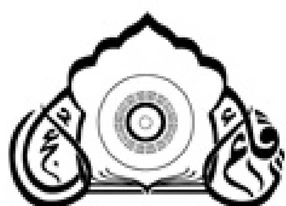


قائمیه اصفهان

مرکز تحقیقات رایانه ای



السلام علیک یا صاحب الزمان

احسن التقاسیم

فی معرفة الاقالیم

تألیف

ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی

ترجمه

دکتر علینقی منزوی

جلد ۱

بسم الله الرحمن الرحیم

احسن التقاسیم

نویسنده:

کرمی، محمد بن احمد

ناشر چاپی:

شرکت مولفان و مترجمان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه احسن‌التقاسیم فی معرفهٔ‌الاقالیم المجلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : مقدسی، محمدبن احمد، ۳۸۰ - ۳۳۶؟ق

عنوان قراردادی : احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : احسن‌التقاسیم فی معرفهٔ‌الاقالیم/ تالیف ابوعبدالله محمدبن احمدمقدسی؛ ترجمه علینقی منزوی.

مشخصات نشر : تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۱۲۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : جغرافیای اسلامی-- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کشورهای اسلامی -- جغرافیا -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : ایران -- جغرافیا -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده : منزوی، علینقی، ۱۳۰۲ - ۱۳۸۹.، مترجم

شناسه افزوده : شرکت مولفان و مترجمان ایران

رده بندی کنگره : G۹۳/م۷الف ۱۳۶ ۳۰۴۱

رده بندی دیویی : ۹۱۰/۹۱۷۶۷۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۲۰۸۱۵

[مقدمه]

تذکار لازم

احسن التقاسیم فی معرفهٔ الاقالیم نام کتاب جغرافیای عربی بسیار مشهوری از اواخر قرن چهارم هجری (دهم میلادی) است که شمس- الدین ابو عبد اللّه محمد بن احمد بن ابی بکر بناء شامی مقدسی (بدون تشدید با تخفیف دال) بیاری آن را در سال ۳۷۵ هجری تألیف کرده است.

تنها اطلاعی که درباره زندگانی مقدسی بیاری داریم از مطالب کتاب خود او بدست می‌آید و گویا به ظاهر این تنها کتابی است که تألیف کرده است.

جد پدری او ابو بکر بنا سازنده استحکامات عکا برای احمد بن طولان بوده است. جد مادرش ابو طیب شواء از بیار قومس (کومش) ایران، از بخش بیارجمند شهرستان شاهرود در استان سمنان واقع بر کرانه شمالی کویر مرکزی ایران است. بهمین جهت این پژوهشگر ژرف‌اندیش از سوی مادر ایرانی است و خود وی نیز ضمن بیان اوضاع جغرافیائی بیار (ورقهای ۵۲۱ تا ۵۲۳) در همین کتاب می‌نویسد:

«من از آن رو و به دو دلیل درباره بیار مانند قصبه‌ها دراز- گوئی نمودم: نخست آنکه بدانی، من با توانائی بر دراز گوئی، در

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، مقدمه‌ج‌۱، ص: ۲

باره شهرها کوتاه آمده‌ام تا مبادا کتاب دراز شود. دوم آنکه ریشه خویشاوندان مادری من آنجا می‌باشد. هر قومسی را که شما در بیت- المقدس ببینی بدانکه از آنان است.

مردمان جد من ابو طیب شواء را می‌شناسند و می‌گویند وی با هجده تن پس از پیشامد حمریه از آنجا به شام آمده است» مقدسی به ظاهر در تاریخ میان سالهای ۳۳۱ و ۳۳۴ هجری در فلسطین به دنیا آمده و پس از سال ۳۸۱ هجری در تاریخی نامعلوم در گذشته است. به نوشته یاقوت حموی در معجم البلدان مقدسی کتاب خود را حدود سال ۳۷۵ هجری (۹۸۵ میلادی) تألیف کرده است، ولی از روی فقره‌ای از کتاب می‌توان حدس زد که تألیف آن در پایان فرمانروائی سعد الدوله پسر سیف الدوله (متوفی در سال ۳۸۱ هجری) از امیران حمدانی شمال شام بوده است. بیشتر نوشته‌های مقدسی بیاری در این کتاب بر اساس مشاهدات و تجزیه تحلیل‌های عالمانه خود اوست. وی مانند دیگر جغرافیادانان معاصر خود همچون اصطخری و ابن حوقل بسیار سفر کرده و به همین جهت کتاب او مشتمل بر نتایج تحقیقات و جستجوهای وی در پهنه وسیعی از سر- زمینهای مرکزی و شرقی جهان اسلام است که وی از زادگاه خود در فلسطین به آنها سفر کرده بوده است. از کتاب وی بر می‌آید که او فلسطین و جنوب شام و نیز جزیرة العرب و به ویژه ایران و عراق را نیکو می‌شناخته، ولی از غرب اسلامی یعنی مغرب و اسپانیا و نیز از سند در منتهای شرقی آگاهی وی کمتر بوده است. همانطور که در متن کتاب ملاحظه می‌فرمائید در فقره‌ای ادیبانه و متکلف نزدیک آغاز کتاب

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، مقدمه‌ج‌۱، ص: ۳

به تفصیل بیان کرده است که چگونه در دیار اسلامی سفر کرده و برای تأمین معیشت خود گاه معلمی کرده و از تبحر خود در فقه بهره گرفته و به کسبها و مشاغل گوناگون پرداخته، و گاه به سنت روزگار خود زندگی طلبگی داشته و آواره و جهانگرد بوده است. خود او می‌گوید که فقیه فرائضی (دانای به تقسیم شرعی میراث) و صوفی و عابد و زاهد و تاجر و ورّاق (استنساخ کننده کتاب) و مجلد (صحاف) و امام جماعت و مؤذن و کاتب و مذکّر و واعظ و جز اینها شده است. از لحاظ اعتقادات دینی مقدسی به ظاهر مذهب التقاطی داشته و در بند تعصبات و جزئیات نبوده است. از فرقه کرامیّان نیشابور و خراسان که شاید در فلسطین هم با آنها آشنا بوده است، با لحنی مساعد سخن می‌گوید، آشکارا نسبت به عقاید معتزلیان اظهار تمایل می‌کند، به صوفیان سخت علاقه‌مند است و از خانقاه ابو اسحاق بلوطی در- کوهستانهای جنوب شام وصف جالبی آورده است. در چند جا تمایل خود را به تشیع نشان داده، و از جمله می‌نویسد که چگونه در مسجد واسط با مردی به نزاع برخاسته که از معاویه در مقابل علی (ع) طرفداری می‌کرده است. از همه اینها معلوم می‌شود که مقدسی سعه صدر داشته و مشتاق آن بوده است که در مذاهب مختلف دین و فلسفه به جستجو بپردازد و بهترین آنها را انتخاب کند.

اساس آگاهی ما درباره متن احسن التقاسیم مبتنی بر دو نسخه موجود از آن در برلن و استانبول است، ولی البته نسخه‌های جدیدتری که از روی همین دو متن اصلی فراهم آمده نیز در دست است. دخویه از همه اینها در چاپ علمی خود در مجموعه جغرافیایی عربی، سوم لیدن ۱۸۷۷ چاپ ۱۹۰۶ میلادی با کمی تجدید نظر، استفاده کرده است. به

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، مقدمه‌ج‌۱، ص: ۴

احتمال نسخه برلن از نسخه استانبول جدیدتر است. این نسخه به شخصی ابو الحسن علی بن حسن نام اهدا شده و از سامانیان خراسان و ما وراء النهر با شوق و ذوق در آن سخن رفته است. نسخه استانبول این اهدا نامه را فاقد است و از فاطمیان مصر و شام با لحن مساعد سخن گفته است. و این خود تمایلات شیعی مؤلف را که پیشتر بر آن اشاره شد آشکار می‌سازد. در این نسخه نام کتاب بصورت کتاب المسافات- و الولایات آمده که یاد آور عنوان معمول کتابهای جغرافیائی آن زمان است که برای معرفت به کشورها و راهها بوده و بنام کتاب المسالک- و الممالک خوانده می‌شده است. مجیر الدین علیمی مورّخ محلی بیت المقدس و

خلیل حبرون در کتاب الانس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل خود ترجمه جزئی آن توسط سوور در کتابش تاریخ اورشلیم و حبرون (پاریس ۱۹۷۶ میلادی، ۱۱) از کتاب مقدسی به صورت البدیع فی- تفصیل مملکةٔ الاسلام یاد کرده است. به همین جهت میکل حدس زده است که مقدسی که مردی بسیار عملی بوده، ممکن است شخصا چندین تلخیص یا گزیده از فصلهای خاص بصورت کتابهای جیبی برای استفاده رجال و صاحبان مناصب دولتی فراهم آورده باشد.

نسخه‌های اصلی کتاب مقدسی همچون کتاب‌های اصطخری و ابن حوقل با نقشه‌هایی همراه است (میلر این نقشه‌ها را در کتاب نقشه‌های عربی، یکم- پنجم اشتوتگارت ۳۱- ۱۹۲۶ میلادی منتشر کرده است) بطوری که از این اثر نفیس فهمیده می‌شود مقدسی هدف بزرگی داشته و می‌خواسته است فایده تألیفات جغرافیائی را که پیش از آن برای استفاده عملی و از نوع راهنامه یا از نوع کتابهای ادبی و در شرح غرایب و عجایب بوده است وسعت بخشد. وی موضوع

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج ۱، ص: ۵

کار خود را در تمام نقاط جغرافیایی مسکونی و بیان فعالیتهای حرفه‌ای و اقتصادی و تجارتی و دینی مردمانی که در آنها می‌زیسته‌اند قرار داده است. به همین جهت در مقدمه نوشته است که قصد وی توصیف جغرافیایی جهان اسلام است و بیان دریاها و رودها و بیابانهای آن و جز اینها، و بحث درباره شهرها و قصبه‌ها و راههایی که آنها را به یک دیگر می‌پیوندد، و داروها و گیاهان خاص و مراکز سوداگری و بازرگانی، و بیان مشخصات ممیز نواحی مختلف از لحاظ جمعیت و زبان و اختلافات بدنی، و بحث از اعتقادات دینی گوناگون و وزنها و اندازه‌ها و سکه‌ها، و گفتگو از خوراکها و درختان و گونه‌های مختلف آبیاری، و سخن از محاسن و معایب مردمان هر ناحیه، و بحث از کالاهایی که از هر ناحیه صادر یا به آن وارد می‌شود، و بیان راههایی که از بیابانها و جاهای خطرناک می‌گذرد و منزلگاهها و فواصل میان آنها، و یاد کردن از عوارض جغرافیائی و زمین شناسی نواحی مختلف، و اشاره به پهنه‌های ثروتمند و حاصلخیز در مقابل سرزمینهای فقیر و بی‌حاصل، و یاد کردن از مقابر و زیارتگاهها و غیره. بنا بر این معلوم می‌شود که تعریف مقدسی از جغرافیا بسیار به تعریف جدید آن شباهت دارد، و همانگونه که جغرافیای طبیعی را شامل می‌شود، موضوعهای اجتماعی و اقتصادی و حتی مسائل دینی و انسان شناختی و مردم شناختی را نیز در بر می‌گیرد. روش مقدسی در همه این موضوعها مبتنی بر تجربه و مشاهده عینی بوده است، در درجه اول به تجربه‌ها و مشاهده‌های شخصی توجه داشته و هر جا که امکان تجربه و مشاهده نبود از اشخاص موثق و واسطه‌های آگاه کسب اطلاع می‌کرده و برای تکمیل معلومات خویش به بایگانیهای رسمی و کتابخانه‌هایی مانند آنها که در دستگاه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج ۱، ص: ۶

عضد الدوله پادشاه آل بویه و صاحب اسماعیل بن عباد وزیر دانشمند دیلمیان وجود داشت نیز مراجعه نموده است. از کتابهای جغرافیای پیشینیان مانند کتاب جاحظ نیز بهره برداری کرده است. با وجود این معرفت جبلّی همراه با دانشها و بینشهای شخصی که ذهن روشن و جستجوگر او را جلوه‌گر می‌سازد، پیوسته سرچشمه عمده نوشته‌های او بوده است. به همین جهت مقدسی بیاری منبع گرانبهائی درباره حوادث تاریخی زمان خود بشمار می‌رود، و اطلاعاتی درباره طرز زندگی و طرز لباس پوشیدن و آداب و عادات و خرافات و چیزهای دیگر جامعه‌های محلی بدست می‌دهد. اطلاعات دینی و گفتگو از مبارزات و تعصبات فرقه‌ای که در کتاب مقدسی آمده بندرت از جای دیگر بدست می‌آید و از این رو کتاب او برای مورخان دین ارزش فوق العاده دارد. بطور مثال وی تنها منبع معتبری است که از گسترش شبکه کرامیه و خانقاهها و محافل پیروان آن در سرزمینهای مرکزی و شرقی اسلامی سخن گفته است. در کتاب وی از وجود بقایای خوارج در هرات و بادغیس سخن رفته است. وی به ویژه به تفصیل از فرقه‌های مذهبی مخالف یک دیگر (شاید بر مبنای اجتماعی؟) سخن گفته است که وجودشان در زمان وی از خصوصیات زندگی شهری در خراسان و سیستان بود و گاه نامهای این فرقه‌ها را نیز ذکر کرده است. اسلوب عربی کتاب همیشه ساده و آسان نیست و این از

تمایل مؤلف به سجع‌پردازی و موجز نویسی نتیجه می گیرد، ولی در مقابل خواننده پاداش خود را با کسب اطلاعات دست اول از جغرافیای انسانی و طبیعی جهان اسلام در قرن چهارم هجری بدست می‌آورد.

برجستگی و شایستگی این تألیف ارجمند تا این پایه و حد است

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج ۱، ص: ۷

که مطالب آن همواره در طی یک هزار سال مورد استفاده و استناد جمیع نویسندگان و محققان اسلامی و خاور شناسان بوده است. آشنائی کامل نگارنده (رفیع) با این کتاب پر مطلب و گرانقدر که حاوی اطلاعاتی بسیار جامع و دقیق از علوم طبیعی و اجتماعی و اقتصادی و عقیدتی ممالک اسلامی در قرن چهارم هجری است به سال ۱۳۴۱ هجری خورشیدی که مشغول تحقیق و تألیف تاریخ قومس (کومش) شامل (سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، بیار، سنگسر، شهمیرزاد و جندق) بودم، مربوط می‌شود، در آن هنگام همراه با استفاده شایان توجه از این اثر ارزنده و پر اهمیت متوجه شدم که این پژوهشگر دانشمند و توانا از سوی مادر قومسی و هم ولایتی نگارنده است. هم چنین پس از بررسی‌های لازم معلوم شد که «مقدسی بیاری» نام خانوادگی- وی بوده است که اشتباهی «مقدسی بشاری» خوانده و نوشته شده است. از آن زمان به بعد در مورد انجام کار ترجمه و چاپ و نشر کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم به زبان فارسی و در دسترس قرار گرفتن عموم ایرانیان همواره در اندیشه و چاره بودم، تا اینکه در خرداد سال ۱۳۵۶ هجری خورشیدی نسبت به تأسیس شرکت مؤلفان و مترجمان ایران اقدام گردید و نگارنده کتاب احسن التقاسیم را جزو نخستین انتشارات شرکت معرفی کردم و خوشبختانه این پیشنهاد فوق العاده مورد توجه و استقبال اعضاء هیئت مدیره شرکت مؤلفان و مترجمان ایران واقع گردید و ترجمه چاپ آن نیز بتصویب رسید.

برای انجام کار ترجمه فارسی آن ابتدا آقای دکتر خدا مراد مرادیان استاد زبان عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در نظر گرفته شد و نسخه‌های مورد نیاز کتاب نیز تهیه و در اختیار ایشان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج ۱، ص: ۸

قرار گرفت. در این بین آقای دکتر مرادیان مأمور تدریس در دانشگاه الازهر مصر گردید و در نتیجه با موافقت و صلاحدید شرکت مؤلفان و مترجمان ایران به راهنمائی آقای دکتر مرادیان کار ترجمه فارسی این کتاب منیف به آقای دکتر علی نقی منزوی استاد فلسفه و ادبیات زبان عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران که برای انجام این کار اظهار تمایل و اشتیاق کرده بودند، محول شد.

اکنون بسیار خوشوقت و مفتخرم که بعد از سالها انتظار این آرزوی دیرین جامه عمل بخود پوشیده و کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم که یکی از منابع مهم و درجه اول تحقیقات جغرافیا و تاریخ اجتماعی ممالک اسلامی در قرن چهارم هجری و از امّهات کتابهای این رده است، بعد از گذشت یک هزار و بیست و هشت سال (۱۰۲۸ سال) برای نخستین بار از طریق شرکت مؤلفان و مترجمان ایران به زبان فارسی ترجمه و چاپ و منتشر می گردد. توضیح اینکه این کتاب در اروپا به اهتمام دخویه مستشرق هلندی متوفی بسال ۱۹۰۹ میلادی دو بار به چاپ رسیده است (سال ۱۸۷۷ و سال ۱۹۰۶ میلادی) و هر یک شرحها و مستدرکاتی دارد که در ترجمه پیش گفتار این کتاب ملاحظه خواهید فرمود.

بدیهی است در این میان زحمات بی دریغ و پشتکار ستایش‌انگیز فاضل ارجمند آقای رضا رضازاده لنگرودی که بعلت اشتغال و گرفتاریهای آقای دکتر منزوی سرپرستی امور مربوط به تطبیق و تصحیح و تنقیح چاپی ترجمه و تهیه و تنظیم و تدوین فهرستهای کتاب از طرف مترجم به ایشان محول شده بود موجب کمال قدردانی و تشکر عمومی است.

تهران بتاریخ اول اسفند ۱۳۶۱ خورشیدی مدیر عامل. عبد الرفیع حقیقت (رفیع)

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج ۱، ص: ۹

پیشگفتار

در مقدمه کوتاه بخش اول کتاب مقدسی در سال ۱۸۷۷ نوشتم که: «اثر پر ارج مقدسی در اروپا تقریبا ناشناخته بود، تا این که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج‌۱، ص: ۱۰

استاد بزرگوار پروفسور شپرنگر Sprenger نسخه‌ای خطی از این اثر را از هند [به اروپا] آورد و ارزش فوق العاده آن را چه در فهرست کتابهای خطی خود و چه در جاهای دیگر، یاد آوری کرد. حال، با آن که چند سال بیش نگذشته، این کتاب نایاب شده و این خود مؤید ارزش والای این اثر است. از این رو، نگارنده با کمال میل دعوت مدیران بنگاه انتشاراتی بریل Brill .E .J را برای تدارک چاپ جدیدی از آن پذیرفتم. برای دومین بار نسخه خطی برلین و رونوشت نسخه خطی قسطنطنیه را به دقت مقابله کردم. خوشبختانه پی بردم که به تصحیح چندانی نیاز نیست. شرح مفصل دکتر آلوارت Ahlwardt درباره نسخه خطی ۶۰۳۳ در صفحه ۳۶۲ و الخ کاتالوگ کتاب‌های خطی برلین این امید را در من برانگیخت که این نسخه، نمونه دومی از اثر اصلی باشد، که در این صورت به کار نگارنده کمک شایانی می‌کرد. اما در واقع، این نسخه رونوشتی از نسخه ۶۰۳۴ است که شتابزده تهیه شده و پر از خطاها و جا افتادگی‌های بسیار است، و شپرنگر Sprenger نیز از آن با عنوان «نسخه برداری شده برای چاپ» یاد می‌کند. از این رو، بعضی تغییرات در متن لازم آمد، تغییرات بیشتری را نیز در تعلیقات کتاب اعمال داشتم، به ویژه از آن رو که می‌توانستم خواننده را به کتاب ابن خرداد به خود ارجاع دهم.

اما از آن جا که مایل بودم ترتیب صفحات کتاب را [بدون تغییر] حفظ کنم تا فهرست زیرنویس‌های آن با ویرایش جدید نیز منطبق باشد، لذا لازم شد گه گاه فضای خالی در میان زیرنویس‌ها باقی گذاشته شود.

برخی از صاحبنظران تصحیحاتی را به نگارنده گوشزد کرده‌اند،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج‌۱، ص: ۱۱

به ویژه آقای مارکوارت Marquart .J، که یا بنده را به کتاب‌های خود ارجاع داده، یا نظر خود را مستقیما به نگارنده ابلاغ داشتند. ولی نظرات مستقیم ایشان زمانی به دست نگارنده رسید که بخش اعظم ویرایش حاضر به چاپ رسیده بود. ولی، اعمال این تصحیحات در جای خود ممکن نشد و از این رو در همین جا آورده می‌شود:

صفحه ۱۳، سطر ۱۱: بحر هرکند، تحریفی قدیمی است، بجای «هرکیذ» یا درست‌تر بجای «هرکیل» Harikel، که نامی ثانوی است برای بنگالها.

صفحه ۱۱۵، سطر ۳: ریوجان [درست است]

صفحه ۱۳۳، سطر ۱۳: و لتوماسبان، که در [کتاب] ابن خردادبه،

صفحه ۸، هم آمده است، بجای زوتوماسبان است، یعنی به زوتوماسبان

صفحه ۱۳۵، سطر ۶: ماذرواسبان [همان] mah Drwaspan [است]

صفحه ۱۳۷، سطر آخر: جایگزین کنید: تل فافاه، یعنی Tellpapa (رک. به هوفمن، برگزیده‌هائی).

صفحه ۱۴۱، سطر ۲: زرم به ارمنی جرم germ است

صفحه ۱۵۰، سطر ۶ الی ۷: ثم الی جسر ساغر ۳ مراحل ثم الی النقموذیة و هی بلد ابتی الماتی مرحلة [ر. ک.: به همین کتاب ص ۲۱۰ سطر ۵]

باز هم‌صفحه ۱۵۰، سطر ۱۴، بلد ابتی الماتی [آمده است] (نمی‌دانم- درست است یا نه: D .G) [ر. ک: به همین کتاب ص ۲۱۰ سطر ۵]

صفحه ۱۵۰، سطر ۱۲، بمولصة [آوا نوشت عربی از کلمه یونانی است]، [Pimolisa]

صفحه ۲۵۸، سطر ۱۱، المامطیر [چیست]؟

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج‌۱، ص: ۱۲

صفحه ۲۵۸ سطر ۱۷: و هندف بهندف، تابلوی یکم، برگ ۲۴۷۸، شماره یک.

صفحه ۲۶۲، سطر ۷: جدغل امروزه چتکل Catkal [است]

صفحه ۲۶۴، سطر ۵: بسکت امروزه بسکنت Biskent [است]

صفحه ۲۶۵، سطر ۵ و در سطور دیگر: بنجکت امروزه پنجکنت Pendjkent (یعنی پنج شهر) [ظاهرا به جای پنجکنث است]

صفحه ۲۶۵، سطر ۶: ارسبانیکث امروزه اصفانه [است]

صفحه ۲۶۵، سطر ۷: خشت امروزه چوست Chawast [است]

صفحه ۲۶۵، سطر ۷: بشاغر به جای بساغر ([از دید] Baber)

صفحه ۲۶۵، سطر ۷: مسحا به جای مسیخا ([از دید] بابر مصیخا)

صفحه ۲۶۶، سطر ۱: بسکن امروزه و سکن Wisken [است]

صفحه ۲۶۶ سطر ۴: بنجکت

صفحه ۲۶۸، [سطر] ۱: کمجکث ر. ک. به بیرونی: گاهنامه، صفحه ۲۳۵، ۲۰

صفحه ۲۶۸، سطر ۳: نهام امروزه دره نهان

صفحه ۲۷۲، سطر ۱۷: اسبیجاب

صفحه ۲۷۳، سطر ۲: قراتکین

صفحه ۲۷۴ سطر ۹: خرابخرا

صفحه ۲۷۶، [سطر] ۱: مرجّح بنکث [است]

صفحه ۲۷۷، سطر ۸: بومجکت

صفحه ۲۸۲، سطر ۵ ریامیثن اریامیثن [که در] صفحه ۳۱۷ سطر ۳ [آمده است]

صفحه ۲۸۳، سطر ۸، کمیجی که به صورت کنجینه هم [آمده

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج‌۱، ص: ۱۳

است] از کمیجیه یا از کمیجنه ظاهرا تحریف شده است

صفحه ۲۸۶، سطر ۸ آبخان

صفحه ۲۹۰، سطر ۸ اوزج آیا به جای اووج است؟ بابر [آن را] اوباج [قید کرده است] امروزه اجوغ Ajwog [است]

صفحه ۲۹۲، سطر ۱۰: ماهیگیران (صیادان ماهی)

صفحه ۲۹۶، سطر ۲، روب

صفحه ۲۹۶ سطر ۳ أرهن

صفحه ۲۹۶، سطر ۴: بشعور فند

صفحه ۲۹۶ سطر ۷: حش بازی قریهٔ خشباجی

صفحه ۲۹۶ سطر ۷: خواست شاید قریهٔ خاست [باشد]

صفحه ۲۹۷، سطر ۵: رخوذ

صفحه ۲۹۷، سطر ۵: بکراواذ به جای تکین‌آواذ [است]

صفحه ۲۹۸، سطر ۵: أدرسکر امروزه أدرسکند [است]

صفحه ۳۰۰، سطر ۹: بسا

صفحه ۳۰۱ سطر «ب» و سطر ۴: بنابذ

صفحه ۳۰۴، سطر ۸، کردن به جای کردیز

صفحه ۳۰۴، سطر ۱۸، هیرمید، تحریفی قدیمی است به جای هیرمند

صفحه ۳۲۹، سطر ۹ بست، به صورت بستک هم [آمده است]

صفحه ۴۶۰، سطر ۱۲ البندامهریة

صفحه ۴۶۰، سطر ۵ و در سطور دیگر: کوه بنان [بدون نقطه].

اطلاعات مختصری را که از مقدسی داشتم در مقدمه جلد چهارم از کتاب Bibliothecae Geographorum صفحه ۶ و الخ آوردم. تنها این

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج ۱، ص: ۱۴

نکته را باید اضافه کنم که اطلاعات بیشتری، دستکم مربوط به بعد از سال ۳۸۷، بر آن باید افزوده شود: رجوع کنید به صفحه ۲۸۸، زیر نویس ۷.

نکته دیگری را نیز باید یاد آوری کرد. شپرنگر Sprenger نام نویسنده را به صورت المقدّسی [Al -Mogaddasi] ضبط کرده و من نیز به پیروی از او، همین کار را کرده‌ام، با آن که می‌دانم که هیچ دلیلی در دست نیست که این شکل نام او را به المَقْدسی [Al -Magdisi] ترجیح دهیم. اما برخی محققان آلمانی، با استفاده از این کتاب، این شکل پیشنهادی بنده را بهتر دانسته‌اند، حال آنکه گویا نمی‌دانند که هر دو شکل صحیح و مصطلح است، چرا که اولی مشتق از شکل بیت المقدس یعنی البیت المقدّس، و دومی مشتق از بیت المقدس است [و در اصل تفاوتی ندارد]. در هر حال، یاد آوری می‌شود که عنوان اثر همانی است که خود نویسنده به آن داده است.

بر رغم دقت بسیاری که برای جلوگیری از پیدایی غلطهای چاپی به کار برده شد، با کمال تأسف در اینجا و آنجا اغلاطی دیده می‌شود که امید است خواننده آن را بر ما ببخشایند.

لیدن. ۸ مارس ۱۹۰۶ م. ی دخویه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج ۱، ص: ۱۵

نشانه‌های اختصاری

الف: استخری پ: مسالک و ممالک، ترجمه فارسی، به اهتمام ایرج افشار

استخری ع: مسالک و ممالک، ویرایش م. ی دخویه، لیدن ۱۸۷۰.

حوقل: صورة الارض ابن حوقل. چاپ ۱۹۳۸

حوقل پ: صورة الارض. ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران ۱۳۴۵.

حوقل خو: صورة الارض. ویرایش م. ی دخویه، لیدن ۱۸۷۳، به نقل از حاشیه او.

ذ: ذریعه الی تصانیف الشیعه

ب: علامت ستاره (*) که در صفحات متن ترجمه ملاحظه می‌شود نشانه آغاز متن عربی مورد استفاده در این ترجمه است.

ج: در این ترجمه تمامی متن اصلی عربی ترجمه شده و از نسخه بدل‌هائی که دخویه در ذیل صفحات متن عربی آورده، فقط قسمتهائی را که موجب تغییر معنی اصلی گردیده است در متن ترجمه آورده و در میان دو قلاب [] گذاشته‌ام.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، مقدمه‌ج ۱، ص: ۱۶

د: شماره گذاری صفحات با رقمهای لاتین و بالای هر صفحه است ولی شماره‌هایی که در سمت راست یا چپ کتاب دیده می‌شود، شماره صفحه متن عربی است.

ح: شماره‌های لاتین که در پانوشت‌ها آمده است به ترتیب صفحه و سطر متن اصلی کتاب است و نه ترجمه حاضر.

و: همه پانوشت‌ها و فصل بندی‌های کتاب از ترجمان است نه مؤلف مقدسی. زیرا کتاب مقدسی ویرایش دخویه عنوان گذاری و فصل بندی نشده است. از این رو مترجم فصل بندی و عنوان- گذاری مطالب کتاب را برای سهولت مطالعه ضرور دانست.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱

[مقدمات و فصول]

اشاره

بنام خداوند بخشنده مهربان حمد خدای را که آفرید و به اندازه کرد، و نقشها با دقت ببست مردم را بی‌کمک و مشاور بساخت و بی‌یار و یاور اداره کرد. استوار داشت جهان را استواره‌ئی، و درست کرد آن را بی کمک. زمین را با کوه‌ها میخکوب کرد تا نجنبد. و دریا را به گرد زمین نهاد تا از آن فراتر نیاید. بندگان را در زمین پخش کرد تا ببیند که چه می‌کنند، پس برخی ایمان آورده راه را یافتند و برخی کافر شده برفتند. درود بر مهترین مردم و بهترین فرزندان آدم، بر محمد و بر آل و اصحاب او سلام بسیار.

ابو عبد اللّه محمد بن أحمد مقدسی گوید: دانشمندان همیشه مایل به تصنیف بوده‌اند، تا آثارشان از میان نرود و خبرهایشان بریده نشود، من نیز خواستم از آنان پیروی کنم و به راهشان بروم، دانشی را برپا دارم تا یاد من زنده بماند و به مردم سودی برسانم تا بدان خدا را راضی دارم، پس دیدم دانشمندان پیش از من تصنیف‌هائی کرده‌اند و پسینیانشان آنها را شرح‌ها نگاشته و خلاصه‌ها ساخته‌اند. اندیشیدم دانشی را دنبال کنم که آنان نکرده باشند و به هنری دست یازم که کسی، جز بطور نارسا دست نزده باشد، و آن شناخت سرزمین‌های مسلمانان است، با بیابانها و دریاها و دریاچه‌ها و رودخانه‌ها، و معرفی شهرها و شهرک‌ها و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲

منزل‌ها و راهها که بکار می‌رود و مواد داروها و وسائل آن و معدنها و بارهای بازرگانی، و اختلاف مردم شهرها در لهجه‌ها و صداها و زبانها و رنگها و آئین‌ها و اندازه‌گیری و ترازوها و پول رایج* و صرّافی ایشان و خوراکی و آشامیدنی ایشان، میوه‌ها و آبهایشان، خوبی‌ها و بدی‌هایشان، واردات و صادرات ایشان بیابانهای خطرناک شماره منزل‌ها در راه‌ها، زمین‌های سست، سخت، شنزار، تپه و ماهور، کوه و دشت، پستیها و بلندیها، پر آب یا خشک، جاهای گشایش و خرمی یا تنگدستی و خشکی با یاد آوری دیدنی‌ها، پایگاه‌ها، ویژگی آداب و رسوم کشورها و مرزها، سردسیر و گرمسیرها و مخالیف (روستاها) و مردابها، طسوج‌ها و مرزها، هنرها، دانش‌ها، دیم‌ها، درختستانها، پرستشگاهها. چه دانستم که مسافران و بازرگانان را بدین دانش نیاز است، و نیکوکاران را از آن گریز نیست، علمی است پسندیده شاهان و بزرگان و خواسته قاضیان و فقیهان، توده مردم و سروران آن را دوست می‌دارند، هر مسافر از آن سود می‌جوید و هر بازرگان از آن بهره می‌برد.

من هنگامی توانستم آن را گرد آورم که کشورها را گشتم، به اقلیمهای اسلام در آمدم، دانشمندان را دیدم، شاهان را خدمت کردم، با قاضیان برنشستم، بر فقیهان خواندم، با ادیبان و قاریان و محدثان آمد و شد کردم، با زاهدان و صوفیان در آمیختم، در

مجلسهای داستانسرایان و اندرزگران أندر شدم، در شهرها بازرگانی کردم، با مردم معاشرت نمودم، در راه‌ها دقت کردم تا آنها را شناختم، اندازه اقلیمها را به فرسنگها دانستم و مرزها را گشتم و با دقت نوشتم، به شهرک‌ها در آمدم تا هر یک را شناختم، از مذهبها جستجو نمودم تا آنها را بدانستم، در زبانها و رنگها دقت کرده آنها را مرتب نمودم، خوره‌ها را با دقت تفصیل دادم، راه‌ها را برشمرده، هوا را آزمودم، آب را وزن کردم،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳

رنج بردم، مال مصرف کردم، روزی حلال بدست آوردم، از گناه دوری کردم، به مسلمانان محتسبانه پند دادم، ذلت غربت را تحمل* کردم، خدا را در نظر داشته می‌ترسیدم، خویشتن را به پاداش دلگرم نمودم و بنام نیک ترغیب کردم و از گناه ترسانیدم. از دروغ و سرکشی پرهیز کردم، با استدلال از طعن‌ها جلوگیری کردم، مجاز گوئی و محال در آن نیاوردم. جز گفتار مردان راستگو یاد نکردم. خدا ما را در رسیدن به هدف کمک دهاد و بدانچه خواست او است موفق داراد، ما پرستندگان اوئیم و بدو باز می‌گردیم!

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۴

چند پیش‌گفتار که از آن ناگزیریم

۱- روش مؤلف در تدوین این کتاب:

بدانکه من این کتاب را بر زمینه‌ای استوار نهاده، با ستونهای نیرومند پشتوانه زده‌ام؛ برای درست‌یابی کوشیدم، از دانش صاحب دلان کمک برگرفتم، از خدا خواستم تا مرا از خطا باز دارد و به آرزویم برساند، تا پایه‌های آن را بلند دارم و بنیادش راست گردانم، هر چه را ببینم یا بیندیشم، بشناسانم و گزارش کنم، پایه را بر این نهادم و ستونها را استوار ساختم.

یکی از چیزها که برای روشن‌گری از آن کمک برگرفتم، پرسش از خردمندان مردم بود، از کسانی که هرگز از ایشان غفلت و اشتباه ندیده بودم درباره دهات و روستاهائی که از آنها دور بودم و بدانها نرسیده بودم می‌پرسیدم. پس آنچه را که در آن هم زبان بودند می‌نگاشتم و از آنچه در آن ناسازگار بودند دوری می‌کردم، آنچه به دیدارش ناچار بودم به سویش رفتم. و آنچه دلم گواهی نمی‌داد و خردم نمی‌پذیرفت به گوینده‌اش منسوب داشتم، یا گفتم: چنین پنداشته‌اند که ... پس کتاب را با بخشهائی که در گنجینه‌های شاهان یافته بودم پر کردم.

۲- پیشگامان جغرافیا:

هیچ کس از پیشگامان من در این دانش، راهی که من رفتم نرفته، و نکته‌ها که من جستجو کردم نجسته است:

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۵

- جیهانی: ابو عبد اللّه وزیر امیر خراسان می‌بود، فلسفه و نجوم و هیئت می‌دانست. او بیگانگان را گرد می‌آورد و أحوال کشورها از ایشان* می‌پرسید، راه‌ها، دروازه‌ها و چگونگی آنها، بلندی ستاره‌ها، اندازه بازگشت سایه در آنها را می‌جست، تا بدان گشایش شهرها را بتواند و راه‌هایش را بداند و علم نجوم و گردش فلک را بفهمد. نبینی چگونه جهان را به هفت اقلیم بخش کرد و هر اقلیم را ستاره‌ای نهاد؟ او گاهی از نجوم و هندسه سخن گوید و گاهی چیزی گوید که عوام را سودمند نباشد. گاه از بتهای هند و گاه از عجایب سند گوید، و خراج و درآمد را بیان کند، او را دیدم که جاهائی ناشناخته و گذرگاه‌هائی فراموش شده را یاد می‌کند. اما وی روستاها را تفصیل ننهاده و بخشها را مرتب نکرده، شهرها را وصف ننموده و همه را نام نبرده است، بلکه راه‌های خاور به باختر

و جنوب و شمال را با بیان دشتها و کوه‌ها و دره‌ها و تپه‌ها و درختستانها و رودها آورده کتابرا به درازا کشانیده است، راه بسیاری از شهرها را فراموش کرده تنها به وصف شهرهای زیبا بسنده کرده است.

[کتاب او را در هفت مجلّد در کتابخانه عضد الدوله بی ترجمه (بی نام مؤلف) یافتم، برخی آن را از آن ابن خرداد به می‌دانستند. سپس دو کوتاه شده را در نیشابور با ترجمه (نام مؤلف) دیدم که یکی از آن همین جیهانی و دیگری از آن ابن خردادبه می‌بود، و هر دو در مطالب با هم هماهنگ بودند، ولی جیهانی اندکی افزایش می‌داشت.

بلخی ابو زید: او در کتاب خود به نمونه آوری و نقشه کشی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۶

زمین توجه ویژه می‌داشته، کتابرا بر بیست جزء بخش نموده، هر نقشه را کوتاه گزارش داده است. او نه اسباب سودمند را یاد کرده و نه مطالب مفید را تفصیل و ترتیبی داده، بسیاری از ما در شهرها را نیز انداخته است.

وی نه به شهرها رفته و نه به دیه‌ها پا نهاده است. مگر ندیدی، شاه خراسان او را بخواست تا برای کمک به نزد او رود، پس چون به نهر جیحون رسید به شاه نوشت: اگر مرا خواسته‌ای که از خرد من استفادت کنی، خرد من مرا از گذشتن بر این رود باز می‌دارد! چون شاه این نامه بخواند، دستور داد تا به بلخ رود.

[کتابی نیز در کتابخانه صاحب (ابن عباد) منسوب به ابو زید بلخی یافتم که دارای نقشه‌ها می‌بود. من همان را در نیشابور نیز دیده بودم که از نزد رئیس ابو محمد میکال آورده بودند، و نام مؤلّف نداشت؛ می‌گفتند تصنیف ابن مرزبان کرخی است، و همان را در بخارا نیز منسوب به ابراهیم بن محمد فارسی یافتم، و این درست‌تر است، زیرا که من کسانی را دیده‌ام که وی را در حال تألیف این کتاب دیده بوده‌اند، مانند حاکم ابو حامد همدانی، و حاکم ابو نصر حریر.

این کتاب نقشه‌هائی درست را در برداشته ولی کمبودهائی نیز دارد. او از گزارش و خوره‌بندی سرزمین‌ها کوتاه آمده است ... اما کتاب «امصار» حافظ، پس کوچک است و همچنین کتاب ابن فقیه ...].

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷

ابن فقیه همدانی: [کتاب او در پنج مجلّد است] وی در آن به راهی دیگر رفته، جز شهرهای بزرگ را یاد نکرده است، روستاها و بخش‌ها را مرتب نکرده، چیزهائی که شایسته نیست در آن کتاب آورده است. گاهی از دنیا پرهیز می‌دهد و گاه بدان می‌خواند، گاه می‌گریاند و گاه بازی می‌دهد و می‌خنداند. [او حشو و زوایدی نیز در آن آورده می‌گوید: آنها را برای خستگی‌زدائی از خوانندگان آورده‌ام. گاهی که من در کتاب ابن فقیه می‌نگرم چنان در داستانهایش گم می‌شوم که فراموش می‌کنم گفتگو درباره کدامین شهر است.] جاحظ و ابن خردادبه: دو کتاب* از ایشان مانده که خیلی کوتاهند و سودی چندان ندارند.

چنین بود تألیفهائی که در این باره، پس از جستجو در کتابخانه‌ها و کتابها بدستم رسیده است. [و من چنین دراز گوئی را نپسندیدم ولی داستان و گفتگوهائی شایسته موضوع که سبب سردرگمی نشود آوردم، و گاهی به سجع و قافیه نیز پرداختم که عوام را خوش آید.

زیرا که أدیبان نثر را بر نظم ترجیح دهند ولی عوام سجع و قافیت را دوست می‌دارند.*] من کوشیده‌ام تا آنچه را آنان نوشته‌اند ننویسم، و آنچه آورده‌اند دوباره گزارش ندهم، مگر در موارد ضروری [چنانکه در اقلیم سند کردم و داستان سدّ که آوردم] تا مگر حق ایشان پایمال نکرده و از تألیف‌هایشان ندزدیده باشم. با این همه، تنها آن کس ارزش کتاب مرا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸

در خواهد یافت، که کتابهای آنان را دیده و شهرها را گردش کرده و خود اهل دانش و هوش باشد.

[نقشه‌هائی که من آورده‌ام با کوشش بسیار، پس از دیدن چندین نقشه ساخته‌ام:

الف) یکی از آنها نقشه‌ای چهار گوشه بود، در خزانه پادشاه خاوران که بر روی کاغذ کشیده شده، ولی من بدان اعتماد نکردم.
ب) دیگری نیز بر کرباسی چهار گوشه نزد ابو القاسم بن انماطی در نیشابور دیدم.
ج) اما آنچه ابراهیم فارسی کشیده بود از همه به حقیقت نزدیک‌تر می‌بود، هر چند که آن نیز نادرستی‌هائی می‌داشت.
د) پیری را نیز در سرخس دیدم که نقشه‌ای مفصل از کشورهای کفر و اسلام کشیده جز اندکی همه را نادرست کشیده بود. پرسیدم:
آیا بجائی سفر کرده‌ای؟ گفت: از سرخس بیرون نشده‌ام. گفتم: شنیده بودم، کسانی گزارش سرزمین‌ها را از روی شنیده‌ها نوشته و آشفته کرده‌اند، ولی ندیده بودم جز تو کسی نقشه نادیده بکشد].
تازه من خود را از لغزش و کتابم را از نادرستی مبرّی، و سالم از زیادی و کمبود نمی‌شمرم و بهر حال دور از نقص نمی‌بینم.
سپس: گزارشهای من برای موضوع‌هائی که در دیباچه نوید داده‌ام گوناگون است و در همه سرزمین‌ها یکسان نخواهد بود. زیرا که من آنچه را بدانم خواهم نگاشت، و این دانش نه به قیاس است تا هماهنگ گردد، بلکه بساید موضوع‌هایش را با دیدن و شنیدن فراهم ساخت.
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۹

۳- بیان اصطلاح‌ها:

گاه من در این کتاب لفظی را به جهت آسانی به چند معنی بکار می‌برم چنانکه گویم: بی مانند است* و مقصود من بی همتا بودن آنست چنانکه درباره معنّقه بیت المقدس و نیده مصر و لیموی بصره گفته‌ام و اینها چیزهائی هستند که مانندشان یافت نشود و گرچه گوناگون باشند. و در هر جا بگویم: فوق العاده است پس در خوبی مقصود است. و هر گاه بگویم نیکو است مقصود جنس خوب آنست مانند اجّاص عمری در شیراز و انجیر دمشقی در رملهٔ و زرد آلو (مشمش) عصلونی و ریباس در نیشابور. پس اگر بگویم نیکو است، به از آن نیز تواند بود ... [مانند مویز] ... که [بهترین آن] طائفی باشد، و نیل اریحا که به از آن زبیدی است. و هلوی مکه بهتر از آن دارقی است. و گاه سخن کوتاه کنم که معنی بیشتر دارد، چنانکه در اهواز گفته‌ام:
جامع آن احترام ندارد. و این بدان جهت است که همیشه پر از شاطران و بازاریان و جاهلان بوده، میعادگاه آنان است. هنگام نماز گروهی نشسته‌اند، خانه گدایان و مرکز فاسقان است، و چنانکه گفته‌ام: عزیزتر از اهل بیت المقدس کس نباشد، زیرا که فریب کاری و کم فروشی و مشروب خواری آشکار و مستی در آن جا نیست. خانه‌های فسق آشکار و پنهان ندارد. هنگامی که شنیدند فرمانروا مشروب می‌خورد خانه‌اش را محاصره کردند و همنشینانش را پراکنده کردند. و چنانکه درباره شیراز گفته‌ام: طیلسان پوشان را در آنجا ارزشی نیست. زیرا که این در آنجا لباس
أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۰
هر کس و ناکس، دانا و نادان است. بسیار مستان دیدم با طیلسان رها شده که آن را می‌کشانند. هر گاه من با طیلسان نزد وزیر می‌شدم مانع می‌شدند و هر گاه با درّاعه (جبّه) می‌رفتم راه می‌یافتم.
درباره نام یک شهر، اگر ضمیر مذکر آورم مصر در نظر آرم و اگر مؤنث آورم قصبهٔ و مدینه را خواهم، و اهل ادب در چیزهای بی روح هر دو را جایز شمرند. واژه (بلد) اعم از مصر و قصبه و روستا و خوره و ناحیت است. هر گاه قصبه‌ای را در ضمن خوره یاد کنم به نام رسمی یاد می‌کنم مانند: فسطاط و نموجکث و یهودیه و اگر در جای دیگر یاد کنم، به نامی که نزد مردم معروفست یاد می‌نمایم مانند مصر، بخارا، اصفهان. هر جا بگویم مشرق خاوران مقصودم کشور سامانیان است، و هر جا بگویم شرق خاور مقصدم فارس، کرمان تا سند می‌باشد.

اگر بگویم مغرب مقصودم کشور مخصوص است و اگر بگویم غرب باختر شامل مصر و شام نیز خواهد بود*.

برخی از معانی پیچیده را در آن نهادم تا گرانمایه باشد، دلیل را برای اطمینان آوردم، داستان را برای نمونه، سجع را برای زیبائی، حدیث را برای تبرّک یاد کردم. مطلب را بیشتر گزارش دادم تا اگر عوام نیز آن را دیدند بفهمند، و آنها را به ترتیب فقهی مرتب کردم تا اگر دانشمندان ببینند ارج نهند. اختلافها را برای جامع بودن، نکته‌ها را برای هشداری آوردم. گزارش شهرها را بدرازا کشانیدم تا پر مطلب باشد، چیزهائی یاد کردم که فائده‌اش پوشیده نیست. راهها را نشان دادم زیرا که نیازمندی بدان بسیار است، اقلیمها را نمایش دادم زیرا که دانستن آن بهتر است. بیان خوره‌ها را تفصیل دادم چون آن را درست‌تر یافتم.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱

۴- تاریخ نگارش و پیشکش:

پیش از گرد آوری، با خداوند مشورت و استخاره کردم، از او کمک خواستم، با بزرگان روزگار و پیشوایان رای زدم، نوشته‌ها را نزد قاضی مختار دانای خراسان گرانمایه‌ترین داوران روزگار [ابو الحسن علی بن الحسن] بردم، همگی [مانند قاضی امام مختار پرکارترین فقیهان ابو هیثم در نیشابور و جز ایشان از مشایخ و پیشوایان] آن را پذیرفته و خواهان آماده کردنش شده، ستایشها نمودند.

هر چه را دیدم یاد کردم، هر چه شنیدم بازگو کردم، آنچه خود دریافتم یا به تواتر گرفتم آزادانه یاد کردم، آنچه در آن مشکوک بودم یا تک خبر بود به کسی که از وی شنیدم نسبت دادم. کسی را در این کتاب یاد نکردم، مگر صدری مشهور یا دانشمندی معروف یا پادشاهی بزرگ بود، و این جز در موارد ناچاری یا در ضمن داستان است، که باز هم او را بی ذکر نام و نام محلش می‌آورم، تا در زمره بزرگان نیاید.

بدانکه من با این همه سخت گیری باز هم آن را آشکار ننمودم تا به چهل سالگی رسیدم و همه اقلیمها را گشتم* و به خدمت اهل علم و دین رسیدم و کامل شدن آن در مرکز فارس بود، در دولت امیر المؤمنین عبد الکریم الطائع للّه [به روزگار ابو القاسم نوح بن منصور مولای امیر المؤمنین] هنگامی که حکومت مغرب با أبو منصور نزار عزیز بالله امیر المؤمنین به سال ۳۷۵ می‌بود.

۵- پوزش

[بدانکه: من در این کتاب احوال زمان خودم را گرد آورده‌ام، پس چه بسا وضع تغییر کند چنانکه من بسال ۷۴ که از سرخس می‌گذشتم رئیس شهر را دیوانه و اندرزگر شهر را سفید چشم یافتم. و چه بسا وصف

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۲

برخی شهرها را که دیدار کرده بودم فراموش کرده باشم، زیرا فراموشی از خواص انسان است. و نیز کسی از آن نرنجد که شهر او را نکوهیده باشم، چه عیب آن افزون نشود، چنانکه ستایش نیز بر نیکی نیفزاید، اینها دانش است و باید به امانت نهاده شود، نیکی و بدی به درستی آورده شود. اگر بنا بود عیب شهری را پنهان سازم بایستی عیب‌های شهر خودم را پنهان کنم که نزد خدا بلند پایه است. چه بسا کسی که در این کتاب بنگرد، تناقضی پندارد، پس باید ادامه دهد تا غرض آشکار گردد، نبینی که برخی مردم در کتاب خدا که هیچ خطا ندارد (قرآن ۴۱، ۴۲) نیز تناقض پندارند؟ چه رسد به کلام عاجزی افتاده! بدانکه: من به ذکر درجات بزرگانی که یاد می‌کنم نخواهم پرداخت؛ آوردن واژه‌هائی مانند فاضل، جلیل از رسم نامه نویسان است نه تصنیف‌نگاران. من مصنّفان پیش از خود را بر دو گونه می‌بینم: برخی مجلس آرائی کرده، شاگردان فراهم آورده، درس می‌دادند، تا شهرتی یابند، و چون شاگردانی بیرون می‌دادند به تصنیف می‌پرداختند، تا مورد قبول قرار گیرد، و این راهی است که کعبی و کرخی بدان رفتند.

و برخی تصنیف خود را به امیری بزرگ یا وزیری سترک منسوب کردند تا شرف یابد و گرانقدر شود، و این راهی است که قتیبی رفته است. و من از وی برگرفتم و بدین راه رفتم، پس شاهان و بزرگان و وزیران را نگریستم و دیدم که شایسته‌ترین کس برای پیش کش ساختن این کتاب بدو، کسی است که ... (و پس از ۵ سطر ستایش) عمید الدوله او را برگزیده و پادشاه خاوران او را به وزارت برگرفته شیخ فاضل سید ابو الحسن علی بن الحسن ... (دو سطر دعا) بویژه که این علمی است که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳

وزیران را خوش آید و در آن تصنیف سازند، چنانکه در مقدمه گفتیم.

ولی من این کتاب را عام قرار دادم و نسخه نسبت داده باو را مخصوصا به المسافات و الولایات نامیدم. زیرا که بزرگان به سخن کوتاه مایلند].

۶- فهرست بخشهای کتاب

من جز کشور اسلام جائی را یاد نکردم و برای ثبت کشورهای کافران نکوشیدم، چونکه بدانها وارد نشده بودم و سودی در ذکر آنها ندیدم، آری جاهای مسلمان‌نشین آنها را یاد نمودم. من کشور [اسلام] را به چهارده اقلیم بخش کردم و اقلیمهای عجم را از اقلیمهای عرب جدا ساختم، سپس خوره‌های هر اقلیم را یاد نموده، مرکز هر یک را نشان داده، قصبه‌های هر کدام را معین کردم. سپس شهرها و شهرکهای هر یک را در نقشه، با مشخصات مرزها، راهها، بنمودم. و راههای معروف آنها را با رنگ سرخ و شن‌زارها را با رنگ زرد و دریاهای شور را

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۴

با رنگ سبز و نهرها را با کبود و کوه‌های مشهور را با رنگ خاکی کشیدم تا به ذهن‌ها آسان آید، ویژگان و توده آن را بفهمند [و بنا را در آن بر فهم همگانی (عرف) نهادم چنانکه فقیهان در دو مسأله «مکاتبت» و سوگند رفته‌اند] اقلیم‌های عرب: ۱) جزیرة العرب چ ع: ۶۷ ۲) عراق چ ع: ۱۱۳.

۳) اقور چ ع: ۱۳۶ ۴) شام چ ع: ۱۵۱ ۵) مصر چ ع: ۱۹۳ ۶) مغرب چ ع: ۲۱۵ می‌باشد. اقلیمهای عجم نخست ۷) خاوران چ ع: ۲۶۰ ۸) دیلم چ ع: ۳۵۳ ۹) رحاب چ ع: ۳۷۳ ۱۰) کوهستان چ ع: ۳۸۴ ۱۱) خوزستان چ ع: ۴۰۲ ۱۲) فارس چ ع: ۴۲۰ ۱۳ کرمان چ ع: ۴۵۹ ۱۴) سند چ ع: ۴۷۴ می‌باشد.

در میان اقلیمهای عرب بادیه است چ ع: ۲۴۸ و در میان اقلیمهای عجم کویر است چ ع: ۴۸۷ که ناچار از جدا کردن و توصیف آنها هستیم زیرا که نیاز بسیار به راههای فراوان آنها هست. دریاها و رودها را نیز بابی جدا کردم زیرا که نیاز فراوان بدانست و مشکلات بسیار دارد.

۷- دریاها

اشاره

بدانکه در کشور اسلام جز دو دریا نمی‌بینیم؛ نخست از خاور

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۵

زمستانی میان کشور چین و کشور سیاهان بر آید، و چون به کشور اسلام رسد گرد جزیرة العرب بگردد. و همانگونه که آن را در نقشه کشیده‌ام، دارای خلیج‌ها و شاخه‌های بسیار است. مردم در توصیف آن و نقاشان در کشیدن نقشه آن اختلاف دارند، برخی

آن را همانند طیلسانی بدور کشور چین و حبشه می‌دانند که یک بال او در قلزم (دریای سرخ) و بال دیگرش در آبادان (خلیج فارس) باشد.

ابو زید بلخی آن را بدون شاخه «ویله» آورده، همانند پرنده‌ای نهاده که نک او در «قلزم» و گردن او در عراق و دم او میان حبشه و چین است. و من نقشه آن را بر ورقه کشیده دیدم که در خزانه امیر خراسان می‌بود، و نیز بر کرباسی کشیده بنزد ابو القاسم ابن انماطی در نیشابور و در خزانه عضد الدولة و صاحب دیده بودم ولی هر یک با دیگری اختلاف می‌داشت. در برخی از آنها خلیج‌ها و شعبه‌های ناشناخته دیده می‌شد.

من خود نیز پیرامن دو [سه] هزار فرسنگ در آنها دریانوردی کردم و دورادور همه جزیره‌هایش از قلزم تا آبادان بگشتم، و این جز آنست که کشتی ما راه را گم کرد و مرا به گودابه‌ها و جزیره‌ها انداخت و من با پیران آن سامان که همانجا زاده، دریانورد پرورش یافته، ریاضی‌دان شده، سمسار و بازرگان بودند گفتگوها کردم. من ایشان را داناترین مردم به بندرها و بادها و جزیره‌ها یافتم، از ایشان درباره راه‌ها و مرزهای آنجاها پرسشها می‌کردم، دفترهایشان را دیدم که همراه می‌داشتند، و درباره مطالبش بحثها می‌کردند و بدان مطمئن بودند و آنها را بکار می‌بستند. من پس از آنکه آنها را فهمیدم، بخشی* پر مایه از آن برگرفتم و سپس با نقشه‌های یاد شده برابر نمودم.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۶

یکی از روزها که با ابو علی بن حازم بن ساحل عدن نشسته و بر دریا می‌نگریستم، بمن گفت: چرا اندیشناک هستی؟ گفتم: مؤیّد باد شیخ! سرگردان این دریایم! با اختلافها که در آن است! شیخ امروز از داناترین مردم بر آن است، زیرا که او پیشوای بازرگانان است و کشتی‌هایش همواره سراسر آن را می‌پیمایند، اگر لطف کرده آن را طوری برایم توصیف نماید که شک را از دلم بزداید نیکوکاریست! گفت: بر کارشناس آمدی! پس شن را با دست خود صاف کرده دریا را بر آن نقش بست، نه طیلسانی بود و نه پرنده‌ای! کرانه‌هائی دندانه‌دار و شاخه‌هائی چند برایش نهاد، پس گفت: دریا چنین است و صورت دیگر ندارد، و من آن را بسادگی بر می‌کشم، خلیج‌ها و شاخه‌ها را رها می‌کنم، جز شاخه «ویله»، برای شهرتی که دارد و نیازی شدید که بدان هست و بسیاری سفرها که در آن است. موارد اختلاف را رها می‌کنم و آنچه مورد اتفاق است می‌کشم. بهر حال آن دریا بر سه چهارم جزیرة العرب می‌گردد و و همچنانکه گذشت دو زبانه دارد، یکی بسوی مصر و حجاز می‌رود و در جائی از دیگری جدا می‌شود که «فاران» نامیده می‌شود . بزرگی این دریا و گسترش آن میان عدن و عمان است، تا آنجا که گشادیش به پیرامن ششصد فرسنگ می‌رسد، سپس زبانه دیگر به آبادان می‌رود.

ترسگاهها:

جبیلان یکی از جاهای خطرناک منطقه است که جای غرق

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۷

شدن فرعون بوده و گودابه قلزم است و کشتیها در آن جا از پهنای دریا گذرند، تا از سرزمین خشک به سرزمین آباد رسند.

فاران: جائی است که بادهای مصر و شام رو در روی هم رسند و کشتیها را غرق کنند. عادت ایشان بر این است که مردانی را برای هواشناسی بدانجا، پیشاپیش گسیل دارند، پس چون باد فرونشیند یا از آنجا که بخواهند بگذرد، براه افتند.* و گر نه مدتی دراز درنگ می‌کنند تا گشایشی رخ دهد.

بندر حوراء: سنگلاخ است و کشتی‌ها هنگام در آمدن بدانجا فریب می‌خورند.

دهنه قلزم: از دهانه قلزم به سوی جار سنگلاخهائی دشوار هست، بدین سبب جز هنگام روز بدانجا نروند. ناخدای کشتی خود را بر

گهواره انـداخته به دریا می‌نگرد تا هر گاه در سـمت راست یا چپ سـنگی دیـده شود فریاد کنـد. دو کودک را نیز برای فریاد زدن نهاده‌انـد، سکّاندار نیز که دو تناب به دست دارد هنگامی که این فریادها را بشـنود تناب را به راست یا چپ می‌کشد. اندکی غفلت در این هنگام کشتی را بر سنگ زده زخمی می‌کند.

صلاـب: در کنـار ایـن جزیره نیز تنگه‌ایسـت کـه کشتی‌هـا از آن می‌پرهیزنـد و می‌ترسـند و کسـی کـه بـه چپ برود به دریـای آزاد می‌رسد.

جابر : این نیز جائی دشوار است، ته دریا در آن دیده می‌شود.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸

قصیر: نیز جائی است که کشتی‌های بسیار در آنجا زخمی می‌شوند.

کمران: هنگام در آمدن بدین جا نیز دشواری و ترس هست.

منـدم : تنگه‌ایست دشوار، که جز هنگـام جوانی و نیرومنـدی باد نمی‌توان از آن جا رفت و آمـد کرد، و از آنجا تا عمان گودابه‌های دریا است و در آنجا موجهای کوه‌آسا که خدا خبر داده دیده می‌شود.

این راه هنگام رفتن مطمئن‌تر است، و ترس از شکسـتن کشتی و غرق شدن آن، در بازگشت می‌باشد. در هر کشتی چند مرد جنگی و نفت‌گر لازم است.

عمان: بندریست بدو کشنده.

فم السبع: تنگه‌ایست ترسناک.

خشـبات: به بصـره نسـبت داده می‌شود، کم گود و بسـیار خطرناک است چوبها در آن اسـتوار کرده روی آنها خانه ساخته‌اند. شـبها صاحبان خانه‌ها آتش می‌افروزند تا کشتی‌ها نزدیک نیایند. شنیدم شیخی می‌گفت: در آنجا دشواری بسیار دیدم، کشتی ما ده بار بر زمین سابیـد. از هر چهل کشتی که بـدانجا شوند یکی باز تواند گشت. من دوست ندارم این به درازا کشانم و گر نه دیگر بندرهای این دریا و راه‌هایش را نیز یاد می‌کردم.

جزر و مـد: دریـای چین در میانه هر ماه و دو طرف آن مـد می‌شود و در هر روز* و شب دو بار. جزر و مـدّ بصـره نیز از آنست، که هنگام افزایش آب دجله را به پس می‌راند و از جویها به باغها می‌رسد و هنگام کاهش جزر می‌شود.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹

مردم را نیز در سبب آن اختلاف است. گروهی گوینـد: ملکی هست که چون انگشت در دریا فرو کند مدّ می‌شود و چون آن را بر کشد جزر می‌گردد. کعب الاحبار گفته است: خضـر ملکی را دید و پرسـید جزر و مدّ از چیست؟ ملک گفت: چون نهنگ نفس بر می‌کشد، آب به درون شش او رود و جزر شود و چون بردمد، آب باز گردد و مدّ شود.

روایتی دیگر نیز آمده که آن را درباره اقلیم عراق یاد خواهم نمود.

[منجمان را نیز در آن سخنی دیگر است که در کتاب ابو معشر منجم بلخی آمده است].

تنگه هرمز و دریای هرکند (هند): و آن را تنگه و گودابی است که سـخت‌ترین نقطه آن از رأس الجمجمه تا دیبل است. پس از آن دریائی است که گودایش دانسته نیست و جزیره‌هایش بشمار ناید.

پادشـاهی از عرب دارد. گوینـد یک هزار و هفتصـد جزیره است که پادشاهشان یک زن است. کسـی که بـدانجا رفته می‌گفت این شهبانو برهنه بر تخت نشیند و تاج بر سر نهند و چهار هزار کنیز پشت سر وی برهنه ایستاده‌اند.

سپس دریای هرکند است و آن اقیانوس است و سرندیب در آن است که هشتاد فرسنگ در مانندش می‌باشد، کوهی که آدم در آن فرود آمد در آنست و رهن نام دارد و از فاصله چند روز راه دیده می‌شود. و بر آن جای پائی فرو رفته هست که پیرامن هفتاد زراع

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۲۰

درازا دارد و دیگری به فاصله یک شبانه روز راه در دریا است، هر شب در بالای آن درخششی دیده می‌شود. در آنجا یاقوت نیز هست و بهترین نوعش آنست که باد آن را آورده باشد. و در آنجا گلی هست مشکین بوی.

و سه پادشاه در آنجا هستند درخت کافور نیز در آنجا است که سفید است و درازتر از آن* درختی دیده نمی‌شود. دویست مرد در زیر آن سایه گیرند. پائین آن را سوراخ کنند و کافور همچون صمغ از آن بریزد و درخت تباه گردد.

کلب: و پس از آن جزیره کلب است که در آن کانهای زر هست، و خوراک ایشان نارگیل باشد، مردمش برهنه و سفید و زیبایند.

رمی: متصل بدان جزیره رمی است که درختهای بقّم در آنجا غرس شود و میوه‌اش مانند خرنوب تلخ است و رگه‌هایش پادزهر یک ساعته است.

اسقوطره: جزیره‌ای صومعه مانند است در دریای تاریک و آن مرکز بارجه‌ها (دزدان دریائی هند) است که کشتیها از آنها می‌ترسند، و همچنان در بیم بودند تا از آنها بگذرند. و این دریا مبارکتر از دریای دیگر و خوش عاقبت‌تر از آن است.

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۲۱

دریای روم: آغازش در مغرب دور، میان سوس دور [تنجه] و اندلس از محیط گسترده جدا می‌شود سپس تنگ شده باز دوباره گشاد می‌شود، تا به کرانه‌های شام می‌رسد. برخی از شیوخ مغرب را شنیدم که درباره آیت رب المشرقین خدای دو مشرق و خدای دو مغرب می گفت: دو مغرب دو سوی این دریا است، مغرب تابستانی در جنوب (راست) و مغرب زمستانی در شمال (چپ) آن. و گروهی از ایشان را شنیدم که می گفتند: دریا در پیرامون تنجه تنگ می‌شود تا می‌رسد ... و همگی متفقند که در گذرگاه اندلس در جائی که این کرانه دیده شود کرانه سوی دیگر نیز دیده شود. ابن فقیه گفته است: درازای پشت دریای روم دو هزار و پانصد فرسنگ باشد، از انتاکیه تا جزیره سعادت و پهنای آن در جائی پانصد فرسنگ و در جای دگر دویست فرسنگ باشد. آنچه در جنوب است از طرسوس* تا دمیاط و سپس تا سوس [تنجه] همگی مسلمانند، و آنچه در شمال اینها است در کرانه چپ دریا، همگی نصارایند.

این دریا دارای [یکصد و شصت و دو جزیره آباد بود، تا آنکه مسلمانان بر ایشان تاخته ویرانشان کردند، بجز] سه جزیره که هنوز آبادند:

اصقلیه (سیسیل) در برابر مغرب [که احوالش را در بخش مغرب یاد خواهم کرد]، اقریطش (کریت) در برابر مصر [و برقه، که محیط آن یکصد فرسنگ است]، قبرص (سیپروس) در برابر شام [و دمشق، که محیط آن یکصد و سیزده فرسنگ است]. و نیز دارای چند خلیج است و در کرانه آن شهرهای بسیار و مرزهای استوار و رباطهای محترم می‌باشد.

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۲۲

سوی دیگر آن مرزهای روم است که [از انطاکیه] تا به اندلس می‌رسد. اکثریت مردمش رومند و همیشه [کشتیها] از آنان در بیم هستند. ایشان و مردم سیسیل و اندلس آبها و خلیجها و مرزهایش را به از دیگران می‌شناسند، زیرا که همواره در آن سفر می کنند و با همسایگانش می‌جنگند و راهشان به شام است. من مدتها با ایشان دریانوردی کرده، از ایشان درباره راههایش پرسشها می کردم و آنچه شنیده بودم با ایشان در میان می‌نهادم، پس کمتر ایشان را در اختلاف دیدم. این دریا سخت موج است و همیشه صدایش شنیده می‌شود بویژه در شبهای جمعه. فقیه ابو طیّب عبد اللّه بن محمد جلال در ری به من گفت احمد بن محمد بن یزید استرآبادی برای ما نقل کرد از عباس بن محمد از ابو سلمه از سعید بن زید، از ابن یسار، که عبد اللّه بن عمرو گفت: هنگامی که خدا دریای شام را آفرید بدو الهام نمود: من تو را آفریدم و از بندگانم کسانی را نزدیک تو نهادم که مرا پرستش می کنند و تسبیح و تکبیر گویند و تهلیل کنند، تو با ایشان چه خواهی کرد؟ دریا گفت: ایشان را غرق می‌کنم!. خدا گفت: برو! لعنت بر تو باد! از شکار و

درآمد تو کاستم! سپس مانند آن را به دریای عراق (خلیج فارس؟) الهام کرد. او پاسخ داد: خدایا ایشان را* بر پشت خودم نگاه می‌دارم و هر گاه تسبیح کنند با ایشان تسبیح گویم و هنگامی که ترا تقدیس کنند من نیز تقدیس کنم و با تکبیرشان تکبیر گویم. خدا گفت: برو! ترا مبارک گردانیدم، شکار و درآمد ترا افزودم و این دلیل بر آن است که جز آن دو دریائی نیست.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۳

من نمی‌دانم که این دو دریا به درون محیط می‌ریزند یا از آن بیرون می‌آیند. در برخی کتابها خواندم که از آن بیرون آیند، ولی نزدیک‌تر چنانست که در آن می‌ریزند. زیرا که چون از فرغانه به سوی مصر و مغرب دور شویم، به پائین می‌آییم. مردم عراق و عجم را مردم بالاـ نامند و مردم مغرب را مردم پائین، و این گفته مرا پشتیبانی می‌کند و چنین می‌نماید که این دو دریا مجموعه رودخانه‌ها هستند که به محیط می‌ریزند. و خدا داناتر است.

دریاهای دیگر: ابو زید [ابراهیم] دریاها را سه تا می‌داند و محیط را بر آن دو افزوده ولی من بدان جا نشده‌ام، زیرا چنانکه گفته‌اند مانند حلقه بر گرد جهان است و سر و ته ندارد. جیهانی [و صاحب زیج و قدامه کاتب] آنها را پنج تا دانسته و دریای خزر و خلیج قسطنطینیه را بر آنها افزوده‌اند، ولی من به همان که خدا در کتابش خبر داده بسنده می‌کنم که می‌گوید: دو دریا را در هم ریخت و میان آنها پرده‌ای نهاد که در نیامیزند. از آن دو لؤلؤ و مرجان برآید و پرده از فرما تا قلزم می‌باشد که سه روز راه است.

اگر گفته شود که مقصود خدا دو آب شور و شیرین است که آمیخته نمی‌شوند! چنانکه خود گوید: اوست که دو دریا را درهم ریخت پاسخ گویم: لؤلؤ و مرجان از آب شیرین بر نیایند، و خدا می‌گوید:

«از آن دو ...» و دانشمندان را خلافی در این نیست که لؤلؤ از دریای

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۴

چینی (خلیج فارس) و مرجان از رومی (میدیترانه) بر آید، پس می‌فهمیم که مقصود این دو دریا بوده است.

هر گاه گفته شود که دریاها هفت تا هستند زیرا که خدا گفته است: [هر گاه آنچه درخت بر زمین است* خامه شود و دریا مداد شود و هفت دریا پشت آن نهند] و مقلوبه [دریای قوم لوط] و خوارزمی را بر آنها بیفزاید، در پاسخش گویم: خدا نگفت: دریاها هفتند، بلکه خدا دریای عرب را یاد کرده سپس گفته است: «اگر هفت دریای دیگر نیز مانند آن مداد شوند ...»، همچنانکه گفته است: اگر همه آنچه در زمین هست و مانند آن با آن، از آن ستمکاران باشد ولی با پذیرش این ادعا باید گفت دریاها هشت تا هستند، و ما آن را نیز می‌پذیریم و می‌گوئیم دریا، دریای حجاز است و هفت دریای دیگر دریاهای قلزم، یمن، عمان، مکران، کرمان، فارس، هجر می‌باشند و هشت دریای قرآن همین است.

اگر بگویند که بنا بر این باید دریاها بیش از ده تا باشد زیرا که شما دریاهای چین، هند، زنگبار را یاد نکردید! پاسخ را دو گونه آریم.

یکم: خدا با تازیان به اندازه‌ای که با چشم می‌بینند سخن گفته است تا حجت بر ایشان تمام کند، ایشان نیز سفری جز در همین چند دریا نداشتند، آیا نبینی که این دریاها گرداگرد جزیرة العرب، از قلزم تا آبادان قرار دارند؟

پاسخ دوم آنکه: ما منکر بسیاری دریاها نیستیم، ولی خدا هشتای آنها را در این آیت یاد نموده است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۵

اگر گفته شود که همین سخن پاسخ به تو می‌دهد که ممکن است دریاها هفت باشند، لیکن تنها دوتای آنها را خدا در آن آیت یاد کرده باشد. پاسخ گوئیم این مانند آن نیست! زیرا که خدا در آنجا گفت:

«مرج البحرین دو دریا را درهم ریخت» که اشارت به دو دریای معیّن است، زیرا که الف و لام دارد که اگر جنس نباشد تعریف خواهد بود.

پس ممکن است هفت شماره از گروهی را خواسته باشد، چنانکه گفت: آن را هفت روز و هشت شب بر آنان مسخر کردیم و می‌دانیم که روزهای خدا بسیارند. و در آیتی دیگر گوید: «و بر آن سه تن که تخلف کردند » که نمی‌توان گفت بیشتر بودند.

اگر بگویند: از آنجا که در تفسیر این آیت خلافست و ما می‌بینیم که دریای چین با دریای روم برخورد ندارد، ناچار نمی‌توانیم بدان استناد کنیم. و آیت دیگر از معارضه سالم می‌ماند. پس باید دریاها هفت باشند. جواب گوئیم*: که آن اختلاف با آیت «از آن دو لؤلؤ و مرجان برآید» از میان رفته است. درباره درهم ریختن دو دریا (التقاء) گروهی از پیران مصر را شنید که می‌گفتند: رود نیل تا این أواخر در دریای چین (دریای سرخ) می‌ریخته است.

اگر بگویند: تأویل تو پذیرش تناقض در قرآن است. زیرا که هم در آنجا گوید، دو دریا درهم ریختند و هم به قول تو می‌گوید میان آنها سه روز راه فاصله است. و کتاب خدا از تناقض بدور است. ولی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ١، ص: ٢۶

تأویل ما درست است، زیرا که ما درهم ریختن را به معنی ریختن آب شیرین بر روی شور معنی کردیم و پرده را به معنی مانع آمیزش گرفتیم.

پاسخ چنین است که تأویل ما نیز درست است به شرط آنکه هر معنی را بجای صحیح خود بیان کنیم و بگوییم: درهم ریختن التقاء عبارت است از ریختن بخشی از نیل در دریای چین (دریای سرخ) و سر نیل امروز در رومی (مدیترانه) می‌ریزد. پس در نیل التقا دست می‌داده است [نبینی که] گویند: مادر موسی تابوت وی را در قلزم انداخت و آن را در نیل گرفته به مصر بردند. با اینکه التقا درهم ریختن غیر از اجتماع آمیزش است، چه دو درهم ریخته ممکن است پرده مانع و جدا کننده داشته باشند، و آنچه ایشان گفتند آمیزش است نه درهم ریختن.

اگر گفته شود: چرا دریاهای عجم را در شمار این هفت نهادی؟

در صورتی که تو گفتی خدا با عربها به اندازه آگاهی‌شان گفتگو کرده است پاسخ از دو راه است: نخست آنکه عربان به ایران سفر می‌کرده‌اند و آگاهی داشتند، چنانکه عمر می‌گفت من دادگری را از کسرا و سیرت او فرا گرفتم. دیگر آنکه؛ کسی که بخواهد تا هجر و آبادان سفر کند ناچار از دریای فارس و کرمان و تیز مکران می‌گذرد. نبینی که بیشتر مردم این دریا را تا مرزهای یمن، دریای فارس می‌نامند؟ و بیشتر کشتی‌سازان و دریانوردان فارسی هستند. این دریا از عمان تا آبادان کم پهنا است و مسافر راه خود گم نمی‌کند.

اگر گفته شود: چرا این سخن را درباره قلزم پیش از پهناوری

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ١، ص: ٢٧

نگفتی؟ در جواب گویم: من گفتم که از قلزم تا عیذاب و بعد از آن صحراهائی خالی است و شنیده نشده است که* کسی این دریا را بدانجاها نسبت دهد. با اینکه ما در برخی جواب‌ها از این دلیل درگذشتیم.

اگر گفته شود: چگونه یک دریا را می‌توان هشت دریا نامید؟

پاسخ گویم: این بیان برای کسانی که دریانوردی کرده باشند ساده است نبینی چگونه خدا دریای روم را دو دریا نامیده که می‌گوید: موسی به غلامش گفت دست بر نمی‌دارم تا برسم به برخوردگاه دو دریا، یا همچنان بروم. پس چون به برخوردگاه آن دو رسیدند ... و این داستان در کرانه‌های شام رخ داده است که نشانه‌هایش آشکار و تپه سنگ موسی هنوز پابرجا است.

اگر گفته شود: چرا نگفتی: نتیجه درهم ریختن دو دریا یکی شدن آن دو است! گویم: این درست نیست، زیرا که خدا می‌گوید: میان آن دو پرده است و پرده مانع میان دو چیز است نه یک چیز! و نیز به این مخالف گوئیم: اگر چنانست که تو گوئی، پس نام هشت دریا در اسلام را برای ما برگو! پس اگر محیط را یاد کرد گوئیم: این دریای بی‌نهایت گرداگرد جهان است، و اگر دریای

قسطنطنیه را نام برد گوئیم: این خلیجی از دریای روم است، که از پشت سیسیل برآید، نبینی که صقلبیان همیشه در آن می‌جنگند؟ و اگر نام خزر را برد، گوئیم:

آن دریاچه است نه دریا! نبینی مردم آن را دریاچه طبرستان نامند و کرانه‌هایش به یک دیگر نزدیکند؟ و اگر گفت: دریای مقلوبه و خوارزمی! گوئیم: کسی که این دو را دریا بنامد بایستی دریاچه‌های رحاب و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۸

فارس و ترکستان را هم یاد کند و اینها بیش از بیست خواهند بود. پس اگر منصف باشد سخن ما را خواهد پذیرفت. و خدا داناتر است.

۸- رودخانه‌ها:

مشهورترین رودهای روان در کشور، تا آنجا که دیده و شناخته‌ام دوازده است: دجله، فرات، نیل، جیحون، نهر شاش، سیحان، جیحان بردان، مهران، نهر الرس (ارس) نهر الملک، نهر اهواز، که کشتی‌ها در آن روانست، و پانزده رود کوچکتر: نهر مروین، نهر هرات، نهر سجستان، نهر بلخ، نهر سغد، طیفور، زند رود، نهر عباس، بردی، نهر اردن، مقلوب، نهر انطاکیه، نهر ارّجان،* نهر شیرین نهر سمندر، و پس از آنها چند نهر کوچک هست که برخی از آنها را من در اقلیم آنها یاد خواهم نمود مانند نهر طاب، نهروان، زاب [دیلم، انطاکیه، ارجان] و مانند آنها [که اگر یاد کنم کتاب بدرازا کشد].

دجله: چشمه‌ایست که از زیر دژ ذو القرنین [میان دو کوه آمد] نزدیک دروازه ظلمات در اقلیم اقور بالای موصل بیرون می‌آید.

سپس چند نهر مانند زاب [و نهری از شهر بلد] بدان در آید، تا به فرات رسد. شاخه‌های نهروان نیز در بغداد بدان ریزد. [درازایش تا آبادان پیرامن هشتصد میل است].

فرات: از کشور روم [در میان ملطیه و شمشاط] خیزد [و به سوی جنوب] به اقلیم اقور سرازیر شده خابور بدان بپیوندد و به

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۹

عراق در آید. [سپس دو بخش شود، بخشی به باختر رفته به کوفه می‌رسد] و در پائین کوفه پهن شود. [و بخشی از آن به خاور رفته، پس از سیراب کردن بغداد بخشی از آن پهن شود، و بخشی پس از گذشت از انبار چند شعبه شده] چهار شاخه‌اش [بعد از واسط] به دجله ریزد. [درازی آن از آغازش در اقور تا پهن شدنش پائین واسط یکصد و سی و پنج میل است].

نیل: از کشور نوبه خیزد [و به صعید بالا، تا اسوان آید و سپس در کوه‌های بلوقیا می‌پیچد و از مقدونیه] کشور مصر را دو نیمه کند، و در پشت فسطاط به هفت بخش می‌شود، یکی به اسکندریه آید و [دو بخش شده رو به مغرب رفته] به دریا ریزد [شش بخش دیگر مستقیما به دو دریاچه تنّیس] و دمیاط ریخته [از آنجا به دریای روم می‌رود].

[نیز شنیدم که می‌گویند بخشی از نیل پیش از این به سوی دریا چین می‌رفته در بالای قلزم (دریای سرخ) بدان می‌پیوسته است، جای آن را نیز بمن نمودند. از آغاز آن تا پایانش دو هزار میل است].

جیهانی گوید: نیل از پشت کوه قمر برخاسته و در دو دریاچه در پشت خط استوا می‌ریزد و در سرزمین نوبه می‌چرخد. دیگران گویند:

کسی آغاز آن را نمی‌داند و آشکار نیست که از کجا می‌آید.* ابو الحسن خلیل بن حسن سرخسی از ابو الحسن علی بن محمد قنطری از مأمون بن احمد سلمی از محمد بن خلف از ابو صالح کاتب لیث بن سعد از لیث روایت کند که: مردی از بنی عیص که حایذ بن أبی شالوم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۰

بن عیص خوانده می‌شد از دست پادشاهی از پادشاهان بگریخت و به کشور مصر شد و سالی چند بماند و چون شگفتیهای نیل بدید با خدا پیمان بست که از کنار آن جدا نشود تا به پایان آن برسد یا بمیرد، پس برفت تا به دریائی سبز رسید، پس دید که نیل از میان آن دریا می گذرد.

(مقدسی گوید: و این همان دریای محیط است) او برکنار دریا بشد پس مردی را دید که در زیر یک درخت سیب نماز می گزارد، و به تازه وارد سلام گفت و با وی أنس گرفت و پرسید: تو کی باشی؟ گفت: حائذ بن ابی شالوم بن عیص بن اسحاق پیغمبر، پس تو کی باشی؟ گفت: من عمران پسر عیص پسر اسحاق پیامبر هستم. حایذ گفت: ای عمران کی تو را بدینجا آورد؟ عمران گفت: همانکس که تو را آورده، مرا نیز بیاورد و چون بدینجا رسیدم، خدا به من الهام نمود، که بایست تا فرمان من برسد! حایذ گفت: ای عمران! مرا از «نیل» آگاهی بده! عمران گفت: تا یک شرط نپذیری، تو را آگاه نمی کنم! حایذ گفت:

شرط چیست؟ گفت: هنگامی که باز خواهی گشت و من هنوز زنده باشم نزد من بمان، تا خدا به من الهام کند، یا مرا بمیراند، پس مرا به خاک سپار! حایذ گفت: خواهم کرد آنچه خواستی! عمران: پس همچنان کنار این دریا برو! تا به دابه‌ای نزدیک به خورشید رسی، که چون خورشید برآید بسویش خیز می‌زند تا آن را بخورد، مبادا بترسی! بر آن سوار شو! او

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۱

تو را به دریا می‌برد و در پایان به «نیل» می‌رسی، پس بر «نیل» بران تا به سرزمینی رسی که کوهها و درختانش آهنین باشد* و دشتهایش زرین. و در پایان این زرستان شناخت تو از نیل کامل شود. پس حائذ براه افتاد تا به گنبد رسید، پس دید آبی از دیواره سور بر گنبد فرو ریزد و از چهار سوی آن بیرون رود، در سه سوی آن آب فرو رود و در چهارم سوی، آب راه خود بر زمین باز کند و آن رود نیل است، او از آب بیاشامید و بیارامید. پس خواست از سور ببالا رود، که فرشته در رسیده گفت:

ای حائذ بر جای خود بایست! که نیل شناسی برای تو بس است! و این مرز بهشت است ... تا پایان داستان.

جیحون: آغاز آن در سرزمین «وخّان» است و به «ختّل» کشیده می‌شود و با پیوستن شش رود بدان گسترش می‌یابد؛ «هلبک»، «بربان » فارغر، اندیجاراغ، «وخشاب» که از همه گودتر است، سپس رود قوادیان و پس از آن رودهای چغانیان که همه از سوی هیطل می‌آیند، بدان می‌پیوندند. سپس به سوی خوارزم سرازیر می گردد و پس از سیراب کردن چند شهر از شرق تا غرب خوارزم، به دریاچه‌ای تلخ فرو می‌شود.

چاچ‌رود : از دست راست ترکستان برآید و تا دریاچه خوارزم کشیده شود. در بزرگی همانند جیحون است ولی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲

همچون مرده است. [یک خلیج از آن جدا شده از میان اسروشنه و غجنده می گذرد. از آغاز تا پایانش یکصد و چهل فرسنگ است].

رودهای سوریه: سیحان، جیحان، بردان؛ رودخانه‌های طرسوس هستند و أذنه و مصیصه از سرزمین روم (آسیای صغیر) برآیند و به دریا (مدیترانه) می‌ریزند. و همچنین هستند دیگر رودخانه‌های شام مگر بردا و أردن که به دریاچه مقلوبه می‌ریزند. بردا از کوه‌های بالای دمشق سرچشمه گیرد و قصبه و خوره را سیرآب کرده، باقی مانده‌اش دو بخش گشته بخشی به مرداب شرقی پائین خوره درآید و بخشی با اردن به مقلوبه می‌ریزد. [با چند نهر که بدان بپیوندد. و خلیجی از آن جدا شده از انطاکیه به دریای روم رود].

[سیحان روم از (آسیای صغیر) نزدیک مصیصه سرچشمه گیرد و از آنجا گذشته به دریای روم می‌ریزد، درازایش در اسلام سیصد میل است].

رود مهران: از هند برآید و پس از آنکه چند رودخانه بدان پیوندد* به دریای چین (محیط هند) ریزد، رنگ و مزه آب و فزونیش، و تمساح‌پروری آن همانند نیل است [آغازش نزدیک به آغاز جیحون می‌باشد].

رودهای رحاب: ارس و ملک و کر، از کشور روم بر آیند و اقلیم رحاب (چ ع: ۳۷۳) را سیراب سازند و به دریاچه خزر ریزند.

رودهای اهواز: چند نهرند که از کوه‌ها به دشت سرازیر می‌شوند

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳

و در حصن مهدی فراهم آیند و در [شرق] آبادان به دریای چین (خلیج فارس) ریزند [و دجله در غرب آن ریزد. آبادان جزیره‌ای در میان آنها است].

بهشتی و دوزخی: در کتابی در بصره دیدم که چهار رودخانه از بهشت‌اند: نیل، جیحون، فرات، ارس. و چهار رود از دوزخ: زبدانی، کر، سنجه، سم.

رودهای خراسان: مروین و هرات و سگستان و بلخ اینها از چهار گوشه کشور غور بر آیند و بدین خوره سرازیر شوند و سیرابش کنند.

طیفوری: از کوههای گرگان سرازیر می گردد و خوره را سیراب می کند.

رود شهر ری: از بالای شهر مانند فواره بر آید و به چند بخش شهر تقسیم گردد.

[رود سعد: از کوه‌ها سرازیر شده بخارا را دو نیم می کند و دریاچه‌ای پشت چغانیان می‌سازد].

زند رود: از کوه‌های اصفهان سرازیر و به یهودیه درآید و خوره را سیرآب کند.

رودهای فارس: نیز به پنج دریاچه این اقلیم بریزند. رود* «تاب» نیز از برج پیش از سمیرم بر آید و به مرزهای فارس کشیده شده، نزدیک سینیز به دریای چین ریزد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴

رود ارگان: نیز از کوه‌های فارس برخاسته، در زیر عقبه آبی شور بر آن بریزد و خوره را به نوبت سیراب کند.

۹- شهرهای همنام یا مترادف:

الف- هم ریشه‌ها:

بدانکه در کشور اسلام شهرها و دهستانها و دیه‌ها هست که در نام یکسانند و جایشان جدا است. چون مردم در نام آنها و منسوبان بدانها گمراه می‌شوند، من چنان دیدم که این پیش گفتار را ویژه آن سازم، و نامهائی نیز در آن بیاورم که مردم سرزمینهای گوناگون آنها را دگرگون بکار برند. زیرا این کار برای کسانی که بدانجا در آیند، سودمند بود.

سوس: خوره‌ای در باختر دور، و شهری در آغاز مغرب و دیگری در هیطل، و خوره‌ای در خوزستان است. در مغرب نیز سوسه هست.

[سوس نزدیک همان تنجه و سوس دور در کرانه محیط است. و نیز خوره‌ای به خوزستان و شهری به اسپیجاب می‌باشد].

اطرابلس: شهری به کرانه دمشق و دیگری در کرانه برقه است.

بیروت: شهری در دمشق و شهر در خوزستان است.

عسقلان: شهری به کرانه فلسطین و مرکزی ببلخ است.

رماده: شهری است به مغرب، و دیهی به بلخ و دیگری به نیشابور و دیگری در رمله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵

طبران: شهریست در مرز قومس و روستائی به سرخس، طابران قصبه طوس است، طبرستان خوره‌ایست، طبریه قصبه اردن، طواران

خوره‌ای در سند، طبرک جائی در ری می‌باشد.

قوهستان: خوره‌ای در خراسان و شهری در کرمان است.

طبس خرما، طبس عنّاب: دو شهرند در قهستان.

دهستان: شهری است به کرمان و ناحیتی [روستائی] به گرگان و ناحیتی به بادغیس است.

نسا: شهری به خراسان و دیگری به فارس و دیگری به کرمان است. بصره: در عراق است، شهری نیز در مغرب می‌باشد.

حیره: شهری بوده است در کوفه و دیهی به فارس، و منزلی به سگستان و محلّتی به «نیشابور» است.

جور (گور): شهریست به فارس، و محلّتی به نیشابور است.

حلوان: خوره‌ای به عراق و شهری به مصر و دیهی به نیشابور و دیگری به قهستان بود. کرخ: شهری به سامرا و محلّتی به بغداد و مرکزی در رحاب و قریه‌ای به بغداد است، کرخه: شهری به خوزستان است. کروخ: شهری به هرات است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۶

شاش (چاچ): خوره‌ای به هیطل و دیهی به ری است.

استرآباد: شهری به گرگان، دیهی به نسای خراسان است. کرج: ناحیه و شهری در همدان، دیهی به ری است.

دستگرد: شهری از چغانیان و دیهائی در ری و نیشابور، نیز دستگرد شهری به کرمان است.

مغون: شهری به قومس و دیگر به کرمان است.

باسند: شهری به چغانیان و دیگری [خوره‌ای] در سند است.

اوه: دو شهر در کوهستان است.

اهواز: شهری [خوره‌ای] به خوزستان، دیهی به ری است.

رقه: در آثور [دیار مضر] است و شهری به قهستان. خوار: شهری به ری است و دیگری در مرزهای قومس.

خور: در بلخ است و خور در قهستان.

نوقان: شهری به طوس و دیهی به نیشابور است.

موقان: شهری در رحاب. منوقان: شهری به کرمان است.

کوفه: در عراق است. کوفا: شهری به بادغیس است.

کوفن: رباطی در ابیورد است.

خافقین: شهری در حلوان عراق است، و خانقین در کوفه. خانوقه در اثور است. خانقه معبد کرامیان در ایلیا است.

حدیثه: شهریست بر دجله، و دیگری بر فرات در اقور و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۷

حدث شهری* در قنسرین است. محدثه منزلیست در بیابان تیما.

نبک، عونید: دو شهر هستند در حجاز و دو منزلند در بیابان تیما.

زرقاء: دیهی در راه ری است، و دیهی در راه دمشق، [و شهری در هجر] است.

عکا: شهری در ساحل اردن. عک: قبیله‌ایست در یمن.

یهودیه: قصبه اصفهان است و قصبه جوزجان.

انبار: شهریست از [عراق] بغداد، و انبار شهری به جوزجان [جوزجانان].

اصفهان: خوره‌ایست، اصفهانک در راه آنست اصبهانات :

شهریست به فارس.

مدینه: شهر پیغمبر است، و مدینه ری، و مدینه اصفهان و مدینهٔ السلام، و مدائن در عراق باشد.

کوتاربّا، کوتا طریق: شهر و دیهی در عراقند.

دسکره: در خوزستان و دسکره [شهری] در عراق است باراب: روستائی است در اسپیجاب فاریاب: در جوزجان است.

طالقان: شهری به دیلم، و طالقان به جوزجان. [جوزجانان طخارستان].

است.

ابشین : شهرستان شار است، و شهری به غزنین.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۳۸

هرات: [خوره‌ای در] خراسان است و شهری در استخر.

بغلان بالا و پائین: دو شهراند در طخارستان.

اسداواذ: شهری در جبال [همدان]، و دیهی به نیشابور است.

بیار : شهر مانندی است در «قومس»، و دیهی در نسای خراسان.

وذار: روستائی در سمرقند است، [و دیهی به اصفهان].

جرجان: خوره‌ای در دیلم، و جرجانیه*، شهری به خوارزم است.

بلخ، بلخان: شهری پشت ابیورد است.

قزوین: شهریست ازری. قزوینک: دیهی است به دینور.

فلسطین: [خوره‌ای] به شام است و دیهی در عراق [بغداد] است.

رمله: قصبه فلسطین است و دیهی در عراق، و قریهٔ الرمل: شهری به خوزستان است.

فربر: شهری است بر جیحون. فره: شهری از سگستان، افراوه:

رباط نسا [فسا] است.

آمل: شهری است بر جیحون، و قصبه طبرستان [سجستان] است.

اتل: قصبه خزر است.

بکرآباد: شهر مانندی باشد به گرگان و منزلی در سگستان نیل: رود مصر است و شهری در عراق.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۳۹

جبله: شهری است از حمص. جبیل بر ساحل دمشق است.

قبا: شهریست به فرغانه و دیهی به یثرب و منزلی در بادیه.

قومس: [قومش] خوره‌ای در دیلم، قومسه [قمشه] دیهی به اصفهان است.

شامات: ناحیتهای شام است و شهریست به کرمان، و ربعی است از حومه نیشابور.

جرش: شهری در یمن، و کوه جرش [جرس] در اردن [عمّان] است.

سنجان: شهری در رحاب و دیگری در مرو و دیهی به نیشابور.

سنجار، شهریست در اثور [اقور]، زنجان، شهریست از «ری».

مرو شاه جان: و مرو روذ.

سقیا یزید: شهری و منزلی در حجاز سقیا بنی غفار [عفان].

حضرموت: شهری در احقاف و محلّتی در موصل است.

رصافه: ربعی از بغداد و دیهی به ارّجان است.

نینوا: کهنه و نو است در موصل.

عسکر ابو جعفر: در بخش خاوری بغداد و دیهی در بصره عسکر مکرم خوره‌ای به خوزستان است، عسکر بنجهیر [پنجهین] ناحیتی به بلخ و عسکر محلّتی به رمله و دیگر در نیشابور و دیهی به بخارا است.

دورق: خوره و شهر و دیهی در خوزستان است.

زبیدیّه: منزلی است در جبال و دیگر در بطایح و آبی است در بادیه، و زبدانی شهری است به دمشق.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۴۰

حدادة: دیهی است به قومس. حدادیة: دیهی [شهری] است در بطایح.

نیشابور: شاپور و جندیشاپور، سه خوره‌اند که شاپور [بن فارس] آنها را بنا نهاد و در ارّجان بلا شاپور و در استخر ارشاپور را بساخت.

کرمان: اقلیم است. کرمان شاهان: شهری در جبال است.

کرمینیه: شهری در بخارا است. بیت کرما: دیهی در ایلیا.

عمان: خوره‌ایست در جزیره [بر دریای چین]، عمان شهریست در فلسطین.

زاب: ناحیتی در مغرب است و نهری در اقور اسکاف: بالا و پائین: [دو شهر] در بغداد است.

حیلان: در دیلم است و مردم آن را گیلان گویند. جیل: شهری در عراقست.

جزیرة العرب: اقلیمی است. جزیرة ابن عمر: در اقور است و جزیره بنی زغنّایه، جزیره ابو شریک در آفریقا است و جزیرة، شهری در فسطاط، و جزیره بنی حدّان در دریای قلزم است.

قلعه صراط: قلعه قوارب، قلعه برجمه، قلعه نسور، قلعه شمیت [شمید] قلعه ابن الهرب، قلعه ابو ثور، قلعه بلوط: در مغرب، نیز قلعه رحاب: همگی شهرکهایند.

حصن مهدی: شهریست در اهواز. حصن السودان، و حصن برار، حصن ابن صالح شهرهایی هستند در سجلماسه، حصن بلکونه شهری باندلس است. حصن الخوابی در شام است. حصن منصور در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۴۱

مرز است.

قصر ابن هبیرة: و قصر الجصّ در عراق، و قصر الفلوس: شهری به تاهرت است. قصر افریقی، مدینه قصور در آفریقا است.

قصر الریح* منزلی [دیهی] در نیشابور است.

قصر لصوص: منزلی در جبال است.

تاهرت علیا: خوره‌ایست، تاهرت سفلی: شهری در مغرب است.

سوق ابن خلف: در آفریقا است، سوق ابن حبله، سوق کری، سوق ابن مبلول، سوق ابراهیم، همگی شهرهایی در تاهرت هستند.

سوقهائی نیز به نام روزهای هفته شهرهایی در خوزستانند. شهرهایی در طخارستان نیز سوق ... نامیده می‌شوند.

الاحساء: خوره و منزلیست در حجاز.

قادسیة: شهری در کوفه است و منزلی در سامرا.

غزه: در فلسطین است و غزه در تاهرت است.

بطحاء: مکه است. و بطحاء شهری به تاهرت هران: دیهی به اصفهان و هران شهری به تاهرت است.

تبریز: در رحاب است. تبرین: در تاهرت است.

تاویلت: ابو مغول. تاویلت دیگر: دو شهرند در تاهرت، عین المغطا: در اصقلیه (سیسیل) است، عین‌زربه، در مرزها است. راس عین، در آثور [اقور] نام شهرها و دیه‌هائی هستند.

ینبع: در حجاز است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۴۲

عینونا: شهریست در ویله. بیت عینون دیهی در ایلیا است.

صبرهٔ: شهری در آفریقا است و دیگری در برقه.

مرسی خرز: مرسی الحجامین، مرسی الحجر، مرسی الدجاج، شهرهایی در مغرب باشند.

خرارهٔ : دیهی است در فارس و شهری در تاهرت.* کول: چند شهر در آفریقا و مشرق و فارس و [دیگری در اسبیجاب] هستند.

جویم ابو احمد: شهری است و دیه جویم در فارس است.

قسطنطینیهٔ، قسنطینیه، قسطیلیه: شهرهایی در مغربند. قسطل:

دیهی در حدود شام است.

معرهٔ النعمان، معرهٔ قنسرین: دو شهرند در شام.

لجون: دو شهر در شام است.

طرسوس: در مرز، و بر ساحل شام، انطرسوس می‌باشد.

دار البلاط: در مرکز روم است. بلاط مروان: شهری به اندلس است، که ایلیا البلاط خوانده می‌شود.

وادی القری: در حجاز است. وادی الرمان و وادی الحجارهٔ:

به اندلس است.

بانیاس: شهری، باناس: [شهری و] رودی در دمشق هستند، بیسان شهری در اردن است.

رها شهری به آثور [اقور] است. وادی الرها: شهری در آفریقا است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۴۳

ب- نامهای مترادف:

برخی شهرها بیش از یک نام دارند مانند:

مکه، بکه.

مدینه: [ده نام دارد: مدینه] یثرب، طیبه، طابه، جابرهٔ، مسکینه، محبورهٔ، ینیر، الدار، دار الهجرهٔ.

بیت المقدس: ایلیا. القدس، بلاط.

عمان، صحار، مزون.

عدن، سمران، الصرهٔ، حیس.

بحرین: هجر.

جور (گور): فیروز آباد.

نسا، بیضا (بیدا). [بفارس]:

سه شهرند که شهرستان نام دارند: جرجان، شاپور، کاث.

برخی از قصبات بنام خوره آنجا خوانده شوند و نام جدا هم دارند، مانند: بخارا، نیشابور، و مصر [و اصفهان و اسروشنه].

۱۰- لهجه‌ها:

برخی چیزها در شهرهای مختلف نامهای گوناگون دارد:

لحام، جزار، قصاب (گوشت فروش). کرسف، عطب، قطن (پنبه). قطان، حلاج پنبه زن. بزازان کرابیسیان، رهادنه* جبّان: طباخ، آشپز. بقال: فامی، تاجر. میزاب، مرزاب، مزراب، مثعب (ناودان). باقلی: فول. قدر، برمه (دیگ). موقدهٔ، اثافی (اجاق). زنبیل، مکتل قفهٔ.

سفل، مرکن، اجانهٔ تغار، (طشت). قنطار، بهار. من رطل

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۴۴

حبهٔ، طسوج. خادم، قیم، مفرّک، بلان. شمشک ، صندل. حصن، قلعهٔ، قهندژ، کلات. صاحب ربع، مصلحهٔ، مسلحهٔ، صاحب الطریق.

عشّار، مکاسی، مرصدی، مخاصم، خصیم. حاکم، قاضی. وکیل، جری شیرج، سلیط. زجّاج، قواریری. صفع، صک.

بقعهٔ، موضع. قطهٔ، سنّور، دمهٔ، هرهٔ. معلم، خادم، استاد، شیخ، خصّی. دبّاغ، صرّام، أدمی، سختیانی، جلودی فاعل، روز کاری.

قریاتی، رستاقی سوادی. زرّاع، فلاح حرّاث. فندق، خان، تیم، دار التجار. مرزبهٔ اکله.

حبل، قلس. وتد، کنورا. هدّنها، کرکرها. لصّ، مشوشا. جنحت، ولجت، أنقض، زور. قف، هلی.

هیارا، جماعهٔ. لکیشا، کثیر. زرنوق، دولاب، حنّانهٔ.

دالیهٔ، کرمهٔ. مسحاهٔ، مجرفهٔ. معول، فاس. صاعدا، زقافا. منحدرا، شبالا. طاروس، شرته. سکّان، رجل.

ربان، راس. ملاح، نوتی. ساحل، شط. رقعه، بطاقه.

روحه نفسه. سفینه، جاسوس، زورق، رقیه، تلوی، عرداس، طیار، زبزب کاروانیه، مثلثه، واسطیه، ملقوطه، شنکولیه، براکیه* خیّطیه، شموط، مسبحیّه جبلیّه، مکیّه،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۴۵

زبربادیّه، برکه، سوقیّه، معبر، ولجیّه، طیرهٔ، برعانی شبوق، مرکب، شذا، برمه، قارب، دونیج، حمامه، شینی، شلندی بیرجه.

و مانند اینها بسیار است. اگر همه را بیاوریم کتاب به درازا کشیده شود.

۱۱- روش بیان مؤلف:

من درباره هر اقلیم اصطلاح خود ایشان را بکار خواهم برد و به راه خودشان گفتگو خواهم کرد و از متلکهای خودشان خواهم آورد، تا به زبان و آداب فقیهانشان آشنا شوی! و در جز آن به زبان شام گفتگو می‌کنم، زیرا که آنجا میهن من است که در آن روئیده‌ام.

من به روش قاضی ابو الحسین قزوینی مناظرت کنم، زیرا که وی نخستین استادیست که نزد وی بیاموختم. نبینی بلاغت ما در سرزمین خاور است؟ اینان عربی را بهتر از دیگران دانند زیرا که با رنج بدستش می‌آورند و از استاد می‌آموزندش، گفتگو به تازی در مصر و مغرب سست و در بطایح زشت است، زیرا که زبان خود ایشان بوده است.

هدف من در این کتاب فهماندن و رسانیدن است نه کشاکش. و بدان که من مسائل آن را بر فهم عرف و استحسان نهادم چنانکه فقیهان دو باب مکاتبت و ایمان را . و آن را بر پایه مذهب اهل عراق استوار داشتم زیرا که من در آنجا آموزش دیده‌ام و آن را

پسندیده‌ام، و قیاس را در جاهایی که سزاوار بود بکار برده‌ام. و توفیق از خدا است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۴۶

۱۲- ویژگی‌های هر سرزمین:

عراق زیباترین سرزمین‌ها و دل‌نشین‌ترین آنها و تیز هوش آفرین‌تر از همه آنها است* دل در آنجا پاك‌تر و هوش تیزتر خواهد بود، اگر آمادگی داشته باشد. بهترین سرزمین‌ها و پرمیوه‌ترین آنها و پرعلم‌تر و پر بزرگوارتر و سردسیرتر از همه خاوران است. پر پشم‌تر و پر ابریشم تر و به همان اندازه پر در آمدتر از همه دیلم می‌باشد. خوش شیر و خوش عسل و خوش نان‌تر و پر زعفران‌تر از همه جبال است. و پر محصول‌ترین و دارای ارزان‌ترین گوشت و گرانمایه‌ترین قوم در جهان رحاب است. و پست‌ترین قوم و بد ریشه‌ترین آنها در خوزستان [که درآمدش شگفت‌انگیز است] و شیرین‌ترین خرماها و فرومایه‌ترین مردم در کرمانست پر کوه‌ترین و پر فانید و برنج و پرمشك‌ترین و پر کافرترین آنها سند است.

و زیرك‌ترین مردمان و بازرگانان و پر فسق‌ترین آنها در فارس است.

گرمترین و قحطزده‌ترین و پرنخل‌ترین آنها جزیره عرب است.

پر برکت‌ترین نیکوکاران و زاهدان و زیارتگاه‌ها شام است و دارای بیشترین عابد، قاری ثروتمند و بازرگان و پیشه‌ور و حبوبات مصر است.

ترسناك‌ترین راه‌ها و بهترین اسب‌ها با قومی میانه‌رو در اقور است، جفاکار ترین، سخت‌ترین، متقلب‌ترین مردم و گسترده‌ترین سرزمین و بیشترین شهرها در مغرب است.

عبد الرحمن برادرزاده أصمعی گوید: بر جاحظ در آمدم و گفتم: از شهرها چیزی برایم بگو! گفت: آری، در میان ده شهر، مروّت از آن بغداد، فصاحت از آن کوفه، صنعت در بصره، بازرگانی در مصر، خیانت در ری، جفا کاری در نیشابور، بخل در مرو، خشك طبعی در بلخ، پیشه وری در سمرقند است، و به جان خودم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۴۷

راست گفته است ولی باید افزود: در نیشابور هنرمندان ماهر، در بصره بازرگانی، در مکه فصاحت، و در مرو زیرکی هست. صنعاء خوش آب و هوا است، بیت المقدس خوش ساختمان، صغر (زغر) و جرجان و بادخیز، دمشق پر نهر، سغد درختستان است. رمله میوه‌های گوارا و طبرستان باران همیشگی و فرغانه [و ملتان و جرجان] ارزانی و مردانگی دارد. جحفه مرکز قاسقان، رقه جایگاه خطر، همدان و تنّیس مرکز آزادگان، شام سرزمین نیکان، سمرقند پایگاه بازرگانان، نیشابور شهر بزرگان است.* فسطاط پر جمعیت‌ترین شهر است. خوشا بر اهل غرج با دادگری شار. اصفهان هوا و زینت آلات و سفال دارد. رسوم شیراز ننگ اسلام است. عدن و «صحار» دالان چین است. چمن و میوه و پرندگان از آن صغانیان باشد. بخارا پر ارزش است اگر آب بدو آتش‌سوزی نداشت! بلخ منبع فقه است با گشایش و خوشی. ایلیا برای اهل این دنیا و آن دیگر خوبست. اهل بغداد کوتاه عمرند، بر عکس صنعاء و نیشابور، هیچ جا بیشتر و بدخوتر از نیشابور مذکّر (اندرزگر) ندارد. آزمندتر از مردم مکه در جائی نیست! بی‌نواتر از مردم یثرب نیز یافت نشود. از مردم بیت المقدس پاکدامن‌تر نیست. مؤدب‌تر از مردم هرات و بیار نیست.

هوشمندتر از مردم ری، بزرگوارتر از مردم سگستان بی ارزش‌تر از مردم عمان و نادان‌تر از مردم عمّان نیست، درست‌تر از وتر از مردم کوفه و عسکر مکرم نیست، زیباتر از مردم حمص و بخارا [و هیطل]، زشت‌تر از خوارزم، خوش‌ریش‌تر از مردم دیلم، می‌خواره‌تر از مردم بعلبك و مصر، فاسق‌تر از اهل سیراف، گنه‌کارتر از مردم سگستان و دمشق، ماجراجوتر از مردم سمرقند و شاش، پست‌تر از مردم مصر، ابله‌تر از مردم بحرین، احمق‌تر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۴۸

از اهل حمص، شایسته‌تر از مردم فسا و نابلس و ری پس از بغداد، خوش‌زبان‌تر از مردم بغداد نیست. بدزبان‌تر از مردم صیدا و هرات [در عربی] و فصیح‌تر از زبان مردم خراسان نیست. در عجمی زیباتر از زبان بلخ و چاچ نیست، بدقلق‌تر از مردم بطایح، دل بازتر از مردم هیطل، نیکوکارتر از مردم غرج شار نیست. أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی ؛ ج۱ ؛ ص۴۸

ر کسی بپرسد که: کدام شهرها بهترند؟ باید دید، اگر پرسنده کسی است که نیکی دو جهان را می‌خواهد [با ارزانی و خوشی آب و هوا و میوه‌های گوناگون مانند خرما، گوز، انگور، موز با آب خنک و گشایش زندگانی] گویند*: برو به بیت المقدس و هر گاه مخلص و بی طمع باشد، گویند: مکه و هر گاه کسی باشد که خواهان ثروت، نعمت، ارزانی و میوه است، گویند: آنجا رو که به تو بدهد! [و هر گاه خواهان گردآوری مال دنیا باشد گویند: مصر و عدن یا عمان و اگر میوه و آب می‌جوید، گویند: هر شهر که پایان نامش آن باشد] یا پنج ایالت دمشق [تا هرت، خ، ل] بصره، ری، بخارا، بلخ یا پنج شهر: قیساریه یا عیناثا خجنده، دینور، نوقان [بانیاس. خ. ل] یا پنج بخش: سغد چغانیان نهاوند، جزیره ابن عمر، شاپور. هر کدام را خواهی برگزین! اینهایند نزهتگاه‌های اسلام. اندلس را نیز گویند که بهشت است. معروفست [و خردمندان گویند] که بهشت دنیا چهار جا است: غوطه دمشق رود ابلّه، باغ [زمین]

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۴۹

سغد، دره بوّان. هر کس بازرگانی خواهد، به عدن و عمان یا به مصر برود.

[هر کدام را خواهی برگزین که اینهایند بهشت دنیا. و اگر امنیّت و داد بخواهی، گویند: به بخارا، غرج الشار، صعده، قرطبه بروا!] البته اگر من از بدی مردمان شهری سخن گفته‌ام، اهل دانش و ادب، بویژه فقیهان از آن مستثنایند، زیرا که من فضیلت واقعی را در ایشان می‌دانم.

بدان که هر شهر که در نامش (ص) باشد مردمش احمقند! مگر بصره! و هر گاه دو (ص) در آن باشد مانند مصیصه و صرصر* پس پناه بر خدا! هر شهری که هنگام نسبت دادن کسی بدو، به پایانش «ز» افزوده گردد، مردمش زیرکند، مانند رازی، مروزی، سگزی [تبریزی] و هر شهری که در پایان نامش آن باشد دارای خاصیّتی یا نیکوی است همچون گرگان، موقان، ارجان. هر شهر که سخت سرما باشد، مردمی پر گوشت و چاق و خوشگل و پر ریش دارد چون فرغانه، خوارزم [و اندلس] ارمینیه. هر شهر که بر دریا، یا رودخانه بود، زن‌بارگی و بچه‌بازی در آن بسیار بود، چون سیراف. بخارا، عدن. هر شهر که رودخانه بسیار دارد، مردمش ماجراجو و سرکش باشند، چون دمشق، سمرقند. صلیق. هر شهر که بزرگ و گشاده بود زندگی در آن دشوار است بجز بلخ. بدانکه بغداد در گذشته [هنگام قدرت خلیفگان] بزرگ بود و اکنون به ویرانی گراییده، زیبائی از آن رفته، و مرا خوش نیامده است. و هر گاه من آن را ستوده‌ام برای تعارف بوده است. فسطاط مصر امروز همانند بغداد کهن است، من در کشور

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۵۰

اسلام [امروز] شهری از آن فراخ‌تر نمی‌شناسم. اما سرزمین خاوران، پس ستم و فساد در آن بسیار شده است ولی از جای دیگر بهتر است. اقلیم عجم برای مردمانی پائین‌تر خوب نیست. [مگر مرو که خرمی عراق را دارد. پس هر چه خواهی درباره آن بگو] اگر رمله آب داشت، بی استثنا بهترین شهر اسلام می‌بود، زیرا که زیبا و خوش است قدس و غور، مرز بودن، دریا [کوه، دشت] همه را دارد با هوای معتدل و میوه‌های خوشمزه و مردمی بلند نظر، جز اینکه در میان ایشان نادانان هم هستند.

خزانه مصر و بار انداز دو دریا است [خلاصه بهترین شهرها آنجا است که دست در آن جا بازتر باشد، هر چند که دیهی باشد]*

۱۳- مذهبها و ذمّیان:

I- آئین:

بدانکه مذهبهای امروزی اسلام که بالا و پائین و دسته بندی و مبلّغان داشته باشند بیست و هشت مذهبند؛ چهار در فقه، چهار در کلام چهار در فقه و کلام، چهار مذهب پژمرده، چهار اهل حدیث، چهار مذهب که جای چهار دیگر را گرفته‌اند، و چهار مذهب روستائیان:

آ) مذهبهای فقهی: ۱- حنفی ۲- مالکی ۳- شفعوی ۴- داودی.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۵۱

ب) مذهبهای کلامی: ۵- معتزلیان ۶- نجاریان ۷- کلابیان ۶- سالمیان.

ج) چهار فقه- کلامی: ۹- شیعه ۱۰- خارجیان ۱۱- کرامیان ۱۲- باطنیان.

د) چهار مذهب اهل حدیث: ۱۳- حنبلیان ۱۴- راهویان ۱۵- اوزاعیان ۱۶- منذریان.

ه) مذهبهای پژمرده ۱۷- عطائیان ۱۸- ثوریان ۱۹- اباضیان ۲۰- طاقیان.

و) مذهبهای روستائی: ۲۱- زعفرانیان ۲۲- خرم دینان ۲۳- ابیضیان ۲۴- سرخسیان.

ز) چهار مذهب که جای چهار دیگر را گرفته‌اند: ۲۵- اشعریان جای کلّابیان ۲۶- باطنیان جای قرمطیان ۲۷- معتزلیان جای قدریان ۲۸- شیعیان جای زیدیان ۲۹- جهمیان جای نجاریان .

اینهایند مذهبهائی که امروزه کاربرد دارند، که خود به گروه‌های بی شمار بخش شده‌اند.

مذهبهای یاد شده به لقبهائی نیز بخش می‌شوند ولی از آنچه شمردم بیشتر نمی‌شوند و دانشمندان همین‌ها را می‌شناسند: اً) چهار لقب معمولی بً) چهار لقب ستوده. جً) چهار لقب انکاری. دً) چهار لقب تفسیر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۵۲

پذیر. هً) چهار لقب اهل حدیث وً) چهار لقب با یک معنی.

زً) چهار لقب که مردم فهمیده آنها را باز شناسند.

اً) چهار لقب معمولی: ۱) رافضیان ۲) جبریان ۳) مرجیان ۴) شکاکان.

بً) چهار لقب ستوده: ۵) اهل سنّت و جماعت ۶) اهل عدل و توحید. ۷) مؤمنان ۸) اصحاب هدایت.

جً) چهار لقب انکاری: ۹) کلّابیه که منکر جبرند ۱۰) حنبلیان که منکر نصب هستند ۱۱) منکران صفات که تشبیه را انکار کنند. ۱۲) مثبتان صفات که تعطیل را انکار نمایند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۵۳

د) چهار لقب که چند گونه تفسیر می‌تواند شد: ۱۳) جبری گری؛ نزد کرّامیان؛ توانائی را با کردار جفت دانستن است (پس لقبی ستوده باشد) و نزد معتزلیان بدی را به خدا نسبت دادن* و همه کارها را مخلوق خدا شمردن است (پس لقبی ناستوده می‌باشد).

۱۴) مرجی نزد اهل حدیث کسی باشد که کردار را پس از باور بنهد (پس ستوده است) و نزد کرّامیان کسی است که منکر وجوب کار أندامی بود، و نزد مأمونیان کسی باشد که درباره مرتکب کبیره سکوت کند و منزلت بین المنزلتین را نشناسد (پس ناستوده است) ۱۵) شکّاك اهل کلام به کسی می‌گفتند که درباره قرآن سکوت کند، و نزد کرّامیان کسی باشد که در ایمان استثنا نهد [و نزد شیعه کسی است که خلافت علی را پس از سه دیگر نهد، و نزد زیدیان کسی است که خلافت زید

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۵۴

را انکار کند که آن را اصل شمرند و نزد دیگران کسی است که خلافت بو بکر و عمر را انکار کند]. ۱۶) رافضی نزد شیعه کسی

است که خلافت علی را به عقب اندازد. و جز ایشان به کسی گویند که خلافت عمرین (بو بکر و عمر) را نفی کند.

و-) چهار لقب که یک معنی دارند: ۱۷) زعفرانیان ۱۸) واقفیان ۱۹) شکّاکان ۲۰) رستاقیان .

ه- چهار لقب که به أهل حدیث داده شده است: ۲۱) حشویان ۲۲) شکّاکان ۲۳) ناصبیان ۲۴) مجبّران.

ز-) چهار نسبت که دانشمندان آنها را از یک دیگر باز شناسند:

۲۵) اهل حدیث، از شفعوی ۲۶) ثوری از حنفی و ۲۷) نجاری از جهمی و ۲۸) قدری از معتزلی.

بدانکه مذهبهای مسلمانان از چهار ریشه برخاسته است: شیعه، خارجیان، مرجیان، معتزلیان. ریشه اختلاف ایشان در کشتن عثمان بود، که جدایشان کرد و تا برون آمدن مهدی جدا خواهند ماند.

مرجی گری در اینجا سکوت کردن بر مرتکبان کبیره است، و از اهل رأی و أهل حدیث هر دو در آن هستند. معتزله می گویند: استنباط هر مجتهد در فروع درست است، و به این استدلال کنند که: روزی یاران پیغمبر در تعیین سمت قبله اختلاف کردند و هر کدام به سویی نماز گزاردند و او به کسانی که اشتباه کرده بودند دستور اعاده نماز

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۵۵

نداد و آن را درست دانست. و این سخن مرا خوش آیند است نبینی که یاران پیغمبر اختلاف می‌داشتند و او اختلافشان را رحمت خواند و گفت از هر کدام پیروی کنید رسته‌اید. سفیان بن عیینه گفته است: خدا کسی را به سبب اختلاف علما عذاب نخواهد کرد. نبینی که هر گاه قاضی در مسأله‌ای اجتهاد کند، دیگری حق باطل کردن آن را ندارد، هر چند که نزد وی نادرست باشد؟ گروهی* از کرّامیان گویند: هر مجتهد در اصول و فروع هر دو بر حق است، مگر زندیق باشد. صاحبان این سخن که گروهی از مرجیان‌اند چنین استدلال کنند که پیغمبر گفته است: أمت من بر هفتاد و سه گروه تقسیم شوند هفتاد و دو گروه بهشتی باشند و یک گروه دوزخی. دیگر پیشوایان گویند: جز یک فرقه موافق حق رستگار نیست و به خبر دیگر استدلال کنند که گفته است: هفتاد و دو گروه در دوزخ و یک گروه بهشتی باشند، و این مشهورتر است ولی سند نخستین خبر درست‌تر بود و خدا داناتر است. اگر خبر اول درست باشد آن

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۵۶

گروه همان باطنیان باشند و اگر دومین درست باشد پس باز اکثریت رستگارند و من سواد اعظم اکثریت را در چهار مذهب و اره می‌بینم: پیروان ابو حنیفه در خاور، پیروان مالک در باختر و شافعی در چاچ و حومه نیشابور و اصحاب حدیث در شام و اقور و رحاب و بقیه سرزمین‌ها آمیخته‌اند و من ایشان را در هر اقلیم در این کتاب معین کرده‌ام.

II- قرائتها:

خوانندگان امروزی قرآن چهار گروهند:

آ) حرف‌خوانان حجاز که پیروان یکی از چهاراند: ۱- نافع ۲- ابن کثیر ۳- شیبه ۴- ابو جعفر.

ب) حرف‌خوانان عراق که پیرو چهار دیگر باشند: ۵- عاصم ۶- حمزه ۷- کسائی ۸- ابو عمر.

ج) قرائت اهل شام از ۹- عبد اللّه بن عامر.

د) حرف‌خوانان ویژه نیز چهاراند: ۱۰- قرائت یعقوب حضرمی ۱۱- اختیار ابو عبید ۱۲- اختیار ابو حاتم ۱۳- قرائت. اعمش، بیشتر پیشوایان همه اینها را درست می‌دانند.

من در میان مذهبها ابو حنیفه را برگزیده‌ام بیادگارهائی که از عراق دارم و از حروف، قرائت ابو عمران عبد اللّه بن عامر یحصبی را به سبب مطالبی که در اقلیم اقور یاد خواهم کرد .

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‌۱، ص: ۵۷

III- استثناها:

بدانکه مردم در چهار مسأله از فتوای بو حنیفه رو گردانیده‌اند؛ نماز دو عید مگر مردم زبید و بیار، و زکات اسب، و رو به قبله کشیدن بیمار هنگام مرگ [چنانکه در قبر] [و تکبیر گوئی پیشنماز هنگامی که آهنگ قد قامت الصلاة را از مؤذن بشنود] و* قربانی کردن به طور مرتب به استثنای مردم بخارا و ری.

پیروان مالک از این چهار فتوای او رو گردانیدند: پیشی گرفتن مأموم بر امام در نماز، مگر در مغرب و روز جمعه در مصر و نماز مردگان در شام، و نیز خوردن گوشت سگ مگر در دو شهر از کشور مغرب که علنا خریده می‌شود و مصریها در آش می‌اندازند و در پنهان روغن گیری می‌کنند، و نیز در پایان دادن نماز با یک سلام مگر در برخی شهرهای مغرب، و در کوتاه آمدن در تسبیح و رکوع و سجود مگر جهال.

پیروان شافعی نیز در چهار چیز از وی عدول کرده‌اند: بلند گفتن بسم اللّه مگر مردم مشرق در مسجدهای پیروانش. و در قنوت نماز صبح و همراه ساختن نيّت هنگام تكبيرة الاحرام، و در ترک قنوت نماز وتر در غیر نیمه دوم رمضان، مگر در شهر نسا.

پیروان داود نیز در چهار مساله از وی رو گردانیده‌اند: ازدواج با بیش از چهار زن و واگذاری نیم ارث به دو دختر، و در جایز نبودن نماز همسایه مسجد مگر در مسجد، و در مسأله عول.

پیروان اصحاب حدیث نیز در چهار مسأله از ایشان عدول کرده‌اند متعة الحج و مسح بر عمامه و تیمّم با رمل، و شکسته شدن وضو با خنده قهقه. ولی در هر یک از آنها یک پیشوا با ایشان هم نظر است: ابو حنیفه در خنده، شیعه در متعه [زنان]، شافعی در تیمم. کرامیان در مسح بر عمامه.

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‌۱، ص: ۵۸

مردم از چهار فتوای شیعی نیز دوری می‌کنند: متعه، سه طلاق یکجا گفتن، مسح بر پاها، حیعله کردن در أذان.

و نیز از چهار فتوای کرامیان عدول کرده‌اند: تسامح در نیت هر نماز، برگزاری نماز بر پشت چارپا، روزه دار ماندن پس از نادانسته خوردن، درست بودن نماز صبح هر چند آفتاب در میانه برآید. [و جواز نماز جمعه با کم‌تر از چهل تن].

عوام الناس نیز در چهار فتوا با همه [مذهبها که یاد کردیم] مخالفت کرده‌اند: تکبیر در أیام تشریق (در حج)* و پیش از نماز عید نماز گزاردن و به منا وارد نشدن پیش از ظهر آخرین روز حج و پاها را سه بار شستن در وضو.

IV- ویژگی مردمی هر مذهب واره:

کمتر دیده‌ام که فقیهان حنفی از چهار خصلت دور باشند: ریاست با شایستگی و پاس و ترس و پرهیزکاری، و پیروان مالک را از چهار صفت: سختی، کودنی دین داری و سنت‌پرستی. شافعی را از چهار دیگر: دقت نظر، شرارت، مردانگی، حماقت. و پیروان داود را نیز از چهار: تکبر، تندی، سخن سرائی، رفاه.

و معتزلیان را از چهار: نرمش، دانائی، فسق، نیشخند. و شیعه را از چهار: کینه، فتنه‌گری، ثروت، آوازه. و اصحاب حدیث را از چهار: نیرومندی، بلند همتی، دهش، چیرگی. و کرامیان را از چهار: پرهیز کاری، تعصب، پستی، گدائی. و ادیبان را از چهار: سبکی، خود

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‌۱، ص: ۵۹

پسندی، کاربری، خودآرائی، و قاریان را از چهار: آزمندی، همجنس گرائی: ریا کاری، شهرت‌طلبی.

۷- ذمیان:

اما دین‌هائی که ذمت‌پذیر هستند چهار باشند: یهود، نصارا مجوس، صابیان. من در گزارش هر جایگاه، اکثریت داشتن هر یک و نیکی و بدیهای ایشان را بی تعصب و جانبداری یاد خواهم نمود.

اما سامریان: پس بخشی از یهودند، نبینی که پیغمبر ایشان موسی است؟ [اما بت‌پرستان سند پس أهل ذمه نباشند، نبینی که جزیه از ایشان نگیرند؟ أما مجوس، پس به گفته عمر است که: ایشان را مانند اهل کتاب بشمار آورید! و اینکه من برخی از مذهب‌واره‌ها را با دو لقب ستوده و ناستوده یاد کردم نه برای ستایش یا نکوهش بوده، بلکه برای بیان آنچه درباره آنان می گویند بوده است. پس کسی که در این کتاب می‌نگرد باید هوشیار بود و دقت کند تا خواست مرا دریابد و گر نه بر من اعتراض خواهد نمود.]

۷I- چهار بجای هفت:

هر گاه گفته شود که بسیاری از آنچه تو گفته‌ئی نادرست است و بر خلاف آنست که مردم می‌دانند، تو در دسته بندیها نیز اصول را رعایت نکرده‌ای و چهار را بجای هفت نهاده‌ای! ما می‌دانیم که خدا آسمانها و زمین‌ها را هفت در هفت ساخته، شبانه روز را هفت، هفت، ارزاق را هفت نهاده است، قرآن بر هفت حرف فرود آمده، سجده گاه هفت است. و سخنانی گفته آید که ناچار از پاسخ گوئی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۶۰

باشیم، پس می گویم: من نگفتم* همه فرقه‌های اسلام بلکه گفتم: مذهبهای موجود امروزین، و پنداشت چیزی بر خلاف آنچه من گفته‌ام سست می‌باشد، و درست‌تر همانست که من گفتم.

اما چهار بخشی نمودن بندها، هر چند که در اینجا به خواست من بوده است ولی در اصول نیز همانند بسیار دارد، مگر نبینی: کتابها چهارند، انسان از چهار طبع آفریده شده [ابراهیم چهار پرنده را پاره پاره بر چهار کوه نهاد] فصل‌های سال چهارند، رودخانه‌های [جنوبی و کوه‌ها] چهارند، [ملحمه‌ها چهار چهاراند، چهار شهر از بهشتند]، کعبه چهار گوشه دارد، ماههای حرام چهارند، [شب بر چهار بخش است، عناصر و بادها چهارند، رکن‌های اسلام پس از ایمان چهارند وضو چهار کار دارد، گواهی بر زنا، به چهار تن تواند بود، سلام جز در چهار جایز نبود، مسلمان بیش از چهار همسر نتواند داشت، چهار بهشت در جهان هست، تکبیر بر جنازه چهار است، خلیفگان راشد چهار بودند، چهار چیز بر چهار گروه فریضت است] ابو بکر احمد بن عبدان در اهواز برایم نقل کرد که محمد بن معاویه انصاری از اسماعیل بن صبیح از سفیان* حریری از عبد المؤمن از زکریا ابو یحیی از اصبغ بن نباته نقل کرده که علی (ع) را شنیدم گفت: ربع قرآن درباره ما و ربع آن درباره دشمن ما و ربعی در سیرت و امثال و ربع چهارم در احکام و فرضها فرود آمده است. اینها نیز اصولی هستند که انکارپذیر نیستند.

۱۴- راها که بازدید کرده‌ام:

بدانکه گروهی از دانشمندان و وزیران در این موضوع تالیفها

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۶۱

کرده‌اند، که هر چند گوناگون است و [نقشه‌های کشیده دارند] ولی بیشتر آنها بلکه همگی آنها شنیده‌های ایشان است، ولی من، اقلیمی نماند مگر بدانجا شدم و کوچک‌ترین راه‌ها را نیز شناختم، با این همه از پرسش و بررسی غایبانه [و جستجو در کتابها و کتابخانه‌ها و عرضه کردن به پیشوایان] کوتاهی نکردم. پس این کتاب من از سه جا بیرون آمد؛ نخست [که بیشتر بود] از آنها که

دیدم. دوم: آنچه از دوستان شنیدم سوم: آنچه در کتابهای پیشینیان و جز آن در این باره یافتم. پس گنجینه شاهی نماند مگر آن را شناختم، با گروه‌های زاهدان در آمیختم، با اندرزگران شهرها گفتگوها کردم، تا آنچه خواستم در این باره بدست آوردم. در این راه به سی و شش نام خوانده شدم مانند: مقدسی، فلسطینی، مصری، مغربی، خراسانی، سلمی [مسلمی. خ ل]، مقری فقیه [فرائضی، شیخ] صوفی، ولی، عابد، زاهد، سیّاح، ورّاق، مجلّد، تاجر، مذکّر، امام، مؤذن، خطیب، غریب، عراقی، بغدادی شامی، حنیفی، متؤدب، کری، متفقه، متعلّم، فرائضی، استاد، دانشمند، شیخ، نشاسته، راکب* رسول. و این از گوناگونی شهرها بود که بدان‌ها گذشتم و بسیاری جاها که بدان شدم. از آنچه به مسافران رسد چیزی نماند مگر از آن نصیبی برگرفتم، بجز گدائی و ارتکاب گناه کبیره. پس فقه آموختم، ادب گرفتم، زاهد و عابد شدم، فقه را آموزاندم و ادب دادم. بر منبرها خطبه خواندم. به گلدسته‌ها اذان گفتم در مسجدها پیشنمازی کردم، در انجمن‌ها اندرزگری نمودم، به آموزشگاه‌ها رفتم، در محفل‌ها دعوت کردم، در مجلسها سخن گفتم، با صوفیان آشها، با خانقاه‌نشینان تریدها، با دریانوردان حلواها خوردم. چه شبها که از مسجدها رانده شدم و چه بیابانها که درنوردیدم و در صحراها

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۶۲

سرگردان گشتم، گهی پرهیزکار شدم و گاه حرام عینی خوردم، با عابدان کوه لبنان همراهی کرده، با شاهان نیز در آمیختم، گهی برده دار شدم و گاه زنبیل بر سر نهاده روان بودم، چند بار نزدیک بود غرق شوم، بارها راه بر کاروانمان زده شد، قاضیان و بزرگان را خدمت گزاردم، با شاهان و وزیران گفتگو کردم، در راه با فاسقان رفتم، کالا- در بازارها فروختم، به زندانها افتادم! و به اتهام جاسوسی گرفتار آمدم. جنگ رومیان را در کشتیها و زدن ناقوسها را در شبها دیدم. به مزد قرآنها صحافی کردم، آب را ببهای گران خریدم، اسب و قاطر سوار شدم، در باد گرم و کولاک برف راه پیمودم، در بارگاه شاهان میان بزرگان نشستم، در محله جولاهان میان نادانان لولیدم، بلندپایگی و سروری یافتم، توطئه‌ها برای کشتنم چیده شد، حج کردم و در آنجا مجاور شدم، به جنگ رفتم، مرزبانی کردم، از سقایت مکه سویق نوشیدم، نان و جلّبان را در سیق و از مهمانسرای ابراهیم خلیل خوردم از جمیز فراوان عسقلان برخوردار شدم. خلعتهای شاهان پوشیدم، صله‌ها دریافت

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۶۳

کردم، بارها بی نوا و برهنه شدم.

بزرگان با من مکاتبت داشتند، اشراف به من اعتراض‌ها کردند، اوقاف بمن عرضه می‌شد، برای احمق‌ها سر فرو آوردم، به بدعت گذاری منسوب شدم، به آزمندی متهم گشتم، امیران و قاضیان مرا به امانت داری می‌نهادند* به وصایت وکالت منصوب می‌شدم، طراران را امتحان کردم [و گرفتار ایشان شدم، بارها باربری دریائی کردم] دولتهای عیاران را دیدم، فرومایگان به دنبالم می‌آمدند، حسودان با من عناد می‌ورزیدند، نزد سلاطین از من سعایت می‌شد. به گرمابه‌های طبریه و دژهای فارس در شدم روز فوّاره و جشن برباره و چاه بضاعه و قصر یعقوب و آبادیهایش را [مهرگان و سده و نوروز در عدن و جشن مار سرجه را] دیدم و مانند اینها بسیار است، این را یاد کردم تا بیننده این کتاب بداند که من آن را به گزافه نساخته‌ام و به پوچ نیاراسته‌ام، تا آن را از دیگران جدا داند، چه بسیار فرق است میان کسی که رنج این همه راه پیمائی را کشیده و کسی که کتابش را در راحتی و از راه شنیدن پر کرده باشد. این سفرها بیش از ده هزار درم برای من هزینه برداشت، غیر زیانهای مذهبی که تحمل کردم، هیچ مجوز مذهبی نبود مگر بکار بستم، بر پا مسح کشیدم با مدهامتان نماز گزاردم پیش از زوال شهری را ترک کردم. فریضه را سوار بر چارپا و با جامه کثیف برخواندم. تسبیح رکوع و سجود را رها کردم، سجده سهو را پیش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۶۴

از سلام نماز آوردم، نمازها را با هم جمع کردم، در سفر غیر عبادتی نماز [و روزه]. بشکستم. ولی من هیچگاه از نظر همگی فقیهان

[ملت] دور نشدم، هیچ نماز ابدا از وقت ننهادم. هر گاه در جاده‌ایکه می‌رفتیم با شهری ده فرسنگ یا کمتر فاصله می‌بود، کاروان خود را رها کرده، به دیدار آن شهر می‌رفتم و چه بسا کسانی را برای همراهی أجیر می گرفتم و شبانه به آنجا می‌شتافتم، تا بتوانم با صرف [عمر] مال و کوشش خود را به یاران باز رسانم*.

۱۵- بارگاه‌هائی که مشکوکند:

بدان که در کشور اسلام جاها و بارگاه‌هائی هست که نسبتش درست نیست و مورد اتفاق نظر نباشد. پس شایسته بود که این باب را برایش بسازم تا نادرستی آنها، که در جایشان یاد کرده‌ام، آشکار شود:

در کازرون گنبدی هست بطرف گردنه، مجوسان پندارند که میانه جهان است و جشنی سالانه دارد.

در بیرون ینبع بسوی دریا، بارگاهی هست که گویند: زبان زمین بوده، آنگاه که گفته است: أتینا طائعین (قرآن (۴۱: ۱۱.

درجشّ جائی است که گویند جای سلسله داود است و بیّنات در آنجا بوده است.

برخی گویند! قبر آدم نزدیک گلدسته مسجد خیف (در منا) است و دیگران گویند: نزدیك قبر ابراهیم و برخی گویند در هند است و نیز گویند در تیه است. مردی در ایلیا می گفت: بخواب دیده است که در پشت کوه زیتا بوده است.

اهل کتاب گویند قبر داود در کوه صهیون است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۶۵

گروهی گویند: مداین لوط در میان کرمان و خراسان بوده.

گروهی گویند که: آتش ابراهیم در جرمق بوده است.

برخی گویند: دکه‌ای که در غری هست قبر نوح است، و قبر علی در محراب مسجد کوفه باشد. و دیگران گویند: نزدیك گلدسته کج قرار دارد.

گروهی گویند: قبر فاطمه نزد پیغمبر است در همان حجره، دیگران گویند: در بقیع باشد.

بیرون مرو بسوی سرخس رباطی است و در آن قبری کوچك است که گویند سر حسین بن علی در آن جا است .

در فرغانه مدعی قبر ایّوب در آنجا هستند.

بر کلّه کوه سینا زیتونی هست و گویند: زیتونهٔ لا شرقیهٔ و لا غربیهٔ- قرآن: نور ۲۴: ۳۵ همان است. زیتونی دیگر بر کوه زیتا هست که در باره آن نیز همین را گویند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۶۶

برخی گویند: سنگ موسی (قرآن ۲: ۶۰ در شیروانست و دریای او (قرآن ۲: ۵۰ دریاچه خزر است و قریه‌اش (قرآن ۱۸: ۷۷) با جروان است و موسی جوان را (قرآن ۲۸: ۱۵) در قریه خزران کشته است.

گروهی گویند: سد یأجوج و مأجوج (قرآن ۱۸: ۹۴) در پشت اندلس است و برخی گویند در راه خزران است و یأجوج و مأجوج خود قوم خزر باشند.

از ابو علی حسن بن ابو بکر بنا شنیدم که می گفت قبر یوسف دکه‌ای بود که می‌گفتند گور برخی از اسباط بوده است. تا آنکه کسی از خراسان بدانجا آمده گفت: من خوابنما شده‌ام که: بیایم به بیت المقدس و به مردم بگویم که: آن دکه گور یوسف صدیق است! پس سلطان به پدر من دستور تحقیق داد، پس من نیز با وی بیرون شدم و کارگران به کندن آغازیدند تا به چوب عجل رسیدند که خورده و پوك شده بود، و من مدتها تکه‌های آن را به دست پیر زنان می‌دیدم که برای شفای رمد می‌بردند*.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۶۷

۱۶- جدول کارگزاران

این بخش برای کسانی تهیه شده است که بخواهند فهرستی از شهرهای مسلمانان و کوره‌های اقلیمها را داشته باشند، تا بدانند هر یک چند قصبه و مدینه دارد، و وقتی بی‌کار برای تهیّه آنچه من بیان کرده‌ام نداشته، و نیازی به نوشتن همه کتاب ندارند، مختصری بخواهند که برای سفر سبک باشد و برای از بر کردن کوتاه بود، زیرا که آن را بسیاری از من می‌خواستند و می‌پرسیدند. پس این مختصر را دور از پرگوئی پیش از آغاز کتاب نهادم، تا هر کس فهمید بفهمد، و گر نه به اصل کتاب بنگرد تا بهتر بفهمد.

بدانکه: من مصرها را چون شاهان انگاشته‌ام و قصبه‌ها را همچون حاجبان و مدینه‌ها را بجای جند (اسواران) و قریه (دیه) ها را همچون پیاده نهاده‌ام. در تعریف مصر اختلاف است. فقیهان گویند: مصر، هر شهر جامع است که حدّ در آن اجرا شود و امیری در آن جای‌گزین باشد که هزینه آن را بپردازد و روستایش را سرپرستی کند، مانند: عثّر، نابلس، زوزن. و نزد لغت شناسان مصر منطقه‌ایست که میان دو منطقه را ببندد، مانند: بصره، رقه، ارگان. مصر نزد عوام نیز هر شهر بزرگ است چون ری، موصل، رمله. ولی من مصر را به شهری گویم که سلطان بزرگ در آن نشیند، و دیوانها در آنجا باشد و والیان از آنجا فرستاده شوند و شهرهای یک اقلیم بدان وابسته باشند، مانند دمشق، قیروان، شیراز. چه بسا مصر یا قصبه چند ناحیت داشته باشد، و هر ناحیت چند مدینه (شهر) داشته باشد، مانند: طخارستان برای بلخ، بطایح برای

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۶۸

واسط، زاب برای افریقیه.

اقلیم‌ها چهارده تا هستند، شش تا عربی است: جزیرة العرب، عراق، أثور، شام (سوریه) مصر، مغرب (شمال آفریقا) و هشت اقلیم عجمی است: خاوران، دیلم، رحاب، جبال، خوزستان، فارس، کرمان، سند. هر اقلیم را چند خوره است، و هر خوره را چند قصبه و هر قصبه را چند مدینه است، مگر جزیره و خاوران و مغرب که هر کدام دو مصر دارد و هر مصر قصبه خوره خود است، ولی هر قصبه مصر نباشد. هر خوره بنام مصر آن خوانده می‌شود مگر در چهار تای نخست و منصورة و سه تای واپسین. من در اینجا از خاوران آغاز می‌کنم و بسوی مغرب می‌روم:

مصرها: سمرقند، ایرانشهر، شهرستان، اردبیل، همدان، اهواز، شیراز، سیرجان، منصورة، زبید، مکهٔ، بغداد، موصل، دمشق، فسطاط، قیروان*، قرطبه است. و باقی هفتاد و هفت قصبه باشند: بنجکت، نموجکت، بلخ، غزنین، بست، زرنج، هرات، قاین، مرو، یهودیه، دامغان، آمل، بروان، اتل، مراغه، دبیل، ری، یهودیه، سوس، جندی‌شاپور، تستر، عسکر، دورق، رامهرمز، أرّجان، سیراف، دارابجرد، شهرستان، اصطخر، أردشیر، نرماسیر، بم، جیرفت، بنّجبور، قزدار، ویهند، قنّوج، ملتان، صنعاء، بصرهٔ، کوفه، واسط، حلوان، سامرا، آمد، رقه، حلب، حمص، طبریّه، رمله، صغر، فرما، بلبیس، عباسیّه، اسکندریه، اسوان، برقه، بلرم، تاهرت، فاس، سجلماسه، طرفانه.

اینک باز گردیم به ذکر مدینه‌ها که اطراف قصبه‌ها هستند. پس نخست حاجب قصبه را یاد کنم و سپس

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۶۹

جند مدینه‌هایش را بیاورم. اگر برای کسی نیز دشواری پیش آمد خود اقلیم را در کتاب بیابد:

اخسیکت: نصر آباد، رنجذ، زارکان، خیرلام، شبشان، اشتیقان، زرندرامش، اوزکند، اوش، قبا، برنگ، مرغینان، رشتان، باب جارک، اشت، توبکار، اوال دکر کرد، نوقاد، مسکان، بیکان، اشحیحان، جدغل، شاودان، خجنده را دارد.

اسبیجاب: خورلوغ، جمشلاغو، اسبانیکث، باراب، شاوغر، سوران، ترار، زراخ، شغلجان، بالاج، بروکت، بروخ، یکانکث، اذخکت، ده نوجیکت، طراز، بالوا، جکل، برسخان، أطلخ، جموکت، شلجی، کول، سوس، تکابکث، بلاسکون، لبان، شوی، ابالغ، مادانکت، برسیان، بلغ، جکرکان، یغ، یکالغ، روانجم، کتاک، شور چشمه، دل اواس، جرکرد را دارد.

بنکث: نکّث جینانجکث، نجاکث، بناکث، خرشکث، غرجند، غنّاج، جموزن، وردک، کبرنه، نمدوانک، نوجکت، غزک، أنوذکث، بشکت، برکوش، خاتونکث، جیغوکث، فرنکد، کداک، نکالک*، تل، اوش، غز کرد، زرانکث، دروا، فردکث، اجخ را دارد.

و از ناحیتهای آن ایلاق است و قصبه آن تونکث، و شهرهایش:

شاوکث، بانخاش، نوکث، بالایان، اربلخ، نموذلغ، خمرک، سیکث، کهسیم، ادخکث، خاس، خجاکث، غرجندسام، سرک، بسکث می‌باشد.

بنجکث: ارسبانیکث، کردکث، غزق، ساباط، زامین، دیزک، نوجکث، دزه، خرقانه، خشت، قطوان، مرسمنده را دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷۰

نموجکث: بیکند، طواویس، زندنه، بمجکث، خدیمنکن، عروان، بخسون، سیکث، اریامیثن، ورخشی، زرمیثن، کمجکث، فغرسین، کشفغن، نویدک، ورکی را دارد.

ناحیت آن کش است که شهرهایش: نوقد، قریش، سونج، اسکیفغن است. و نسف که شهرهایش: کسبه، بزده، سیرکت است.

سمرقند: بنجکث، ورغسر، ابغر، کشانی اشتیخن، دبوسیه، کرمینیه و ربنجان، قطوانه را دارد.

رود جیحون: ناحیت ختّل بر آنست که شهر آن هلبک، مرند، اندیجارغ، هلاورد، لاوکند، کاربنک، تملیک، اسکندره، منک، فارغر، بیک می‌باشد.

ترمذ: شهرایست که کالف، زم، نویده، آمل، فربر را دارد.

صغانیان: خوره‌ایست و شهرهایش: دارزنگی، باسند، سنکرده ، بهام، زینور، ریکدشت، شومان، قوادیان، اندیان ، دستجرد، هنبان است.

خوارزم: قصبه‌اش هیطلیه کات. شهرهایش: غردمان، وایخان، ارذخیوه، نوکفاغ، کردر، مزداخقان، جشیرهٔ، سدور، زردوخ، قریه براتکین، مدکمینیه.

خراسانیه جرجانیه: قصبه‌ایست و شهرهایش: نوزوار، زمخشر، روزوند، وزارمند، دسکاخان، خاس، خشمیثن، مدامیثن، خیوهٔ،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷۱

کردرانخاس، هزاراسف، جقروند، سدفر، جرجانیه، جاز، درغان، جیت است.

بلخ: اشفورقان سلیم، کرکو، جاه، مذر، برواز را دارد.

طخارستان: ناحیتی است که شهرهایش: ولوالج، طالقان، خلم، غربنک، سمنگان، اسکلکند، روب، بغلان بالا، بغلان پائین* اسکیمشت، راون، آرهن، اندر آب، سرای عاصم است.

بامیان: ناحیتی است که شهرهایش: بسغورفند، سقاوند، لخراب، بذخشان، بنجهیر، جاربایه، بروان است.

غزنی: کردیس، سکاوند، نوه بردن، دمراخی، حشّ باره، فرمل، سرهون، لجرا، خواشت، غراب، زاوه، کاویل، کابل، لمغان، بودن، لهوکر را دارد.

والشتان: ناحیت آنست، و شهرهایش: افشین، اسبیدجه، مستنک، شال، سکیره، سیوه است.

بست: جالقان، بان، قرمه، بوزاد، داور، سروستان، قریهٔ الجوز، رخود، بکرآواذ، بنجوای، طلقان را دارد.

زرنج: کوین، زنبوک، فره، در هند، قرنین، کواربواذ، بار نواز، کزه، سنج، باب الطعام، کروادکن و نه الطاق را دارد.

هرات: کروخ، اوبه، مالن، سفلقات، خیسار، استربیان، ماراباذ را دارد.

ناحیت‌هایش، بوشنج، شهرهایش: خرکرد، فلجرد، کوسوی،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷۲

کره است.

بادغیس، شهرهایش: دهستان، کوغناباذ، کوفا، بشت، جاذاوا، کابرون، کالیون، جبل الفضهٔ است.

کنگ، روستا است و شهرهایش: ببن، کیف، بغ است.

اسفزار، شهرهایش: کواشان، کواران، کوشک، ادرسکر است.

ناحیت گرجستان، قصبه‌اش ابشین ، و شهرهایش، شورمین، بلیکان، اسسون است.

یهودیه، انبار، برزور، فاریاب، کلان، جرزوان را دارد.

مرو: خرق، هرمز فرّه، باشان، سنجان، سوسقان، صهبه، کیرنگ سنگ، عبادی، دندانکان را دارد.

ناحیتش مروروذ است که شهرکهای قصر أحنف، طالقان و شهر سرخس را دارد.

قاین: تون، خوست، خور، کری، طبس، رقه، یناود، سناود، طبس پائین را دارد.

ایرانشهر: بوزجان، زوزن، طرثیث، سابزوار، خسروجرد، آزادوار، خوجان، ریوند، مازل، مالن جاجرم را دارد.

طوس: خزانه ایرانشهر است که قصبه‌اش، طابران، نوقان* رادکان، جنابذ، استورقان، تروغبذ را دارد.

نسا: شهرهایش: اسفینقان، سرمقان، فراوه، شهرستانه است.

ابیورد: شهرهایش: مهنه، کوفن است.

دامغان: بسطام، مغون، سمنان، زغنه، بیار را دارد.

شهرستان: آبسکون، ألهم، استارآباذ، آخر، رباط را دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷۳

آمل: سالوس، ساریه، میله، مامطیر، ترنجی، طمیس، هری بود، ممطیر، نامیه، تمیسه را دارد.

بروان: و لامر، شکیرز، تارم، خشم را دارد.

جیل: ناحیت آنست و شهرهایش: دولاب، بیلمان شهر، کهن رود است.

اتل: بلغار، سمندر، سوار، بغند، قیشوی، بیضا، خملیج، بلنجر را دارد.

برزعه: تفلیس، قلعه، خنان، شمکور، جنزه، بردیج، شماخیه، شروان، باکوه، شابران، باب الأبواب، الابخان ، قبله، شکّی، ملازگرد، تبلا را دارد.

دبیل: بدلیس، خلاط، ارجیش، برکری، خوی، سلماس، أرمیه، داخرقان، مراغه، أهر، مرند، سنجان، قالیقلا را دارد.

اردبیل: رسبه، تبریز، جابروان، میانج، سرات، ورثان، موقان، میمذ، برزند را دارد.

ری: قم، آوه، ساوه آوه ، قزوین، أبهر، زنجان، شلنبه، ویمه را دارد.

همدان: أسدآواذ، طزر، قرماسین، بوسته، رامن، وبه، سیراوند را دارد. ناحیت‌های گرانمایه ولی بی شهر نیز دارد، مانند نهاوند، و از آنست: روذراور، کرج ابو دلف، یک کرج دیگر، مرج، بروجرد، صیمره، که همه بی شهرند، دینور بی شهر، شهر زور ....

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷۴

یهودیه: شهریست، خالنجان رباط، لوردکان، سمیرم، یزد، ناین، نیاستانه، أردستان، کاشان را دارد.

سوس: بذان، بصنا، بیروت، قریهٔ الرمل، کرخه را دارد.

جندیسابور: دز، روناش، بایوه، قاضبین، الور را دارد.

تستر (شوشتر) هیچ شهر برایش ندیدم.

عسکر: جوبک، زیدان، سه‌شنبه بازار ، حبک، ذو قرطم را دارد.

اهواز: نهر تیری، جوزدک، بیروه* چهارشنبه بازار ، حصن مهدی، باسیان، شوراب، بندم، دورق، خان طوق، سنه، مناذر الصغری دارد.

دورق: ازم، بخساباذ، الدز، اندبار، آزر جبی، میراقیان، میراثیان را دارد.

رامهرمز: سنبل، ایذج، تیرم، بازنگ، لاذ، غروه، بافج، کوزوک را دارد.

ارّگان: قوستان، داریان، مهرویان، جنابه، سینیز، بلاسابور، هندوان را دارد.

سیراف: جور، میمند، تابند، سیمکان، خبر، خورستان، غندجان، کران، سمیران، زیرباذ، نجیرم، نابند، دون، سورا، راس،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷۵

کشم را دارد.

دارابجرد: طبستان، کردبان، کرم، یزد خواست را دارد.

رستاق: روستایی است که برک، ازبراه، سنان، جویم ابو احمد، اصبهانات را دارد.

شیراز: بیضا، فسا، مص، کول، جور، کارزین، دشت بارین، جم جوبک، جمکان، کورد، بجّه، هزار آبک را دارد.

شهرستان: دریز، کازرون، خرّه، نوبندگان، کاریان، کندران، توّز، زمّ أکراد، گنبذ، خشت را دارد.

اصطخر: هرات، میبذ، مائین، فهرج، حیره، سروستان، اسبانجان، بوّان، شهر بابک، اورد، الرون، ده اشتران، خرمه، ترک نیشان، صاهه را دارد.

بردسیر: ماهان، کوغون، زرند، جنزرود، کوه، بیان، قواف، زاور، اناس، خوناوب، غبیرا، کارشتان را دارد.

خبیص: ناحیت آنجا است، شهرهایش: نشک، کشید، کوک، کثروا است.

و از تک شهرهایش: جنزرود، فرزین، ناجت، خیر، مرزقان، سورقان، مغون، جیروقان است.

سیرجان: بیمند، شامات، واجب، بزورگ، خور، دشت برین، کشیستان را دارد.

نرماسیر: باهر، کرک، ریکان، نسا، دارجین را دارد.

بم: دارژین، طوشتان، اوارک، مهرکرد، راین، مائین، رائین را دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷۶

جیرفت: باس، جکین، منوقان، درهفان، جوی، سلیمان کوه، بارجان، قوهستان، مغون، جواون، و لاشجرد، روذکان، درفانی را دارد.

بنجبور: مشکه، کیج، سری، شهر، بربور، خواش، دمندان، جالک، دزک، دشت علی، تیز کبرتون، راسک، به‌بند، قصر قند، اصفقه، فهل، فهره، قنبلی، ارمابیل را دارد.

ویهند: قامهل، کنبایه، سوباره .... اورهه، زهوهر، برهیروا را دارد.

قزدار: قندابیل، بجثرد، جثرذ بکاتان، خوزی، رستاکهن، موردان، روذ، ماسکان، کهرکور، محالی* کیزکانان، سوره، قصدار.

ملصوره: دیبل، زندرایج، کدر، مایل، تنبلی، نیرون، قالرّی، انّری، بلّری، مسواهی، بهراج، بانیه، منجابری، رور، سوباره، کیناس، صیمور را دارد.

زبید: معقر، کدرهٔ، مهجم، مور، عطنه، شرّجه، غلافقه، مخا، حرده، جریب، لسعهٔ، شرمه، عشیرهٔ، رنقه، خصوف، ساعد، جردهٔ، حمضه را دارد.

عثّر: ناحیتی است و شهرهایش: بیش، جریب، حلی، سرّین است.

صنعاء: صعده، نجران، جرش، عرف، جبلان، جند، ذمار، نسفان، یحصب، سحول، مذیخره، خولان را دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷۷

مکه: منا، امج، جحفه، فرع، جبله، مهایع، حاذه، طائف، بلده را دارد.

یثرب: ناحیتی است که بدر، جار، ینبع، عشیره، حوراء، مروة، سقیا، یزید، خیبر را دارد.

قرح: ناحیتی است که قصبه‌اش وادی القری، شهرهایش: حجر، عونید، بدا یعقوب، ضبه، نبک است.

صحار: نزوه، سرّ، ضنک، حفیت، دبا، سلوت، جلّفار، سمد، لسیا، ملح را دارد.

مهره: ناحیتی است، شهرهایش: شحر ... است.

احقاف: ناحیتی است که شهرش: حضرموت است.

سبا، یمامه: نیز دو ناحیت هستند.

احساء: زرقاء، سابون، أوال، عقیر را دارد.

بصره: ابلّه، نهردیر، مطارا، مذار، نهر زبان، بدران، بیان، نهر امیر، نهر قدیم، عبادان، ابو خصیب، نهر دبا، مطوّعه، قندل، مفتح، جعفریّه را دارد.

کوفه: حمام عمر، جامعین، سورا، نیل، قادسیه، عین تمر را دارد.

بغداد: بردان، نهروان، کاره، دسکره، طراستان، هارونیه، جلولا، باجسری، باقبه، بوهرز، کلواذی، درزیجان، مدائن، أسبانبر، گیل، سیب، دیر العاقول، نعمانیه، جبل، عبرتا، بابل، قصر هبیره،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷۸

عباس، بهروی را دارد.

واسط: فم الصلح، نهر سابس، درمکان، باذبین، قراقبه، سیادهٔ، سکر، قرقوب، طیب، لهبان، بسامیّه، أودسه را دارد.

بطایح: ناحیتی است و شهرش صلیق است، جامدهٔ هرار ، حدّادیه، زبیدیه را نیز دارد.

حلوان: خانقین، زبوجان، مرج، شلاشان، جامد، حر، سیروان، بندنیجان را دارد.

سامراء: کرخ، عکبرا، دور* جامعین، بتّ، راذانان، قصر الجصّ، جوی، ایوانا، بریقا، سندیّه، راقفروبه، دمّا، انبار، هیت، تکریت سنّ را دارد.

موصل: نونوی (نینوا؟)، حدیثه، معلثای، حستیّه، تلعفر، سنجار، جبال، بلد، أذرمه، برقعید، نصیبین، دارا، کفرتوثا، راس العین، ثمانین را دارد.

آمد: میافارقین، تل فافان، حصن کیفا، الفار، جاذبه دارد.

رقه محترقه : رافقه، خانوقه، حریش، تل محری، باجروان، حصن مسلمهٔ، ترعوز، حران، رها را دارد.

جزیره ابن عمر: ناحیت آنست که: نیشابور، باعیناثا، مغیثه، زوزان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۷۹

را دارد.

سروج: ناحیت دیگر آنست که کفر زاب، کفر سیرین را دارد.

فرات: ناحیت دیگر آنست که شهرش قرقیسیا: رحبه، دالیه، عانه، حدیثه را دارد.

خابور: ناحیت است و شهرش عرابان: حصین، شمسینیه، میکسین، سکیر العبّاس، خشیه، سکینیه، تنانیر را دارد.

حلب: انطاکیه، بالس، سمیساط، دومّعره، منبج، بیّاس، تینات، فنسّرین، سویدیّه را دارد.

حمص: سلمیّه، تدمر، خناصره، کفر طاب، لاذقیّه، جبله، جبیل، أنطرسوس، بلنیاس، حصن الخوابی، لجوّن، رفنیّه، جوسیّه، حماه، شیزر، وادی بطیان را دارد.

دمشق: داریّا، بانیاس، صیدا، بیروت، عرقه، اطرابلس، زبدانی را دارد.

بقاع: ناحیتی است که شهرش بعلبک است که کامد، عرجموش را دارد.

طبریه: بیسان، اذرعات، قدس، کابل، لجوّن، عکا، صور، فراذبه را دارد.

رمله: بیت المقدس، بیت جبریل، غزّه، عسقلان، یافه، ارسوف، قیساریه، نابلس، اریحاء، عمّان را دارد.

صغر: ویله، عینونا، مدین، تبوک، أذرح، مآب، معان را دارد.

فرما: بقاره، ورادهٔ، عریش، تنیس، دمیاط، شطا، دبقو را دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸۰

عباسیّه: شبروازه، دمنور، سنهور، بنها، عسل، شطنوف، ملیج، دمیره، بوره، دقهله*، سنهور، برلس، سندفا را دارد، با هفت شهر که به محله معروفند .

ببلیس: مشتول، فاقوس، جرجیر، صندفا ، بنها، عسل، دمیرا ، طوخ ، طنتثنا را دارد که دیر نطلی باشد.

اسکندریه: رشید، محلّه حفص، ذات الحمام برلس را دارد.

فسطاط: جزیره، جیزه، قاهره عزیزیه، عین شمس، بهنی ، محلّه سندفا، دمنهور، حلوان، قلزم را دارد.

أسوان: قوص، أخمیم، بلینا، طحا، سمسطا، بوصیر، أشمونین، أجمع را دارد، با ناحیت فیّوم.

برقه: رماده، اطرابلس، اجدابیه، سوس، صبره، قابس، غافق را دارد.

بلرم: خالصه، اطرابنش، مازر، عین المغطّا، قلعهٔ البلّوط، جرجنت، بثیره، سرقوسه، لنتینی، قطانیهٔ، الیاج، فطرنوا، طبرمین، میقش، مسینه، رمطه، دمنّش، جاراس، قلعهٔ القوارب، قلعهٔ الصراط، قلعهٔ أبی ثور، بطرلیه، ثرمه، بورقاد، قرلیون، قرینش، برطنیق، اخیاس، بلجهٔ،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸۱

برطنّه را دارد.

قیروان : صبره، اسفاقس، مهدیه، سوسهٔ، تونس، بنزرد، طبرقه، مرسی الخرز، بوثه، باجه، لربس، قرنه، مرنسیه، مس* بنجد، مرماجنّه، سبیبه، فموذه، قفصه، قسطیلیه، نفزاوه، لافس، اوذنه، قلانس، قبیشه، رصفه، بنونش، لجم، جزیره ابی شریک، باغلی، سوق ابن خلف، دوفانه، مسیلهٔ، اشیر، سوق حمزه، جزیرهٔ بنی زغنّایه، متیجه، تنس، دار سوق ابراهیم، غزهٔ، قلعهٔ برجمه، باغر، یلل، جبل توجان، و هران، جاراوا، ارزکول، ملیله، نکور، سبته، کلزاوه، جبل. زالاغ، اسفاقس، منستیر، مرسی الحجامین، بنزرت، طبرقه، هیاجه، لربس، مرسی الحجر، جمونس، صابون، طرس، قسطیلیه، نفطه، تقیوس، مدینهٔ القصور، مسکیانه، باغلی، دوفانه، عین العصافیر، دار ملّول، طبنه، مقّره، تیجس، مدینهٔ المهریین، تامسنت، دکّما، قصر الافریقی، رکوی، قسطنطینیه، میلی، جیجل، تابریّت، سطیف، وایکجا، مرسی الدجاج، اشیر را دارد.

تاهرت : یمّه، تاغلیسیه، قلعه ابن هرب، هزاره، جعبه، غدیر الدروع، لمایه، منداس، سوق ابن حبله، مطماطه، جبل تجان، و هران، شلف، طیر، غزه، سوق ابراهیم، رهبانه، بطحه، زیتونه، تمما، یعود الخضراء، واریفن، تنس، قصر الفلوس، بحریّه، سوق کری، منجصه، اوزکی، تبرین، سوق ابن مبلول، وربا، تاولیت ابی مغول، تامزیت تاولیت، لغوا و فکّان را دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸۲

سجلماسهٔ: درعه، تادنقوست، اثر، ایلا، و یلمیس، حصن ابن صالح، النحاسین، حصن السودان* هلال امصلی، دار الامیر، حصن برارهٔ، خیامات، تاژروت را دارد.

فاس: بصره، زلول، جاحد، سوق الکتامی، ورغه، سبوا، صنهاجه، هواره، تیزا، مطماطه، کرنایه، سلا، مدینهٔ بنی قرباس، مزحاحیه، ازیلا سبتا، بلد غماز، قلعهٔ النسور، نکور، بلش، مرنیسه، تابریدا، صاع، مدینهٔ مکناسه، قلعه شمیت، مدائن برجن، اوزکی، تیونوا،

مکسین، املیل، املاه ابی الحسن، قسطینه، نفزاوه، نقاوس، بسکره، قبیشه را دارد.

ناحیت‌هایش: زاب، که شهرش مسیله است و شهرهای دیگرش:

مقّره، طبنه، بسکره، بادس، تهوذا، طولقا، جمیلا، بنطیوس، وادنه، اشیر می‌باشد.

طنجه: که شهرهایش: ولیله، مدرکه، متروکه، زقور، غزّه، غمیره، حاجر، تاجراجرا، بیضاء، خضراء است.

طرفانه: اغمات، ویلا، وریکه، تندلی، ماسه، زقور، غزّه، غمیره، حاجر، فنکور، خضراء را دارد.

از شهرهای قابل ذکر قرطبه، طلیطله، لارده، تطیله، سرقسطه، طرطوشه، بلنسیه، مرسیه، بجّانه، مالقه، استجه، ریّه، جیّان ، شنتره، غافق، ترجاله، قوریه، ماردهٔ، باجه، شنترین، اخشنبه اشبیلیه، سدونه، جبل طارق، قرمونه، مورور، جزیره است. اگر من به اندلس رفته

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸۳

بودم، آن را هم خوره بندی می‌کردم، زیرا که شهرها و بخشها بسیار دارد و مانند هیطل است بلکه پرمایه‌تر. از شهرهای اسلام نیز اندکی ماند که نیاوردم چون نمی‌شناختم. اندلس همانند طرف آفریقائی دریا است یا نزدیک بدانست. ابن خردادبه گوید: چهل شهر است، یعنی نامدارهایشان.*

۱۷- اقلیم‌های جهان

بدانکه: هر کس در این دانش تألیف کرده است اقلیمها را چهارده تا برشمرده که هفت تا آشکار و آباد و هفت تا ویرانه‌اند. از برخی ستاره شناسان شنیدم گفت: همه خلق در مغرب زندگی می‌کنند و در مشرق از شدت گرما کسی زیست نمی‌کند، و دیگری می‌گفت: این از شدت سرما است. می‌گویند: از باختر دور تا آبادانی ترکستان دور، ششصد فرسنگ راه راست می‌باشد بی پیچ و خم. این نیز از سخن نویسندگان یاد شده در بالا است. من آن را در اینجا از کتابهای ایشان و از منجمانی بزرگ که ملاقات کرده‌ام نقل می‌کنم، زیرا این علم در قبله شناسی و شناخت جای اقلیم‌ها نسبت به آن، مورد نیاز می‌باشد. من بسیار مردم را دیدم که در سوی قبله اختلاف و کشاکش دارند. اگر ایشان راه آن را می‌شناختند اختلاف نمی‌داشتند و کار گذشتگان را فراموش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸۴

نمی‌کردند.

زمین همچون یک گوی است که درون فلک نهاده شده، مانند زرده در میان تخم. هوای پیرامون زمین آن را از همه سو بطرف فلک می‌کشاند. و ماندن خلق بر روی زمین از آنست که هوا چیزهای سبک را بسوی فلک می‌کشاند و زمین چیزهای سنگین را بسوی خود می‌کشد.

زیرا که زمین مانند سنگ آهن ربا است.

و این را به تراشکار مانند کرده‌اند، که چون گوی تو حالی را که یک گردو در میان دارد بچرخاندن گذارد، گردو در میان گوی بایستد.

زمین به دو نیمه بخش شده و میان آن دو، خطّ استوا است که از خاور به باختر کشیده است و این درازی (طول جغرافیائی) زمین است و بلندترین خط بر کره خاک است چنانکه منطقه البروج بزرگترین خط بر فلک است. پهنای زمین (عرض جغرافیائی) از قطب جنوب که سهیل به دور آن می‌چرخد تا قطب شمال است، که هفت برادران بدورش می‌چرخند. گردای زمین در خطّ استوا سیصد و شصت درجه و هر درجه بیست و پنج فرسنگ باشد، پس همه آن نه هزار فرسنگ باشد.

میان خط استوا و هر یک از* دو قطب نود درجه است، و پهنای آن به همان اندازه [۳۶۰ درجه و نه هزار فرسنگ است. طول آبادانی زمین ششصد فرسنگ است]. آبادانی روی زمین از بیست و چهار درجه شمال خط استوا است، و باقی را آب فرا گرفته

است. همه مردم در ربع شمالی زمین هستند و ربع جنوبی ویرانه است و نیمه دیگر که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸۵

در زیر ما است از سکنه خالی است، و این دو چهارم که بیرون مانده.

چنانکه گفتم به چهارده اقلیم بخش شده است .

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸۶

اقلیم نخست : سی و هشت هزار و پانصد فرسنگ درازا و یک هزار و نهصد و نود و پنج فرسنگ پهنا دارد. آغازش جائیست که سایه ایستاده در میان روزی که با شب برابر است، یک گام و نصف و عشر و سدس عشر گام باشد (۲ و ۶۰/ ۳۷ گام) و پایانش آنجا است که در همان هنگام، دو گام و سه پنجم گام باشد (۲ و ۵/ ۳ گام) و میان دو مرز آن در عرض (مرز جنوبی تا شمالی) پیرامن سیصد و نود میل است. و میل چهار هزار ذراع است. میانه این اقلیم نزدیک صنعاء و عدن و احقاف است. و مرز شمالی آن از سمت شام در تهامه نزدیک مکه است. پس شهرهایی بزرگ چون

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸۷

صنعا، عدن، حضرموت، نجران، جرش، جیشان، صعدهٔ، تباله، عمان، بحرین و پائین سودان تا مغرب و بخشی از هند، چین که پس از ساحل دریا است، و هر چه طرف شرق و غرب این سرزمین‌ها است در این اقلیم است.

اقلیم دوم : آغازش جائیست که سایه ایستاده در روزهای برابر شب همچنانکه گذشت در نیمه روز دو گام و سه پنجم (۲ و ۵/ ۳ گام) باشد.

میان دو مرز آن سیصد و پنجاه میل مستقیم است. میانه آن نزدیک یثرب می‌باشد. مرز جنوبی آن پشت مکه و مرز شمالی آن نزدیک ثعلبیه است.

پس مکه و ثعلبیه میان دو اقلیمند. شهرهای مهم این اقلیم: مکه، یثرب، ربذه، فید* ثعلبیه، اسوان مصر تا مرز نوبه و منصوره، یمامه و گروهی از شهرهای سند و هند و هر آنچه در این خط باشد در خاور و باختر در آنست.

اقلیم سوم : آغازش جائیست که سایه در نیمه روز، سه و نیم گام و یک عشر و سدس عشر (۳ و ۶۰/ ۳۷ گام) باشد و پایانش آنجا است که سایه ایستاده در آنجا، در نیمه روز چهار و نیم گام و ثلث عشر (۴ و ۳۰/ ۱۶ گام) است، و درازای روز در میان این اقلیم به چهارده ساعت می‌رسد. میانه این اقلیم نزدیک مدین شعیب است در سمت شام، و نزدیک واقصهٔ است در سمت عراق. پهنای این اقلیم نزدیک سیصد میل و نیم مستقیم است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸۸

پس ثعلبیه و هر چه دو طرف شرقی و غربی آنست مرز جنوبی این اقلیم است، و بغداد و فارس و قندهار هند، و اردن و بیروت مرز پائین، سمت شامی آنست با هر چه در دو سوی خاور و باختر آنست، پس واقصهٔ و هر آنچه در خاور و باخترش باشد میان دو اقلیم خواهند بود. شهرهای مهم این اقلیم: کوفه، بصره، واسط، مصر، اسکندریه، رمله، اردن، دمشق، عسقلان، زمین مقدس، قندهار، هند، کرانه‌های کرمان، سگستان، قیروان، کسکر، مداین و هر چه دو سوی خاور و باختر آنها است، همه در این اقلیمند.

اقلیم چهارم : آغازش جائیست که سایه در هنگام یاد شده در بالا، چهار گام و سه پنجم و ثلث خمس گام (۴ و ۱۵/ ۱۰ گام) باشد. و پهنای آن پیرامن دویست و شصت و اند میل مستقیم است. میانه آن نزدیک اقور، منبج، عرقه، سلمیه، قومس در سمت ری است، و طرف پائین آن به سمت عراق نزدیک بغداد و آنچه در دو سوی خاور و باختر آنست می‌باشد. مرز دیگر آن در سمت شام نزدیک قالیقلا، و کرانه طبرستان از اردبیل تا جرجان و هر چه در آن خط باشد است. شهرهای بنام آن نصیبین، دارا، رقه، قنّسرین، حلب، حرّان، سمیساط، مرزهای شام، موصل، سامرا، حلوان، شهرزور، ماسبذان، دینور، نهاوند، همدان، اصفهان، مراغه، زنجان،

قزوین، طوس، بلخ، و هر چه در دو سوی اینها باشد است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۸۹

اقلیم پنجم: آغازش جائیست که سایه پنج گام و سه پنجم گام و سدس خمس گام (۵ و ۳۰/ ۱۹ گام) باشد و میان دو سوی شمال و جنوب آن پیرامن دویست و سی میل مستقیم است. و میانه آن نزدیک تفلیس از رحاب (قفقاز) و مرو از خراسان و گرگان و هر شهر که دو سوی آنها است در خاور و باختر. مرز شمالی آن نزدیک دبیل است. شهرهای آن، قالی‌قلا، طبرستان، ملطیه، رومیه، دیلمان، گیلان، عموریه، سرخس، نسا، بیورد، کش، اندلس و نزدیک رومیه، انطالیه [انطاکیه] است.

اقلیم ششم: آغازش جائیست که سایه شش گام و شش عشر و یک سدس عشر گام (۶ و ۶۰/ ۳۷) باشد و پایانش یک گام درست بیشتر است، و پهنایش پیرامن دویست و اندی میل مستقیم است. مرز پائین آن که در جنوب است همان مرز شمالی اقلیم پنجم یعنی در خط دبیل به خاور و باختر است. آخرین مرز شمالی آن نزدیک خوارزم از پشت آنجا، و اسبیجاب و ترکستان است. میانه آن نزدیک قسطنطینیه و آمل خراسان، و فرغانه باشد و آنچه هم خط آنست در خاور و باختر. و در آنست:

سمرقند، برذعه، قبلۀ، خزر، گیل، و اطراف اندلس شمالی، و طرف

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۹۰

جنوبی صقلبیان.

اقلیم هفتم: آغازش جائی است که سایه هفت و نیم گام و یک عشر و سدس عشر (۷ و ۶۰/ ۳۷) باشد چنانکه در [پایان] اقلیم ششم است، زیرا که آخر آن اول این است. و پایان آن از جنوب آخر طرف شمالی اقلیم پشت آنست که ششم باشد و این در طرف خوارزم و طرازبند در خاور و باختر است. و پایان طرف شمال آن در منتهای سرزمین صقلبیان و اطراف ترکستان خوارزم است. و میان آن در سرزمین لان خالی از شهر شناسائی شده می‌باشد* عبد اللّه بن عمرو گفته است: دنیا پانصد سال راه است، چهارصد سال از آن ویرانه است و یکصد سال از آن آبادی است که مسلمانان در یک سال آن جا گرفته‌اند. و از ابو جلد است که گفت: زمین بیست و چهار هزار فرسنگ است، سودان دوازده هزار از آنست، روم هشت هزار فرسنگ، فارس سه هزار و عربستان یک هزار فرسنگ است.

۱۸- نمای کشور اسلام

بدانکه: کشور اسلام، خدایش پاس داراد، سر راست نیست تا درازا و پهنا یا چهار گوشه‌اش را بتوان معیّن کرد، بلکه شاخه شاخه است. کسی که خاور و باختر آن را بررسی کند و به شهرها درآید، و راه‌ها را

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۹۱

بشناسد و اندازه اقلیمها را با فرسنگ بداند، این معنی را درک می‌کند.

من در اینجا در راه توصیف و بیان آن برای مردم باهوش خواهم کوشید:

خورشید در کرانه کشور مغرب، غروب می‌کند، مردم آن را چنین بینند که در دریای محیط فرو می‌شود، و مردم شام آن را می‌بینند که در دریای روم فرو می‌شود.

اقلیم مصر از دریای روم تا کشور نو به دراز کشیده و از دریای قلزم (سرخ) تا مرزهای مغرب را برگرفته است. کشور مغرب از مرزهای مصر تا دریای محیط همچون نواری است که از شمال به دریای روم و از جنوب به کشور سباهان چسبیده است.

اقلیم شام از مرزهای مصر بسوی شمال تا مرزهای روم می‌رسد و میان دریای* روم و بادیۀ عربستان است. این بادیه و بخشی از شام به جزیرۀ العرب چسبیده است. دریای چین گرد جزیره را از سرزمین مصر [و قلزم] تا آبادان [و عراق] فرا گرفته است. سرزمین عراق

به بادیه عربستان و بخشی از جزیرهٔ العرب چسبیده است. مرزهای

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۹۲

شمالی عراق به اقلیم افور چسبیده که تا سرزمین روم کشیده است.

فرات در آنجا به غرب می‌پیچد. در پشت فرات بادیه و بخشی از شام واقع است. اینها سرزمین عرب‌اند .

خوزستان و جبال در مرز خاوری عراق هستند، بخشی از جبال و اقلیم رحاب در مرز خاوری افور می‌باشند. فارس ، کرمان ، سند در یک رده به پشت خوزستانند. دریا در جنوب آنها و کویر و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۹۳

خراسان در شمال آنها است. سند و خراسان از خاور به کشور کافران (هند) چسبیده، و رحاب [و اقور و شام] از سوی باختر و شمال با کشور روم هم مرز است. اقلیم دیلم میان رحاب و جبال و کویر و خراسان قرار دارد.

چنین است کشور اسلام [در نقشی که کشیده‌ایم بنگر تا دریابی] برای کسی که از شرق به غرب آن رود پیچ و خم بسیار دارد. نبینی آنگاه که از دریای محیط (اطلس) بسوی مصر آیی راست خواهی آمد، سپس اندکی کج می‌روی و سپس در اقلیم عجم و خراسان بسوی شمال می‌افتی! آیا نبینی که آفتاب در بخارا از راست بسوی اسبیجاب برآید! اندازه دوری آنچه یاد کردیم چنین است که: از دریای محیط (اطلس) تا قیروان صد و بیست مرحله است و از آن تا نیل شصت مرحله [یکصد و هشتاد روز] و از آن تا دجله پنجاه مرحله و از آن تا جیحون شصت مرحله و از آن تا تونکت پانزده روز، و از آن تا طراز پانزده روز راه است. و اگر به سوی فرغانه به پیچی، پس از جیحون تا* اوزکند سی مرحله است. و هر گاه به سوی کاشغر به پیچی چهل مرحله خواهد بود.

و به راه دیگر: از کرانه‌های یمن تا بصره پنجاه روز است و از آنجا تا اصفهان صد و سی و هشت فرسنگ است و از آنجا تا نیشابور سی مرحله و تا جیحون بیست مرحله، سپس تا طراز سی مرحله است، و این به خط مستقیم است. و اقلیم‌های مصر و مغرب و شام را نادیده می گیرد.

پهنای این کشور گوناگون است، زیرا اقلیم مغرب کم پهنا است و همچنین مصر، و چون به شام برسیم گشاده و گشاده‌تر می‌شود [تا هیطل که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۹۴

در خاور دور از کاشغر تا دریای محیط نزدیک به ده ماه است و فرسنگهایش به دو هزار و ششصد می‌رسد] تا به پشت جیحون برسد که از آن تا سند پیرامن سه ماه است. اما ابو زید عرض را از ملطیه گرفته به جزیره و عراق و فارس و کرمان تا سرزمین منصوره می‌رساند، و اندازه مرحله‌ها را نداده است، که تقریبا چهار ماه ده روز کم است، پس آنچه من گفتم روشن‌تر و استوارتر است که، از خاور دور در کاشغر تا سوس دور، نزدیک به ده ماه است.

در سال ۲۳۲ آنچه از خراج و صدقات، غیر از حقّ حمایت و باجها، از همه کشور برای خلیفه می‌رسید، تخمین زد شده، دو هزار و سیصد و بیست هزار و دویست و شصت چهار (۲۶۴/ ۳۲۰/ ۲) دینار و نیم دینار بود. و چون خراج کشور روم را برای معتصم حساب کردند، پانصد و اندی قنطار بود، که کمتر از سه هزار هزار دینار باشد، پس به پادشاه روم نوشت که: خراج کمترین بخش کشور من که پست‌ترین بندگانم در آن می‌زیند بیش از خراج کشور تو است.* [و گویا مقصود مصر بوده، اما مصر خراج ندارد، بلکه زمین را به کشاورزان می‌دهند تا بکارند، پس چون درو شد و خرمن کوبیده و انبار شد، نماینده سلطان بیاید و کرایه زمین را برگیرد و باقی را به ایشان واگذارد. عوام گویند: از روزگار یوسف چنین بوده است که مردم زمینهای خود را به او فروخته بودند. ولی این سخن بی پا است و این قانون از روزگار عمر نهاده شده است. و سبب اختصاص مصر بدین قانون همانا رود نیل است که گاه آب می‌دهد و گاه نمی‌دهد و از زمین بی حاصل خراج نتوان گرفت، بر خلاف شام و خراسان که زراعت از بارانست که

همیشه هست و اگر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۹۵

کسی نکشت تنبلی کرده است].

درازی کشور همچنانکه گفتیم دو هزار و ششصد فرسنگ است.

هر یکصد فرسنگ برابر یک ملیون و دویست هزار ذراع است. چه فرسنگ برابر دوازده هزار ذراع است و ذراع بیست و چهار* انگشت، و انگشت شش دانه جو است که پهلو به پهلو چیده شده باشند، میل یک سوم فرسنگ باشد. و در برید اختلاف است. در بادیه و عراق آن را دوازده میل می‌دانند و در شام و خراسان شش میل. نبینی در خراسان بر هر دو فرسنگ یک کاروانسرا ساخته‌اند؟ که در آن ساز و برگ بریدیان است؟ و من این را [که شش میل باشد] پذیرفته‌ام*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۹۷

بخش یکم شش اقلیم عربی

اشاره

۱- جزیره عرب چ ع ۶۷- ۱۱۳ ۲- عراق ۱۱۳- ۱۳۵ ۳- افور ۱۳۶- ۱۵۱ ۴- شام ۱۵۱- ۱۹۲ ۵- مصر ۱۹۳- ۲۱۵ ۶- مغرب ۲۱۵- ۲۵۶

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۹۹

جزیره عرب

اشاره

از آن رو به جزیره عرب آغاز کردم که خانه خدا و مدینه پیغمبر در آنجا است و آئین اسلام از آن برآمد، خلیفگان راشد و یاران و انصار و مهاجران در آن زیستند. پرچمهای اسلام در آن افراشته شد و دین پایدار گشت. و نیز مشاعر اسلام، مناسک و میقاتها و قربانگاه‌های حج در آنجا است. و آن را عشریه‌ایست که پیشوایان در دیوانها یاد کرده، مدرسان باید آن را بدانند. سرزمینها از زیر آن بیرون کشیده شده، ابراهیم مردم را به سوی آن خوانده است. این سرزمین دارای مرزهای گسترده و خوره‌های بزرگ و فرمانداریهای مهم است، نبینی که:

حجاز، یمن، کشور سبا، احقاف، یمامه، اشحار، هجر، عمان، طائف، نجران، حنین، مخلاف، حجر صالح، دیار عاد و ثمود (قرآن ۶۹: ۳- ۵)

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۱۰۰

بئر معطله و قصر مشید (قرآن ۲۲: ۴۵) جای ارم ذات العماد (قرآن ۸۹: ۷) و اصحاب اخدود (قرآن ۸۵: ۴) حبس شداد، قبر هود، دیار کنده، جبل طیّ، خانه‌های فارهین در وادی، جبل سینا، مدین شعیب (قرآن ۷: ۸۴) چشمه‌های موسی (قرآن ۲: ۶۰) همگی در آنجا است. گسترده‌ترین اقلیمها است [پس از مغرب] که بهترین خاکها و محترم‌ترین و شریف‌ترین شهرها در آن است، صنعا که سرآمد شهرها است، عدن که بارها به سوی آن بسته می‌شود، مخالیف که زیبائی اسلام در آن است، یمن بزرگ و حجاز [و خزانه مشرقین، صحار که بهر حال واجب التقدیم است] در آنجا می‌باشد.

هر گاه کسی بگوید: چرا یمن و خاوران و مغرب هر یک را دو بخش کردی؟ گفته می‌شود: یمن را پیغمبر چنین کرد، که میقات

احرامش در دو جا نهاد [زیرا که میقات مردم یمن را یلملم و میقات مردم نجد را قرن معیّن کرده‌اند. و چون میقات مردم صنعا که جزو یمن است همان میقات نجدیان در قرن است، پس برای دو بخش (جنوبی و شمالی) یمن دو میقات نهاده شده است و این در کتاب و سنّت نیز دلیل دارد]*.

خراسان را نیز ابو زید [فارسی] دو سرزمین دانسته [هیطل را جدا از آن شمرده است] و او از پیشوایان این دانش [و فقه] می‌باشد

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۰۱

بویژه درباره اقلیمی که میهن او است، پس ایرادی بر من نتواند بود که آن را دو بخش کرده‌ام. اگر گفته شود: اکنون که تو او را پیشوا ساختی پس چرا با وی خلاف کرده خراسان [و هیطل] را یک اقلیم خواندی؟

گوئیم دو پاسخ داریم، یکی آنکه: نخواستیم کشور سامانیان را دو پاره.

سازیم و ایشان به پادشاهان خراسان معروفند با اینکه دار الملک ایشان در هیطل می‌باشد. دوم آنکه: ابو عبد اللّه جیهانی که او نیز در این دانش پیشوا است، خراسان را دو بخش نکرده است، پس روش ما از یک سو موافق آن دو و از یک سو با آنها دگرگون است.

[C: ابن خردادبه و ابن فقیه نیز که خود از پیشوایان این دانش هستند هیچکدام خاوران را دو اقلیم ندانسته‌اند، پس من گفته فارسی در دو سو بودن این اقلیم را به دو بخش بودن معنی کردم و گفته دیگران را بر یک اقلیم بودن خراسان صریح شمردم. نبینی که چون از پیغمبر دو حدیث بیاید که در یکی گوید: دستهایش را تا بناگوش بالا برد، و در دیگری گوید: دستهایش را تا شانه‌هایش بالا- برد، فقیهان جمع میان آن دو را بهتر شمرند؟. اگر معترضی بگوید: روش تو با همه ناسازگار است، می‌گویم: مخالفت من با غلطهای ایشان است. اگر سخنان ایشان همگی درست بود که من نیازی به بردن رنج این تالیف نداشتم، ولی من ندیدم که ایشان بر المسالک و الممالک و اشکال و عجایب جهان و علم نجوم چیزی بیفزایند. اقلیم مغرب را نیز من بر قیاس سرزمین خاوران تقسیم کرده‌ام، زیرا که هر یک از آنها در یک سر خط طول (جغرافیائی)

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۰۲

اسلام قرار گرفته و چراغ راه جهان هستند]. و این نقشه جزیرة العرب است.

فهرست واره

من این اقلیم را به چهار خوره بزرگ و چهار ناحیت تقسیم کرده‌ام، خوره‌ها: حجاز، یمن، عمان، هجر هستند، ناحیتها: احقاف، اشحار، یمامه* قرح می‌باشند.

حجاز: قصبه آن مکه است، و از شهرهایش، یثرب، ینبع، قرح، خیبر، مروه، حوراء، جدّه، طائف، جار، سقیا [یزید]، عونید، جحفه، عشیره مادر شهر هستند و کوچک‌تر از آنها: بدر، خلیص، امج، حجر، بدایعقوب، سوارقیه، فرع، سرۀ ، جبلۀ مهایع، حاذه می‌باشد. [بدانکه من نخست جای شهر را در خوره معیّن می‌نمایم مگر استثناء که برخی را نسبت به ارزش آنها مرتّب می‌کنم چنانکه درباره حجاز کردم. و نقشه، جای آن را برای شما روش می‌کند].

یمن: در دو بخش است. آنچه در کرانه دریا است پائین (جنوبی) تر است و تهامه نام دارد [شن زار است و محصولش خز می‌باشد] و قصبه آن زبید است. و از شهرهایش معقر، کرده ، مور، عطنه، شرجه،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۰۳

دویمه، حمضه، غلافقه، مخا، کمران* حرده ، لسعه ، شرمه، عشیره، رنقه، خصوف ، ساعد، مهجم، و جز آنها می‌باشد.

ابین، ناحیتی است، شهرهایش: عدن، لهج است.

ناحیت عثّر، شهرهایش: بیش، حلی، سرّین، و ناحیت سروات است.

بخش کوهستانی، سردسیر است و نجد [الیمن] خوانده می‌شود [خوش هوا و ارزان بها و پرمیوه‌تر از تهامه است] و قصبه آن صنعاء است، از شهرهایش صعده، نجران، جرش، عرف، جبلان، جند، ذمار، نسفان، یحصب، سحول، مذیخره، خولان [و جز آن] است.

احقاف ناحیتی است [که در آن جا جز شن زار چیزی ندیدم چنانکه خدا گوید: آن باد بر هر چه گذرد، آن را می‌پوساند (قرآن ۵۱: ۴۲)] تنها شهر آن حضرموت است [که در میان شنها است].

مهره: ناحیتی است که شهر آن شحر است [و چند شهر در کرانه دریا و پشت آن دارد که نامهایشان را فراموش کرده‌ام].

سبا: ناحیتی است، [که در پیرامنش چند دهکده منبردار هست و قصبه‌ای آباد دارد].

عمان: قصبه آن صحار است. و شهرهایش: نزوه، سرّ، ضنک*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۰۴

حفیت، دبا، سلوت، جلّفار، سمد، لسیا، ملح است.

هجر: [و آن بحرین است] قصبه آن احسا، و شهرهایش: سابون [سابور] ، زرقاء، أوال، عقیر است و ناحیتش یمامه است. بیشتر شهرهای این جزیره کوچک هستند ولی بر آئین شهرهایند [و شهر نامیده می‌شوند].

برگردیم به توصیف شهرهای خوره‌ها و بگذریم از آنچه بی فایده است [و به ام القری آغاز کنیم].

گزارش:

مکه: پایتخت این سرزمین است که پیرامن کعبه در میان دره ساخته شده است، و مانند آن را من در سه جا دیده‌ام: عمان در شام، استخر در فارس، دیه حمراء در خراسان.

ساختمانهایش از سنگ سیاه و سفید نرم و بالای آن از آجر ساخته شده بالکنها چند طبقه با چوب ساج [زیبا] دارد. هوایش در تابستان گرم است ولی شبهائی خوش دارد، خدا هزینه گرم کردن را از عهده ایشان برداشته است. پائین‌تر از مسجد حرام را مسفله پائین شهر نامند و بالاتر از آن را معلاهٔ بالا شهر گویند، و گشادی مسجد به پهنای دره است و مسجد در دو سوم شهر از سوی مسفله جا دارد. و کعبه در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۰۵

میان مسجد است و کمی دراز است . در کعبه رو به خاور از روی زمین به اندازه یک آدم بلند است و دو لنگه دارد، که با ورق‌های نقره [و مرندجه] پوشیده شده است و زراندود می‌باشد. درازی مسجد سیصد و هفتاد* ذراع و پهنایش سیصد و پانزده ذراع است، درازی کعبه بیست چهار ذراع و یک وجب، در بیست و سه ذراع و یک وجب است، دور حجر بیست و پنج ذراع، و دور طواف یکصد و هفت ذراع و بلندی آن به آسمان بیست و هفت ذراع است.

حجر همچون درگاهی به سوی شام (شمال) است و ناودان سقف کعبه بدان می‌ریزد مانند خرمنی است که دیواره و زمینش با سنگ رخام فرش شده باشد، بلندی آن یک کمر است و آن را حطیم موج شکن نامند. و طواف حاجیان از پشت آنست و نماز به سوی آن جایز نباشد.

اگر کسی گوید: هر گاه باید طواف بر دور آن گذرد پس نماز هم باید به سویش مجاز باشد! گوئیم: این گفته نامفهوم است و بایستی از دو سویش پرهیز شود.

حجر الاسود در پهلوی خاوری کعبه نزدیک درگاه خانه، بر گوشه آن همچون سر آدمی جا دارد، برای بوسیدن آن باید اندکی سر را فرود آورد.

گنبد چاه زمزم برابر این درگاه است و طواف میان این دو انجام

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۰۶

می‌گیرد. پشت آن قبهٔ الشراب است، و در آن حوضی است که در قدیم در آن سویق و شکر به مردم می‌دادند.

مقام، روبروی همین پهلوی [خاوری] است که درگاه در آنست و از زمزم به خانه نزدیک‌تر است، و در روزهای موسم حج درون طواف می‌باشد. و صندوقی آهنین بزرگ بر آن است که پایه‌اش در زمین و بیش از یک آدم بلندی دارد و دارای پوشش است. مقام را در موسم حج برداشته به درون خانه می‌نهند و چون باز گردانند صندوقی چوبین بر آن نهند که دری دارد و هنگام نماز باز می‌شود و پیشنماز در پایان نماز دست بدان می‌مالد و سپس* در را می‌بندد، و درون آن جای دو پای ابراهیم وارونه دیده می‌شود سیاه و بزرگتر از حجر [الاسود] است.

طوافگاه با شن و باقی مسجد با سنگریزه فرش شده است. دور صحن مسجد سه رواق ساخته شده با ستونهائی از رخام که خلیفه مهدی عباسی آنها را از اسکندریه براه دریا به جده [و از آنجا با چرخ به مکه] آورد و [امروز] دیوار رواق‌ها با فسیفسا پوشیده است . برای نصب آنها کار گرانی از شام و مصر آورده بودند که نام ایشان بر آنها ثبت است. این مسجد نوزده دروازه دارد: در بنی شیبه، در پیغمبر، در بنی هاشم، در روغن‌کشها، در بزازان، در دقّاقان ، در بنی مخزوم، در صفا، در زقاق شطوی، در خرما فروشان، در خانه وزیر، در جیاد، در حزوره، در ابراهیم، در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۰۷

بنی سهم، در بنی جمح، در عجله، در ندوه، در بشارت، مشرق و جنوب آن بازارها است و در مغرب آن خانه‌های مصریان است. سعی میان صفا و مروه در بازار شرقی است. دویدن از قرنهٔ المسجد تا باب بنی هاشم انجام می‌گیرد. آنجا میله‌هائی سبز [از دو سو] نهاده شده است. پشت این دو بازار، دو بازار دیگر هست تا پایان بالا شهر که به یک دیگر راه دارند. کسی که از عراق بیاید و در بنی شیبه را بخواهد، باید به سوی راست رود، و از بازار رأس الردم برود، نه از بازار سوق اللیل. و کسی که از مصر بیاید، چون به جراحیّه رسد از همان بیرون شهر بسوی چپ رود تا ثنیّه سپس به گورستان سرازیر شود تا دروازه* عراقیان.

و از سه سو بدان وارد می‌شوند: درهای منا بسوی عراق که دو در هستند، سپس در عمره [که مصریان از آن درآیند] سپس در یمنها در پائین شهر است. همگی این درها با آهن پوشانیده شده‌اند. شهر بارودار است، کوه ابو قبیس بر مسجد مسلّط است و از راه تپه صفا با پلکان از آن بالا می‌روند. طوافگاه با میله‌های مسین و چوبهائی که قندیلها بدان آویخته‌اند احاطه شده است، بالای آنها شمعهائی برای شاهان مصر و یمن و شار صاحب غرجستان نهاده می‌شود. در مکه سه استخر آب هست که با کاریزی که زبیده از بستان بنی عامر [با هزینه بسیار] کنده بود پر می‌شوند. ایشان چاه‌های شیرین نیز دارند. [بیشتر] مستغلات ایشان خانه است. ابو بکر بن عبدان شیرازی برایم گفت: علی بن حسین بن معدان از محمد بن سلیمان لوین مصیصی از ابو احوص، از أشعث بن سلیم از اسود بن یزید روایت کرد که عایشه گفت: از پیغمبر پرسیدم آیا حجر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۰۸

از خانه کعبه است؟ گفت: آری! گفتم پس چرا آن را درون خانه ننهادند؟

گفت: پول قبیلات کم آمد! گفتم: چرا درگاه خانه را بالا نهاده‌اند؟

گفت: قبیلات چنین کردند، تا هر کس را بخواهند راه دهند و هر کس را نخواهند راه ندهند! اگر نه قبیله تو تازه مسلمان بودند، و می‌ترسم چرکین دل شوند، می‌اندیشیدم که حجر را به درون خانه اندازم و درگاهش را پائین بیاورم! گویند: عبد اللّه زبیر ده تن از پیران یاران را نزد عایشه برد تا این حدیث شنیدند، سپس دستور داد کعبه را ویران کردند، ولی مردم گرد آمده مخالفت کردند و او اصرار ورزید، پس مردم از ترس نزول عذاب تا یک فرسنگ از مکه دور شدند و برایشان گران آمد، سپس چون خبری نشد کعبه

را مطابق آنچه عایشه گفته بود بساخت و مردم بازگشتند. پس چون حجاج مکه را محاصره کرده ابن زبیر در کعبه بست نشست، حجاج دستور داد منجنیق بر ابو قیس نهادند و گفت بخشی را که بدعت افزوده این مرد است بکوبید!، پس جای حطیم را* کوبیدند و ابن زبیر را بیرون آورده بدار کشیدند. و دیوار خانه را بحال نخست باز گردانید و سنگهای زیادی را گرفته، در غربی را بدان ببست و باقی را در کنار خانه بچید تا گم نشود. من از برخی پیران قیروان شنیدم که گفت: منصور بحج رفت و مسجد الحرام را کوچك و ناهنجار دید که احترامش ندارند و عربها با شتر و خرجین خود طواف می‌کنند، پس ناخرسند شد و خواست تا خانه‌های پیرامن آن را خریده درون مسجد اندازد و آن را بزرگ سازد و گچ‌کاری کند، پس صاحبان آنها را گرد کرد و مال بسیار برایشان عرضه کرد، ایشان از فروش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۰۹

خودداری کرده همسایگی خانه خدا را ترجیح می‌دادند، پس چون نخواست آنها را غصب کند درمانده شده سه روز از خانه برون نیامد، پس گفتگو در مردم افتاد، ابو حنیفه در آن سال به حج آمده بود و هنوز گمنام می‌زیست و کسی از فقاهت وی آگاه نبود، پس به اردوگاه خلیفه در ابطح رفت و احوال امیر مؤمنان پرسید که چرا بیرون نیاید؟ مردم داستان را برایش گفتند، گفت: خیلی ساده است، هر گاه او را ببینم مشکل را حل می‌کنم، خبر به [خلیفه] دادند پس وی را احضار کرد. و چون راه حل را پرسید بو حنیفه گفت: امیر ایشان را احضار کند و بپرسد: آیا کعبه پس از شما آمد، یا شما پس از کعبه؟ اگر بگویند کعبه از پس ما آمده است، دروغ گفته‌اند. چونکه زمین از زیر کعبه بیرون کشیده شده است ، و اگر گفتند که ما پس از او آمده‌ایم بگویید: زائران کعبه بسیار شده‌اند و جا برایشان تنگ است، پس کعبه به پیرامن خود مستحق‌تر از شما است آنها را خالی کنید، چون جمع آمدند، از ایشان پرسید، پس نماینده مردم که مردی هاشمی بود پاسخ داد: ما پس از کعبه آمده‌ایم، خلیفه گفت: حریم کعبه را بدو باز پس دهید! زایرانش افزون شده‌اند و کعبه نیازمند جا است! ایشان بی جواب مانده به فروش [و گرفتن بها] تن دادند. این داستان یکی از دو روایت را تقویت می‌کند که از ابو حنیفه درباره کراهت فروش خانه‌های مکه و اجاره دادن آنها آمده است، مگر با تاویل!* منا: شهریست در یک فرسنگی مکه و درون مرز حرم است. درازایش دو میل در روزهای موسم حج آباد است و در باقی سال جز از نگاهبانان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱۰

خالی می‌ماند. ابو الحسن کرخی برای دفاع از نظر ابو حنیفه در جایز بودن جمعه گزاری در منا چنین استدلال می‌کرد که منا و مکه همچون یك شهر هستند. پس چون ابو بکر جصاص به حج شد و دوری میان آن دو شهر را دید این دلیل را ضعیف دانسته گفت: منا شهری از شهرهای اسلام است که گاهی پر جمعیت و گاه کم جمعیت می‌باشد، خالی بودن، آن را از شهر بودن نمی‌اندازد، قاضی ابو الحسین قزوینی نیز بر این دلیل تکیه می‌کند، وی روزی از من پرسید: چند تن از مردم در میان سال در آنجا ساکنند؟ گفتم: بیست یا سی تن! کمتر اردوگاه هست که زنی نگاهبان در آن نباشد، گفت: پس ابو بکر درست به تو آموخته است، پس چون فقیه ابو حامد بغولنی [بغوی خ. ل.] را در نیشابور دیدم و داستان را برایش گفتم، گفت ابو الحسن دلیل را درست بیان نکرده است، نبینی خدا می‌گوید: جای قربانی بیت عتیق (کعبه) است (قرآن ۲۲: ۳۳) و نیز گوید: کفاره آن هدیی است به کعبه رسیده (قرآن ۵: ۹۵) و ما می‌دانیم که جای قربانی منا است . و کمتر شهر اسلامی هست که مردم آن خیمه و خرگاهی در منا نداشته باشند. در آغاز منا از طرف مکه عقبه است که جمره آن را، در روز عید و در سومین روز آن، سنگسار کنند، و جمره نخستین نزدیک مسجد خیف و جمره دوم میانه آن دو جا دارد. خود منا دو دره است که کوچه‌ها دارد، و مسجد آن در خیابان دست راست است، و مسجد کبش نزدیک عقبه است. چاه‌ها و کارگاه‌ها و قیصریه‌ها و دکان‌های خوش ساخت دارد که با سنگ و چوب ساج، در میان دو کوهی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱۱

بنا شده که مشرف بر آنند.

مزدلفه: در یک فرسنگی منا است، یک نماز خانه و سقا خانه و آتشگاه (مناره) و چند برکه نزدیک کوه* ثبیر دارد. عربها می گفتند:

ای ثبیر روشنائی ده! تا ما هجوم کنیم. آن را به اختلاف جمع و مشعر الحرام نیز نامند. [و از سمت منا تا وادی محسّر کشیده شده است].

عرفه: دیهی است با کشتزارهای سبز هندوانه و خربزه. اهل مکه را در آن خانه‌ها هست که روز عرفه را در آنجا می گذرانند. موقف حاجیان در صدارس آن در نزدیک کوه متلاط است در آنجا سقاخانه‌ها و حوضچه و قنات پر آب هست. تیری ساخته شده که پیشنماز برای دعا پشت آن بایستد و مردم گرد او بر تپه‌های نزدیک: لاطیه و مصلّی بر کرانه دره عرنه در مرز عرفه گرد آیند و توقف در دره جایز نیست، و هر کس پیش از غروب آفتاب بیرون آید، یک قربانی بر او واجب شود.

در مرزهای عرفه نشانه‌های سفید هست، و در نمازگاه منبری از آجر ساخته شده و در پشت آن استخر آب است. و مأزمین پیش از آن است بفاصله دو میل و آن مرز حرم باشد.

بطن محسّر: دره‌ایست میان منا و مزدلفه که مرز مزدلفه بشمار است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱۲

تنعیم: جائی است که در آن چند مسجد [مریم] پیرامن مسجد عایشه هست [که عایشه برای عمره از آن احرام بست. و یک فرسنگ پشت آن مسجد علی است که شیعیان حرم از آنجا احرام بندند] و چند سقاخانه نیز بر سر راه مدینه هست، مردم مکه برای عمره از آنجا احرام بندند.

مرزهای حرم: گرداگرد حرم را علم‌های سفید نهاده‌اند. این نشانه‌ها برای باختر در تنعیم در سه میلی است و برای عراق در نه میلی باشد و برای راه یمن در هفت میلی و برای طائف در یازده [بیست] میلی و از راه جاده در ده میلی می‌باشد.

ذو الحلیفه: دیهی نزدیک یثرب است که مسجدی آباد دارد و نزدیکش چند چاه هست اما در آنجا کسی نیست.

جحفه: شهریست آباد که فرزندان جعفر در آن هستند و دژی با دو در دارد و چند چاه در آنست و در دو میلی آن یک چشمه و برکه بزرگ آب هست. گاه نیز کمبود آب دارد شهر تب خیز* می‌باشد. شافع بن محمد برایم حدیث کرد که: علی بن رجا از ابو عتبه از محمد بن یوسف از سفیان، از هشام بن عروه از پدرش از عائشه نقل کرده که گفت: پیغمبر دعا می کرد: خدایا مدینه را برای ما محبوب بدار چنانکه مکه را محبوب داشتی بلکه بیشتر، و تب آنجا را به جحفه انداز! قرن [المنازل] شهری کوچک است در پشت طائف بر راه صنعا.

یلملم: منزلیست آباد بر سر راه زبید.

ذات عرق: دیهی در دو منزلی است خشک و عبوس و دارای

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱۳

چاه‌هائی که آبشان نزدیک است.

میقات‌های حج: ابراهیم بن عبد اللّه اصفهانی بمن خبر داد که:

محمد بن اسحاق سراج از قتیبهٔ بن سعید از لیث بن سعد از نافع مولای ابن عمر از عبد اللّه بن عمر نقل آورد که: کسی در مسجد برخاست و گفت:

ای رسول خدا دستور می‌دهی از کجا به تهلیل آغاز کنیم؟ پیغمبر گفت:

مردم مدینه از ذو الحلیفه و مردم شام از جحفه و مردم نجد از قرن پس ابن عمر گفت: می گویند پیغمبر گفته است: مردم یمن از یلملم. و در حدیث دیگر آمده است که: مردم عراق از ذات عرق آغاز به تهلیل کنند. ذبیب نیز میقات مردم غرب کوهی در دریا است روبروی جحفه. شقان میقات دریائی اهل یمن است که جائی است روبروی یلملم.

عیذاب شهریست روبروی جدّه که هر کس از آن سوی آید از آنجا احرام بندد.

اینهایند میقات‌های جهان پس هر کس بسوی مکه از آنها بگذرد و سپس باز گردد، باید دید اگر تلبیه [لبیک گفتن] را انجام داده است، قربان کردن از او ساقط است و برخی گویند ساقط نمی‌شود، و برخی گویند: ساقط است هر چند تلبیه نیز نکرده باشد. هیچ آدمی که از برون بیاید حق ندارد از میقات بگذرد مگر با حالت احرام بسته، هر چند آن میقاتگاه مخصوص میهن او نباشد، چنانکه یک تن اهل شام از میقات ذی الحلیفه بگذرد که میقات حج اهل مکه نیز همانست، و جعرانه: که در یک مرحله‌ای مکه است، مردم برای عمره بدانجا رفته از آنجا احرام

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱۴

می‌پوشند.

اعمال حج: اینهایند جاهای* مناسک حج پس همه آنچه انجام می‌دهند سه فریضه و شش واجب و پنج سنّت می‌باشد. فرضها: احرام بستن، ماندن در عرفه طواف زیارت، است، واجب‌هایش از میقات بودن احرام، دویدن میان صفا و مروه، بیرون شدن از عرفات پس از مغرب است.

سنتها: طواف قدوم، خیز رفتن در سه شوط طواف، دویدن در سعی میان دو علامت، بیرون شدن از مزدلفه پیش از طلوع آفتاب، ماندن در منا در روزهای تشریق. برخی می گویند: سعی نیز فرض است، و برخی طواف قدوم آمدن را نیز واجب شمرند و طواف صدور [بازگشت] را مستحب دانند.

اکنون باز گردیم به شناخت شهرهای این خوره و ناحیتهایش به ترتیب:

طائف: شهریست کوچک با هوای خنک شامی (شمالی) و آب سرد. بیشتر میوه‌های مکه از آنجا است، أنار، مویز و انگور خوب و میوه‌های گوارا دارد. بر پشته کوه غزوان جا دارد، گاهی نیز آبش یخ می‌بندد، یا بیشتر آنجا دبّاغخانه است هر گاه گرما پادشاهان مکه را خسته کند بدان جا می‌روند.

جده: شهریست بر دریا، و نامش از آن مشتقّ می‌باشد. آبادان است و باره دارد، مردمش بازرگان و مرفّه هستند، بندر مکه و بار انداز

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱۵

یمن و مصر است. دارای مسجدی گران‌مایه [در بازار] می‌باشد، ولی آب را از راه دور می‌آورند. با آنکه آب انبارها بسیار دارد از آب در تنگنا هستند. فارسها در آنجا بسیار شده‌اند و کاخهای شگفت‌انگیز دارند، کوچه‌هایش راسته و زیبا است ولی گرم است.

امج: کوچک است و پنج دژ در آن هست که دو تا از سنگ و سه تا با گل ساخته شده‌اند. مسجد جامع آن در بالای راه است، خلیص بدان چسبیده که یک آب أنبار و کاریز و خرما و کشت‌زار و سبزه دارد.

سوارقیه: دژهای بسیار و باغها و کشت‌زار و چارپایان فراوان دارد.

فرع و سیره: دو دژ هستند که هر کدام یک مسجد جمعه دارد.

جبله: بزرگ است تجارتخانه‌ها دارد، بیرون آن دژی استوار به نام مهد هست* مهایع: مانند جبله بر دره‌های سایه است.

حاذه: شهری زیبا از آن بکریان است، چند دژ بزرگ، یک جامع پهناور دارد. [دیه ابو بکر خلیفه اول بوده است].

یثرب: شهر پیامبر است، و من آن را به سبب شهرهای مهمّ پیرامنش و حومه‌ای که دارد، ناحیت خواندم. کمتر از نیم مکه است،

بیشتر آن را باغها، نخلستانها، دیه‌ها فرا گرفته است، اندکی کشتزار و آبی گوارا دارد. نزدیک دروازه شهر آب انبارهائی گود ساخته شده که آب کاریزها [که هر یک از دیگری گواراتر است] بدانها ریزد، پس با پلکان به پائین آنها می‌رسند. عمر خطاب کاریزی را به در مسجد رسانید، که اکنون

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱۶

ویران شده است. [عین النبی نزدیک باب الخندق می‌باشد] بازارهای پیرامن مسجد روشن و شکوهمند هستند. بیشتر مردم از فرزندان حسین بن علی (ع) می‌باشند. ساختمانها گلین، زمین نمکدار است. مردمش اندکند، مسجد را در دو سوم شهر سمت بقیع الغرقد به الگوی مسجد دمشق ساخته‌اند ولی بزرگ نیست. این مسجد و مسجد دمشق را ولید عبد الملک ساخت و بنی عباس بر آن افزودند. پیغمبر گفته است: اگر این مسجد را تا به صنعا هم دراز کنند باز هم مسجد من است. نخستین کس که بر این مسجد افزود عمر بود، که از ستونهائی که امروز مقصوره‌اند، تا دیوار سمت قبله را وی بر آن افزوده، سپس عثمان سمت قبله را تا جای امروزین گسترش داد، سپس ولید بر آن افزود، نه برای خدا بلکه چون خانه حسن بن حسن بن علی در آنجا می‌بود، و در آن به مسجد باز می‌شد و هنگام برگزاری نماز از آن بیرون می‌آمد. پس آن را با سنگ نقاشی شده و فسافسا بساخت، و عمر عبد العزیز مأمور ساختمان بود. پس چون به ویران کردن محراب رسید، پیران مهاجر و انصار را بخواند و بگفت: در ساختمان قبله خودتان حاضر باشید، مبادا* بگویید: عمر قبله را تغییر داد. پس افزوده ولید از مشرق تا مغرب شش ستون می‌بود، بر چهار گوشه‌ای که قبر در آن است چهارده ستون به سوی شام (شمالی) افزود، که ده ستون در حیاط و چهار ستون زیر سقفها می‌بود. سپس چون مهدی خلیفه بسال ۱۶۰ به حج رفت یکصد ذراع با ده ستون به طرف شام، در آن بیفزود، پس درازای آن امروز یکصد و پنجاه و چهار ذراع و پهنایش یکصد و شصت و سه ذراع و درازای صحن یکصد و شصت و پنج ذراع و پهنایش یکصد و شصت

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱۷

و پنج ذراع است. گویند: ولید به پادشاه روم نامه نوشت که ما می‌خواهیم مسجد پیامبر خود را بسازیم از کارگر و فسافس به من کمک کنید! پس او چند پشته بار و بیست و اند کارگر که ده تن در میان ایشان یکصد و هشتاد هزار دینار ارزش داشتند. پس چون مسجد را برای ایشان خالی کردند یکی از ایشان گفت: بر گور پیامبر ایشان بشاشم پس چون شلوار را باز کرد در همان حالت بجای خود خشک شد!

درباره ترتیب قبرهای پیغمبر و دو یار او اختلاف هست، یک روایت می‌گوید: پشت سر پیغمبر، ابو بکر و پشت سر او عمر است. در روایت مالک بن انس: پیغمبر در باختر خانه است و جلو او باز است، پشت پیغمبر نیز ابو بکر است و پس از جای باز عمر است. این جای باز نزد عمر عبد العزیز یاد شد و او خود را شایسته آن جا ندانست، می‌گویند عیسی در آنجا دفن خواهد شد. ابو بکر محمد بن علی فقیه ساوه برای من حدیث کرد که محمد بن هلال شاشی از محمد بن اسحاق، از یونس از محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک از عمرو بن عثمان از قاسم [بن محمد بن ابی بکر] نقل کرد که: بر عایشه وارد شدم و گفتم: مادر! قبر پیغمبر و دو یارش را بما نشان ده! او سه قبر بمن نشان داد، که نه بلند بود و نه به زمین چسبیده بود، بر زمین سرخ فام پست پهن شده بودند، گور پیغمبر را دیدم که در پیش است و ابو بکر بالای سر او* طوری بود که دو پایش روی دو شانه پیغمبر بود و سر عمر نزد دو پای پیغمبر [و در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱۸

برخی کتابها خواندم که جای پهلوی پیغمبر خالی است و پشت پیغمبر ابو بکر است، و پس از جای خالی عمر است، و در آخر زمان عیسی در آن جای خالی دفن خواهد شد] منبر نیز در میان سرپوشیده قرار گرفته، رویه منبر پیغمبر گلکاری است و در کنار یک تیر سرخ رنگ است که میان منبر و قبر جا دارد. در جائی خواندم که معاویه دستور داد تا منبر را مانند منبرهای دیگر به نزدیک محراب

ببرنـد، پس چون بکار آغازیدنـد مدینه به لرزه در آمد و آذرخش آسـمانی نمایان شد، پس گفت: رهایش کنید و دسـتور داد تا بر روی آن منبر سه پله، منبری با پنج پله بساختند.

این مسجد بیست در دارد، و شهر مدینه پر در است و خود چهار دروازه دارد:

دروازه بقیع دروازه ثنیه دروازه جهینه ، دروازه خنـدق. خنـدق به سـمت مکه و دارای دژ و بـاره است. بقیع و در خاور شـهر است و خاکش نمک دارد. گور ابراهیم پسر پیغمبر و حسن و گروهی از یاران در آنجا است، گور عثمان نیز در ته بقیع است.

قبـا: دیهی در دو میلی در طرف چـپ راه مکه است و در آن ساختمانهـای بسـیار از سـنگ است. مسـجد تقـوا نیز در آنجـا است که صحنی بزرگ سنگچین شده و آثارها و آبی گوارا دارد. مسجد ضرار نیز آنجا است که عوام در ویرانی آن می‌کوشند.

احد: کوهی است در سه میلی، که در دامنه آن قبر حمزه در مسجدی أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی ؛ ج ۱ ؛ ص۱۱۸

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۱۹

است و جلو آن یـک چـاه است و پس از آن صـحنی است که در آن قبرهای شـهیدان است، در کمر کوه نیز جائی هست که پیغمبر در آن پنهان شد. و این نزدیکترین کوه به مدینه است.

عقیق: دیهی آباد در دو میلی راه مکه است که سـلطان در آن فرود می‌آید. آب گوارا دارد. میان دو سنگستان مدینه حرمی همچون حرم مکه هست .

بـدر: شـهری* کوچک در راه مـدینه به سوی کرانه است. خرمای خوب دارد عین النبی چشـمه پیغمبر در آنجا است جنگ معروف بدر در آن جا رخ داد، مسجدهائی دارد که شاهان مصر آن را ساخته‌اند.

جار: در کرانه دریا است از سه سو دیوار دارد. چهارمین سوی آن به دریا باز است. خانه‌های بلنـد و بازاری آبادان دارد. انبار مـدینه و شهرکهایش بشمار می‌رود. آب آن جا از بدر برده می‌شود و خوراکشان از مصر. جامع آن صحن ندارد.

عشیرهٔ: کوچک و جلو ینبع در کرانه دریا است. نخلستانی دارد و خان آنجا بی مانند است.

ینبع: بزرگ و پر آب و دارای بـاره‌ئی اسـتوار است. آبـاد و پرنخـل‌تر از یثرب است. دژی اسـتوار و بـازاری گرم دارد [ماننـد آن در شهرهای حجاز نیست بیشتر بازاریان مدینه در موسم از آنجایند] دو دروازه دارد که جامع نزد یکی از آنها است. اکثریت مردمش از بنی الحسن هستند.

راس العین: در دوازده میلی جا دارد.

مروهٔ: شهری بارودار، پر نخلستان، خوش خرما است. آبشان از کاریزی پر آب است خندق و دروازه‌های آهنین دارد. مرکز مقل

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۲۰

و بردی است، تابستانی گرم دارد. بیشتر مردمش از بنی جعفرند.

حوراء: بندر خیبر است، دژ و ربضی آباد و بازاری نیز سمت دریا دارد.

خیبر: شـهری محصّن همچون مروه است. جـامعی خوب دارد، دری که امیر المؤمنین آن را از جـا بر کنـد در آنجـا است. این جـا و مروه و حورا شهرکهای خیبر هستند.

قرح: نـاحیتی است که وادی القری خوانـده می‌شود [شـامی و حجـازی است] در حجاز امروز پس از مکه شـهری مهمتر و آبادتر، پر جمعیت‌تر، با بازرگانانی سرمایه‌دار از آن نیست. باره‌ئی استوار دارد که بر سر آن دژی است [که سه در و یک خندق دارد]* دیه‌ها و نخلسـتان‌ها پیرامن آنست. خرمای ارزان، نان خوب، آب فراوان، خانه‌های زیبا و بازارهای گرم دارد. خندق و سه دروازه آهنین بر آن دارد. جامع آن در کوچه‌ها است در محراب آن استخوانی [از گوسفندی] هست که گویند:

به پیغمبر گفته بوده است: مرا مخور، که زهرآگین هسـتم !. شـهری شـامی، مصـری، عراقی، حجازی است، ولی آب ایشان سـنگین،

خرمایشان متوسط [و از دست قرمطیان خسته‌اند] گرمابه ایشان بیرون شهر است، بیشتر مردم یهودی‌اند.

حجر: کوچک و دارای بارو با چاه‌ها، کشتزارها است. مسجدی نیکو و نزدیک بالای تپه همچون یک صفه دارد که در سنگ کنده شده

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۲۱

است. خانه‌ها و آثار شگفت‌انگیز ثمود در آنجا است.

سقیا یزید: بهترین شهرهای این ناحیت است از قرح تا بدینجا نخلستانها و باغهای [زیبا و خرم] بهم پیوسته است. جامع آن در بیرون شهر است.

بدایعقوب: بر راه مصر است آبادی و جمعیت دارد.

عونید: در کرانه قرح، آبادان و مرکز عسل است، بندری نیکو دارد.

زبید : قصبه تهامه است و یکی از دو مادر شهر آنست، زیرا که جایگاه شاهان یمن است، شهری معتبر و خوش ساخت، و به بغداد یمن شناخته شده است. اندک ظرافتی دارند. بازرگانان، دانشمندان، بزرگان، و أدبیان دارد، هر کس بدان در آید سود برد، برای ساکنانش مبارک است. چاه‌هایشان شیرین، گرمابه‌هایشان پاکیزه. باره‌ئی از گل با چهار دروازه دارد: دروازه غلافقه، دروازه عدن دروازه هشام، دروازه شبارق [که به سوی شبارق می‌رود، که دیهی در دره زبید است] . پیرامن آن دیه‌ها و کشتزارها است. از مکه آبادتر بزرگتر و مجهزتر است. بیشتر ساختمانها از آجر و خانه‌ها گشاده و نیکو است. جامع از بازار دور است زمینش صاف، زیر منبر باز است تا صف بدانجا کشیده شود.

ابن زیاد، کاریزی برایش کشیده است شهری* زیبا است و در یمن بی مانند است، ولی بازارهایش تنگ و نرخها گران و میوه اندک است، بیشتر خوراکشان ذرّت و گاورس است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۲۲

معقر: در کنار راه عدن است. و همچنین است عبره، عاره، مخنق که همگی کوچکند.

عدن: شهری بزرگ پر جمعیت، آباد، مستحکم، سبک است. دالان چین و درگاه یمن و انبار مغرب و مرکز بازرگانی آنها است، کاخهای بسیار دارد، برکتش به هر کس که بدان درآید می‌رسد. بر ساکنانش ثروت می‌بارد. مسجدهایش زیبا، زندگی مردم مرفه، اخلاق‌شان پاکیزه، نعمتش آشکار است. پیغمبر بازار منا و عدن را مبارک باد گفته است. نقشه عدن همچون زاغه گوسفندان افتاده، دورادورش کوه است تا به دریا می‌رسد و یک زبانه از دریا به پشت کوه می‌پیچد پس نمی‌توان به درون شهر شد مگر پس از آنکه از آن زبانه بگذرند و به کوه برسند و از راهی شگفت‌انگیز که در سنگ کنده شده و دری آهنین بر آن نهاده شده بگذرند. ایشان دیواری نیز در سمت دریا از یک کوه تا کوه دیگر کشیده و در آن پنج در نهاده‌اند. جامع شهر از بازارها بدور است، چاه‌های شور آب و چند آب أنبار دارند، گویند در گذشته زندان شدّاد پسر عاد بوده است ولی اکنون شهری خشک و بد منظره است، نه کشت دارد، نه شیرده، نه درخت، نه میوه نه آب و نه چراگاه، ولی آتش‌سوزی بسیار است [آدمی شب را ثروتمند می‌خسبد و بامداد بی نوا برمی‌خیزد] جامع آن نامنظم، کشاکشهایشان وحشیانه، گرمابه‌هایشان بد است. آب [و گندم] را از یک منزل راه می‌آورند.

أبین: از عدن کهن‌تر است و عدن بدان منسوب است، و گندم و میوه‌ها و سبزیها را از آنجا می‌برند. زیرا که دیه‌ها و کشتزارها

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۲۳

بسیار دارد.

مندم: [مندب] آبادی است بر کرانه دریا و همچنین است لهج.

کشتیها در آن جا به گردباد گرفتار می‌شوند.

مخا: شهری آباد از آن زبید است که روغن بسیار دارد. آب ایشان از چشمه‌ای بیرون شهر است، جامع نزدیک آن* بر کرانه دریا است.

غلافقه: درگاه زبید بشمار است. جامعی بر لب دریا دارد. من کسانی را دیدم که برای این شهر احترام می‌نهند و در آن می‌مانند. آبادان و پر جمعیت است نخلستان، و نارگیلستان و چاه‌های شیرین دارد، ولی وبا خیز و کشنده بیگانگان است.

شرجه، حرده، عطنه: شهرهایی بر کرانه‌اند و انبارهای ذرت عدن و جدّه [حمضه] در آنجا است و از آنجا می‌برند. شهر از خشت است، آب را برای ایشان از دور می‌آورند. جامعهایشان بر کرانه‌اند.

عثّر: ناحیتی معتبر است. سلطانی جداگانه دارد. شهرهایش زیبایند، عثّر شهری بزرگ و نیکو و نامور است، قصبه آن ناحیت و درگاه صنعاء و صعده بشمار می‌رود. بازاری آباد و جامعی زیبا دارد.

آب را از راه دور می‌آورند. گرمابه ایشان کثیف است .

بیش: خوش آب و هواتر از آنها است. سلطان همیشه در آنجا منزل دارد و خانه‌اش نزدیک جامع است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۱۲۴

جریب: شهر موز است، مرفّه‌ترین شهر این ناحیت و به نظر من بهترین آنها است.

حلی: شهری بندری است، آبادان و مرفّه و دارای همه گونه مرافق است.

سرّین: شهری کوچک و دارای دژ است. جامع آن نزدیک دروازه می‌باشد. یک کارگاه است. درگاه سروات بشمار می‌رود.

سروات: مرکز حبوبات و خرمای بد است و عسل فراوان دارد [که بیشتر به حجاز برده می‌شود چه در مرز آنست] نمی‌دانم اینها شهر هستند یا دیه زیرا من به آنها در نیامدم.

صنعاء: قصبه نجد یمن است، سابقا از زبید بزرگتر و آبادتر بوده، نام از آن او بوده است و امروز درمانده شده است، ولی در آنجا پیرانی هستند که من در همه یمن مانند ایشان در قیافه و خرد ندیده‌ام.

شهری مرفّه، پر میوه ارزان است، نان خوب و بازرگانی سودمند دارد.

بزرگتر از زبید است، از خوشی آب و هوایش مپرس که شگفت‌انگیز است، سازگار و بهبودی بخش است [اکنون که سبک شده باز هم خوش بنا و بازارش گشاده است. ساختمانهایش به کوفه ماند، همه از آجر است.

شهر ارزانی و میوه و نان خوب است، جامعی زیبا در یک سمت دارد، با پیرانی پاکیزه، در جهان به از آن هوا ندیدم].

صعده : از صنعا* کوچکتر و آبادان در جبال است. در آن ظرفهائی از پوست و فرشهای زیبا و چرم نیکو می‌سازند. شهر علویان و اقطاع ایشانست.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۱۲۵

جرش : شهری میانه حال با نخلستان است در حالی که یمن کم نخل می‌باشد.

نجران: مانند جرش است و هر دو از صعده کمترند، و هر چرم که می‌بینی از این شهرهای [سه‌گانه] است.

سبا : شهری در پشت اینها (معافر و حمیری) است. آبادان است ولی کم درآمد است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۱۲۶

معافر: شهری گسترده با کشتزارها و دیه‌های سودمند است.

حمیری : شهر قحطان در میان زبید و صنعاء است، دیهای بسیار و هوای بد وبا خیز دارد. برای بازرگانان سودمند است.

حضرموت: قصبه أحقاف است که در میان شن‌زار دور از کرانه افتاده، آباد و پر جمعیت است، مردمش به دانش و کار تمایل دارند ولی آزمند هستند و سیه‌چرده.

شحر: شهری لب دریا و مرکز صید ماهی‌های بزرگ است که به عمان و عدن و اطراف یمن و سپس به بصره فرستاده می‌شود. درختهای کندر با صمغ آن در آنجا هست.

ارم: جای ارم ذات العماد (قرآن ۸۹: ۷) در دو فرسنگی لحج بوده و اثری از آن نمانده است. در زمینی صاف افتاده [کاخ و دژ آن] از دور برق می‌زند ولی چون نزدیک شوی هیچ نیست. آب عدن از اینجا تأمین می‌شود*.

سخین: شهر قریشیان است که به ایشان بنو سامه گویند، شنیدم که چهار هزار کمان بدست هستند.

شقره: آبادی خثعمیان است . نخلستان و دیه‌هائی پیرامن آنست.

یمن: بدانکه یمن جائی بزرگست، من یک سال در آنجا بوده و به این شهرها که یاد کردم درآمده‌ام، و بسیاری از آن را فراموش کردم و اکنون برخی از آنها را از گفته آشنایان می‌آورم و آمار روستاهایش را یاد می‌کنم گرچه همه را ندیده باشم. روستاهای این سرزمین به عنوان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۲۷

مخلاف شناخته می‌شوند. سپس وضع جزیرهٔ العرب را با نقشه و توضیحی می‌آورم که هر کس بتواند بفهمد.

فهرست مخلافهای یمن:

مخلاف صنعاء، خشب، رحابه، مرمل، مخلاف بون، مخلاف خیوان، سمت راست صنعا: مخلافهای شاکر، وادعه، یام، أرحب. و از سوی طائف، مخلاف نجران، تربه، هجیره، کثبه، جرش، سراهٔ [مکّه را چند مخلاف است و آنها دژها هستند، برخی که در نجداند: طائف، نجران، قرن المنازل، عقیق، عکاظ، لیمه، تربه، بیشه ، کیشه، جرش، و از دژهایش در تهامه: ضنکان، سرین، سقیه است] سراهٔ نیز مخلاف تهامه است با ضنکان، عشم، بیشه ، عکّ [مخلاف نجران نیز مخلافی است در تهامه].

و مخلاف حرذه، مخلاف همدان، مخلاف جوف همدان، مخلاف جوف مراد ، مخلاف شنوءهٔ، صدی ، جعفی مخلاف الجسره ،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۲۸

مخلاف المشرق، بوشان غدر ، مخلاف أعلا و أنعم و المصنعتین و بنی غطیف، و قریهٔ مأرب و مخلاف حضرموت، مخلاف خولان، رداع ، مخلاف أحور، مخلاف حقل و ذمار، مخلاف ابن عامر ، ثات، رداع ، مخلاف دثینه ، مخلاف السرو ، مخلاف رعین، نسفان، کحلان، مخلاف ضنکان* ذبحان ، مخلاف نافع، مصحی ، مخلاف حجر، بدر، اخلّه، الصّهیب، مخلاف الثجّه و المزرع

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۲۹

مخلاف ذی مکارم و أملوک ، مخلاف سلف و الأدم ، مخلاف نجلان و نهب ، مخلاف الجند، مخلاف السّکاسک و از سوی معافر ، مخلاف زیادی، مخلاف معافر، مخلاف بنی مجید ، مخلاف رّکب، مخلاف سقف ، مخلاف مذیخرهٔ، مخلاف حمل و شرعب، مخلاف عنّه و عنّابه .

از سو دیگر، مخلاف وحاظه، مخلاف سفل یحصب ، مخلاف قفاعه و وزیره و حجر ، مخلاف زبید. و روبروی آن است کرانه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳۰

غلافقه و کرانه مندب ، مخلاف رمع، مخلاف مقری ، مخلاف ألهان، مخلاف جبلان، مخلاف ذی جره ، مخلاف میتم ، مخلاف الیم.

و از سوی پشت صنعا، مخلاف خولان ، مخلاف میسارع ، مخلاف جراز* و هوزن ، مخلاف الأخروج، مخلاف مجنح، مخلاف حضور ، مخلاف ماجن ، مخلاف واضع المعلل، مخلاف العصبه ، مخلاف خنّاص و ملحان حکم و جازان و مرسی الشّرجه ، مخلاف

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳۱

حجور ، مخلاف قدم که به محاذات دیه مهجره است، مخلاف حیّه و کودن ، مخلاف مسخ ، مخلاف کنده و سکون، مخلاف صدف.

صحار: قصبه عمان است، و امروزه بر کرانه دریای چین (دریای عمان) شهری مهمتر از آن نیست، آبادان، پر جمعیت، گردشگاه، پر ثروت و بازرگانی، میوه‌خیز و پرخیر، داراتر از زبید و صنعا است بازارهای شگفت‌انگیز دارد. شهری است که بر لب دریا کشیده شده است، خانه‌هایشان از آجر و ساج بلند و گرانمایه است، جامع آن دارای گلدسته زیبا و بلند، لب دریا و ته بازارها است. چاه‌های شیرین و کاریزی گوارا دارد، مردم از هر جهت خوش هستند، درگاه چین و انبار خاور زمین و عراق و پناهگاه یمن بشمار است. فارسها در آن اکثریت یافته‌اند .

نمازگاه در میان نخلستان و مسجد صحار در نیم فرسنگی آنجا است.

و ناقه پیغمبر آنجا را برکت داده است*. به شکلی زیبا ساخته شده بهترین هوای قصبه را دارد. محراب جامع طوری ستاره کوبی شده است که از هر سو بچرخی، رنگ آن دیگر می‌شود، از یک سو زرد، از یک سو سبز

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳۲

و از سویی سرخ دیده می‌شود.

نزوه: بزرگ و در مرز کوهستان با گل ساخته شده است. جامع آن در میان بازار قرار دارد. هنگام زمستان که دره پر آب می‌شود بدان در آید.

آشامیدنی خود را از چاه و نهر بر می‌گیرند.

سرّ: از نزوه کوچکتر است، جامع آن در بازار است، آشامیدنی ایشان از نهر و چاه است نخلستان دور آن را فرا گرفته است.

ضنک: کوچک است و در میان نخلستان جا دارد. همیشه سلطان ایشان نیرومند است زیرا خود ایشان سرکش‌اند.

حفیت: از سمت هجر پر نخل است. جامع آن در بازار است.

سلوت: شهری بزرگ در سمت چپ نزوه است.

دبا و جلّفار : هر دو بسمت هجر نزدیک دریایند.

سمد : منبری تابع نزه است.

لسیا، و ملح، برنم، و قلعه، ضنکان نیز شهرهایی هستند.

مسقط: نخستین بندریست که کشتیهای یمن را پذیرا می‌شود.

من آن را جائی زیبا و پرمیوه دیدم.

توّام: ایلی سخت خشن از قریش بر آن دست یافته‌اند .

عمان: خوره‌ایست بزرگ، هشتاد در هشتاد فرسنگ، همه نخلستان و باغ است. بیشتر آب ایشان از چاههای نزدیک است که با گاو

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳۳

بیرون می‌کشند و بیشتر آن کوهستان است. مردم این شهرها بیشتر عربهای خارجی و لجوج‌اند.

احساء: قصبه هجر است و بحرین خوانده می‌شود. بزرگ و پر نخلستان و آبادان و پر جمعیت است. جایگاه گرما و قحطی است و یک مرحله از دریا دور است، چشمه مانندی دارد. تجارتگاه است* جزیره‌هائی در آنجا هست که پایگاه قرمطیان آل ابو سعید است [این جا دار الملک ایشانست و انبارهایشان در آنست] خردگرائی و عدل در آنجا حکم فرما است، ولی جامع آن بی کار مانده است. انبارهای مهدی و انبارهای دیگر ایشان نیز نزدیک آنست. برخی از دارائیها اینجا [در خزانه مهدی] و باقی آن در انبارهای

دیگر ایشان می‌باشد.

زرقاء و سابون : جزو انبارهای ایشان است. و همچنین است أوال و دیگر شهرهای کنار دریا، یا نزدیک آن.

یمامه: ناحیتی است که قصبه آن حجر است. شهریست بزرگ، خوش خرما. دژها و دیه‌ها آن را فرا گرفته که یکی از آنها فلج می‌باشد [گندم نیکو و سفال زیبا دارد. نجد حجاز نیز هست].

بدانکه: این جزیره (شبه جزیره عرب) را می‌توان به صفه‌ای همانند دانست که اندکی درازا دارد، و سریری بر آن می‌باشد که از بالا تا دم در آن را فرا گرفته است، میان سریر و دو دیوار راست و چپ (پستی کرانه‌ها) فاصله است. این سریر دو تکه است، بخش درونی (جنوبی) آن نجد یمن است و آن کوههائی است که صنعا، صعده، جرش، نجران در آن می‌باشد، شهر قحطان و عدن در بالای پایان آنست، سه دیواره آن دریای چین است، این سروات (مرتفعات) آبادان و دارای

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳۴

انگورستان و کشتزارها هستند، فاصله پست سمت راست (غرب) سریر تهامه است که زبید و شهرهایش در آن است و فاصله پست چپ (شرق) سریر نجد یمن خوانده می‌شود، که أحقاف، مهره تا مرزهای یمامه در آنست، و برخی عمان را نیز داخل آن دانند. این سریر با دو فاصله‌اش یمن است. و سریر برونی (شمالی) آن که تا در صفه را گرفته بنام حرّه خوانده می‌شود، از مرز یمن تا قرح کوه‌هائی خشک است که هیچ در آن نباشد مگر سم گاه چارپا و خار مغیلان و یزْ. حرم و عمق و معدن نقره در آنجا است. آن خشکی‌ها و فاصله سمت راست (غربی) حجاب و طیّبهٔ الحجاز نام دارد، و شامل ینبع، مروه، عمیص نیز می‌شود. و در کرانه‌هایش آبادیست و نخلستان دارد. فاصله سمت چپ (شرقی) نجد حجاز نامیده می‌شود و یمامه و فید جزو آنست* این سریر با پستی دو سویش حجاز است، و هجر نیز داخل آنست. و برابر در این صفه بادیه بیابان است. این چیزیست که من دیدم و آن را چنین بخش بندی کردم.

کلیاتی درباره این سرزمین

اشاره

این سرزمین سخت گرم است بجز سروات (بلندیها) که معتدل است. برایم گفتند که: مردی از صنعاء یک دیگ گوشت قرمه را برگرفت و به حج رفت و بازگشت و آن غذا نگندید! پوشاک زمستان و تابستان ایشان یکی است. شبهای تابستان در مکه خوب و در تهامه بد است.

در عمان شبها [اگر باد جنوبی بوزد چیزی] همچون شیره برایشان فرو می‌نشیند در حرم گرما سخت، باد کشنده و مگس فراوان است. میوه اندک است جز در سروات. در یمن نخلستان و آب فراوان نباشد و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳۵

کرانه‌هایش خشک و بی آب است مگر در غلافقه. مردم در آن شهرها تنها برای دریا مانده‌اند [پناه به خدا از گرمای عمان و کرانه‌های یمن] در همه این سرزمین نه دریاچه هست و نه رود قابل کشتی رانی. فقیهان و قاریان و اندرزگران اندکند. یهودیان در آنجا بیش از مسیحیانند، اهل ذمه جز ایشان نباشد. جذامی در آنجا ندیدم. ابو الفضل بن نهامه [بهادر خ. ل] در شیراز برایم حدیث کرد از ابو سعید خلف بن فضل از ابو الحسن محمد بن حمدان از عمرو بن علی بن یحیا بن کثیر، از عامر بن ابراهیم اصفهانی، از خطاب بن جعفر از سعید بن جبیر از ابن عباس که درباره آیت به سردسیر و گرمسیر شدن گفت: زمستان را در مکه و تابستان را در طائف می‌گذرانیدند. و درباره آیت ترس از ایشان برگرفت گفت: مقصود ترس نداشتن از بیماری جذام است. ولی در آنجا پیسی و

سودا فراوان است. توده مردم سیاه‌چرده و بیشتر باریک اندام و لاغرند.

بیشتر پوشاکشان* از پنبه است و نعلین می‌پوشند. تمایل به مماطر [قماطر] ندارند. در زمستان نه برف دارند و نه یخ و نه میوه. گوشتی جز خشک کرده قربانیهای منا ندارند.

آئین ایشان: در مکه، تهامه، صنعاء، قرح مردم سنّی هستند. در پیرامن صنعاء و ناحیتهایش و حومه عمان و باقی حجاز خارجیان تند می‌باشند، اهل رای در عمان و هجر و صعده شیعه هستند. شیعیان مناطق عمان و صعده و مردم سروات و کرانه‌های حرمین (مکه، مدینه) معتزلیانند مگر شهر عمان. بیشتر مردم صنعا و صعده پیرو ابو حنیفه‌اند و جامع‌ها

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳۶

در دست آنان است [بیشتر قاضیان یمن و کرانه مکه و صحار معتزلی و شیعی هستند] در معافر پیرو مذهب ابن منذر هستند. در ناحیتهای نجد یمن مذهب سفیان رایج است. أذان در تهامه [و یمن] مکه با ترجیع است و اگر دقت شود رفتار برابر مذهب مالک است. در زبید در نماز عید، بنا بر مذهب ابن مسعود تکبیر می‌گویند و آن را قاضی ابو عبد اللّه صعوانی هنگامی که من در آنجا بودم رایج کرد. در هجر مردم بر آئین قرمطیانند مردم در عمان داودیند و مجلس نیز دارند. زبان مردم این منطقه تازی است مگر در صحار که [در بازار] بفارسی سخن می‌گویند و یک دیگر را می‌خوانند: بیشتر مردم عدن و جدّه فارس هستند ولی زبان (رسمی) عربی است. و در طرف حمیری یک قبیله عرب [به زبان حمیری] نامفهوم [سخن می‌گویند]. مردم عدن بجای رجلیه گویند:

رجلینه و بجای یدیه گویند: یدینه و مانند آن و نیز هر جیم را گاف [قاف] تلفّظ می‌کنند ، پس بجای رجب رگب [رقب] و بجای رجل رگل گویند.

در روایت است که هنگام سنگسار کردن جمره، بجای سنگ‌ریزه برای پیغمبر پشکل آوردند، پس وی آن را پرتاب کرده گفت: رگس هستند و فقیهان برای بیان آن کوششها کرده‌اند که هر چند بتواند درست باشد ولی ممکن است پیغمبر این واژه را به عاریت گرفته باشد* همه گونه لهجه‌های عربی در بادیه‌های جزیره عربستان یافت می‌شود ولی صحیح‌ترین آنها لهجه هذیل است و سپس دو نجد (نجد یمن و حجاز) سپس باقی حجاز بجز احقاف که زبانشان وحشی است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳۷

قرائت: در مکه، مردم (قرآن را) بر قرائت ابن کثیر خوانند، در یمن بر قرائت عاصم و سپس قرائت ابو عمر است که در همه آن سرزمین رایج است. از برخی قاریان بزرگ در مکه شنیدم که: هیچ ندیده و نشنیده بودیم که پیشنمازی پشت مقام ابراهیم نماز را با قرائتی جز قرائت ابن کثیر بگزارد، مگر در این زمان.

بازرگانی،

در این سرزمین سودمند است، زیرا که دو پاشنه دروازه جهان، بر درگاه [عدن و عمان] می‌چرخد، بازار منا، دریای متصل به چین، جدّه، جار، انبارهای مصر، وادی القرا، شام، عراق، یمن، مرکز (خرید و فروش) سربند، عقیق، پوست، برده است. وسائل داروگران، عطرها، مشک، زعفران، بکم، ساج، ساسم، عاج، لولو، دیبا، مهره یاقوت، آبنوس، نارگیل، قند، اسکندروس، صبر، آهن، سرب، خیزران، سفال، صندل، بلور، فلفل [و کندر] و جز آنها همه به عمان آورده [و به عراق و مشرق برده] می‌شوند و مانند همه اینها باضافه عنبر، مشروبات و درق (سپر) و خدمت‌گزاران حبشی و پوست پلنگ، به عدن می‌رسد [و به مکه و مغرب برده می‌شود] و اگر همچنان ادامه دهیم کتاب به درازا خواهد کشید. بازرگانی چین در این جا نمونه شناخته شده، مژده آمدن بازرگان با مژده مالک و ثروتمند شدن برابر است.

وقتی من در دریای یمن سوار کشتی شده بودم در کابین با ابو علی حافظ مروزی آشنائی دست داد و چون دوست شدیم گفت: تو

دل مرا برده‌ای گفتم: چرا؟ گفت: تـو را آدمی سـر براه و دوسـتدار نیکی و نیکـان و مایـل به جمع آوری دانش می‌بینم، اکنون تو به شهرهایی آمده‌ای که بسیاری از مردم را از راه درستی و قناعت بازداشته است. من می‌ترسم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳۸

چون تو نیز به عـدن درآئی و بشـنوی که: مردی بـا هزار درم ببازرگـانی رفت و بـا هزار دینار بازگشت! و دیگری با صـد برفت و با پانصـد برگشت! و دیگری کنـدر برد و کافور آورد! دلت زیادت خواهی کنـد! من گفتم: به خـدا پناه می‌برم. ولی چون به عـدن در آمدم و بیش از آنچه او گفته بود شنیدم، فریفته شدم و خیال رفتن به زنگبار کردم، پس آماده خرید آنچه شایسته بردنست شدم و با نماینـدگی‌ها گفتگو کردم، لیکن خـدا دلم را از آن سـرد کرد، مردی که بـا او قرار بسـته بودم بمرد، پس دل من به یـاد مرگ و پی آمدهای آن شکسته شد.

بـدانکه: با هر سودی از آنچه یاد شـد خطری هست، همواره سود با زیان همراه است، پس خردمند نباید فریب آن بخورد، خدا با دو رکعـت نمـاز مخلصـانه بیش از همـه دنیـا و آنچه در آنست به بنـده می‌دهـد. ثروتی که پس از آن مرگ است چه سـود دارد؟ گرد آورنده مال ناچار از ترک آنست.

از ویژگی ناحیت‌های این سـرزمین: چرم زبیـد و نیل بیماننـد آنست که گوئی لاژورد می‌باشـد. شـروب عدن بر نیشـکر نیز ترجیح دارد، تناب در مهجرهٔ لیف نامیده می‌شود. نیز از آنست، بردهای سحولا و جریب، فرشهای صعده، خیک‌هایش، سعیدی‌های صنعا و عقیق آنجا، قفاع عثّر و جامهای حلی [حلبی] و مسان ینبع و حنایش، بان یثرب و صیحانی آنجا و بردی مروه و مقل آنجا، کندر مهره و ماهی‌هایش،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۳۹

ورس عـدن، مغلـق قرح و سـنای مکه و صـبر اسـقوطره و مصـین عمـان [در یمن کوهی است که چشـمه‌ای دارد که چون آب از آن برآید منجمد می‌شود و شّب یمنی از آنست].

اندازه گیری:

در این سـرزمین انـدازه با صاع، مدّ، مکوک است، مدّ یک چهارم صاع، صاع یک سوم مکوک است، چنین است در حجاز، و اینها نیز چند گونه‌اند، متداول آن پنج رطل و دو سوم آنست. از ابو عبد اللّه فقیه در دمشق شـنیدم می‌گفت: چون ابو یوسف به حج رفت و بمـدینه درآمـد، دو چیز را از مـذهب ایشـان واگرفت، نخست: اذان گفتن پیش از فجر. دوم: انـدازه صاع. اما آن صاع که عمر در برابر یاران پیغمبر اندازه نهاد و کفاره سوگند خود بداد، پس هشت رطل بود، ولی سـعید بن عاصی* آن را به پنج و یک سوم رطل پائین آورد، و شاعر درباره او گویـد: [سـعید برای گرسـنگی دادن به ما، آمـده است. او صاع را کاست، نیفزود] . ایشان در کشتی‌ها دو گونه صاع دارند با یکی مزد

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۴۰

ملاحان را می‌دهند و با بزرگتر، معامله می‌کنند.

رطـل: در مکه همـان من است که در همه کشورهـای اسـلام شـناخته است جز اینکه ایشـان من را رطل نامنـد. رطل از یثرب تا قرح دویست درم است، رطل یمن بغـدادی است [و در قرح سـیصد است]. عمان نیز من دارنـد ولی در باقی کشور، بغـدادی است. ایشان «بهار» نیز دارند که سیصد رطل است.

پول:

نزد ایشـان گوناگون است. دینار مردم مکه مطوّقه است، که آن و عثّریه هر یک دو سوم مثقال‌انـد، وماننـد درمهای یمن، به شـماره داد و سـتد می‌شونـد، ولی عثّریه مرغوب‌تر است و گـاه تـا یـک درم فرق می‌یابنـد. بهـای دینار عـدن هفت درم است و آن دو سوم «بغوی» است و بوزن است نه به شـمارش. ارزش دینار عمان سـی می‌باشد ولی کشـیده می‌شود [و یک سوم مثقال است و از این رو ثلاثی نامیده می‌شود، گاهی نیز آن را زکاوی می‌خوانند و کشیدنی است].

درم: از درمها که در این سرزمین روا هستند یکی در مکه محمدیه نامیده می‌شود. نزد مردم مکه هر بیست و چهار مزبّقهٔ یک مطوّق ارزش دارد که دو برابر «اختمی» است و در روزهـای شـشم ذی حجه تـا آخرین روزهـای حـج از کار باز می‌مانـد. مردم یمن علویه دارند که ارزش آن در شهرها گوناگون است و در برخی جاها بی ارزش است. هر چهار

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۱۴۱

تای آن یک درم است و وزن آن نزدیک به یک دانق است. ایشان قروض نیز دارند که وقتی گران شود سه تا، به یک دانق می‌شود و گاه به چهار تا هم می‌رسد. مردم عمان تسو نیز دارند. [دینار ایشان دو سوم مثقال است و کشیدنی می‌باشد نه به شمار].

رسم و آئین:

پوشاک در این سـرزمین یک لنگ و یک رو انداز است و جز اندکی پیراهن نپوشـند. در مخا* تنها یک لنگ می‌بندند [من خطیبی را نیز بر منبر چنان دیده بودم] ایشان از روپوش عیب‌جوئی نیز می‌کنند.

مردم در مـاه رمضـان، در میـان نمـاز ختم می‌گیرنـد. ایسـتاده دعا می‌خواننـد و سـپس به رکوع رونـد. من در عـدن برای ایشان نماز تراویح برگزار کردم و چون دعا را پس از سلام خواندم، ایشان در شگفت شدند.

پس [ابو علی] ابن حازم و ابن جابر از من خواهش کردند تا به مسجدهای ایشان رفته نماز آنچنانه بگزارم.

ایشـان بیشتر چراغها را با صـیفه که روغن ماهی است و از مهره می‌آورنـد روشن می‌کننـد. نوره ایشان سـیاه است همچون ما خالقه.

مردم یمن در ساختن درج و چسباندن دفترها از نشاسته استفاده می‌کنند.

فرمانروای عدن مصـحفی به نزد من فرستاد تا آن را ته بندی و جلد کنم، من بنزد عطاران رفته شریس خواستم ایشان آن را نشناختند و مرا بنزد محتسب راهنمائی کردند که بشـناسد، چون از وی پرسـیدم گفت: تو از کجائی؟ گفتم: از فلسـطین. گفت: از شهر خوشی آمده‌ای، اگر سریش به دست این مردم بود آن را می‌خوردند! پس نشاسته بکار ببرا! ایشان زیبائی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۱۴۲

جلد سازی را می‌پسندند و برای آن مزد نیکو می‌دهند، گاهی من برای هر مصحف دو دینار می‌گرفتم.

در عدن، دو روز پیش از رمضان سـر درها را آذین بندند و دنبک می‌زنند و چون رمضان درآید، دوستان دسته دسته شوند و هنگام سحر سـرودخوانان دوره می‌گردنـد، و چون عیـد نزدیک شود از مردم مزد می‌گیرند. در نوروز [کارهای شـگفت‌انگیز دارند] قبّه‌ها برگرفته و با دنبک در پی سرکاران می‌روند و مال بسیار گرد می‌آورند.

در مکه در شب فطر قبه‌ها منصوب می‌دارنـد و بازار را در میان صـفا و مروه آذین بندنـد و تا بامدادان دنبک زنند. صـبحگاه پس از نماز مادران جوان آراسته بادبزن به دست می‌آیند و به دور خانه می‌گردند.

پنج پیش نماز برای تراویح مرتب سازند. اینان هر یک ترویحه را با هفت طواف انجام دهند و مؤذّنان تکبیر و تهلیل گویند و پس از هر نماز متفجّرات هم می‌ترکاننـد، پس پیشـنماز دیگر می‌آیـد. نماز پسین (عشا) را در پایان یک سوم شب می‌گزارند، و چون یک سوم شب بماند کارشان پایان یابد، پس برای خوردن* سحری بر کوه ابو قبیس ندا در دهند.

بهتر از رفتار اهل مکه در حج دیـده نشده است. ایشان از یک دیگر نیابت کنند همچنانکه از یک عراقی. [اذان شام را پیش از ثلث شب نمی‌گوینـد، سپس نماز تراویـح گزارنـد و مؤذنان تهلیل و تکبیر می‌گویند و شـمعها را هنگام طواف خانه روشن گیرند. ایشان روز عاشورا را عید کرده هنگام نمازها آتش بازی کنند].

آب: آبهای این سرزمین گوناگون است. آب عدن و کاریز مکه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۴۳

و آب زبید و یثرب سبک است. آب غلافقه کشنده است. آب قرح و ینبع بد است، باقی آبها نزدیک به هم هستند. من بسال ۵۶ به حج رفته بودم آب زمزم را سنگین دیـدم سپس به سال ۶۷ دوبـاره به حـج رفتم و آب آن را گوارا یـافتم. بیشـتر آبهـا در کرانه‌ها گوارایند.

اگر کسـی گویـد: سبکی و سـنگینی آب‌هـا را از چه راه تعیین می‌کنی؟ گـویم: از چهـار راه. نخست: هر آب که زودتر سرد شـود سبک‌تر است، من آبی سردشونده‌تر از آب تیمـا و اریحـا ندیـدم، اینها سبکترین آب کشورهای اسلامند. من این راه را به وسیله آزمایش بسیار دریافتم.

دوم: آب سبک دیرتر بـه عرق تبـدیل شـود، هر کس آب سـنگین بنوشـد زودتر می‌شاشـد. سـوم: آب سبک اشـتها به خـوراک را می‌افزایـد و غـذا را هضم می‌کنـد. چهـارم: اگر خواستی آب شـهر را بشناسـی به نزد بزازان و عطـاران برو و روی مردم را بنگر! اگر شاداب باشـند آب ایشان بانـدازه خرمی ایشان سبک است، و اگر آنها را مانند روی مردگان یافتی و سرشان افکنده دیدی، زود از آن شـهر برون شو! زیانبخش‌ها: در مکه بادمجان بیمار می‌کنـد، در مـدینه تره‌ای هست که عرق مدینی را سبب می‌شود [ماهی‌های قرس (قرش) نیز بد است].

معدن‌ها: لولو در هجر است و نزدیک اوال و جزیره خارک از راه غواصی بدست آید و در یتم در اینجا است برای این کار غواصان را مزد دهند تا فرو شوند و صدف‌هائی که لولو در میان دارند بیرون آورند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۴۴

بزرگترین دشمن اینان نوعی ماهی است که بر چشمان ایشان حمله می‌کند.

ولی سود این کار روشن است هر کس عقیق بخواهد، یک پارچه زمین در صنعا می‌خرد و با کندوکاوش ممکن است سنگی بیابد و ممکن است هم چیزی دست‌گیرش نشود. میـان ینبع و مروه، کانهای زر نیز هست. عنبر در کرانه دریا یافت می‌شود از عـدن تا* مخا [مندم] و بسوی زیْلع. هر کس چیزی کم یا بسیار از آن بیابد باید آن را نزد نماینده سلطان ببرد و باو بدهد و قسمتی از آن را بگیرد یـا دینـاری [یـا خلعتی] و این جز در هنگـام وزش بـاد آئب [آئب] رخ ندهـد، و من ندانسـتم که عنبر چیست! و دم الاخوین روبروی جحفه یافت شود.

پیوندها: میان درزیگران در مکه که شـیعه‌اند و قصابان که سنّی هستند دشمنی هست. در عدن نیز میان حماحمی‌ها و میان ملاحی‌ها دشمنی و جنگ هست. در ینبع نیز میان سنّیان و شیعیان، در زبید میان بجه‌ها و حبشی‌ها و نوبی‌ها شگفتیها رخ می‌دهد، میان جزّاران و اعراب نیز در یمامه کار بجائی رسیده که جامع را میان این دو گروه تقسیم کرده به بیگانگان نیز می‌گویند: با هر کدام می‌خواهی باش! و گر نه بیرون شو!

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۴۵

دیدنی‌ها:

مکه: زادگـاه پیغمبر در نـاحیه محاملی‌ها، دار الاربعین در ناحیه بزازان، خانه خـدیجه پشت عطاران، غار ثور در یک فرسـنگی پائین

مکه، حراء در سوی منـا، غـاری دیگر، در پشت ابو قبیس، کوه قعیقعان روبروی ابو قبیس، در خود حرم قبر میمونه، در راه جـدّه، در ثنّیه، قبر فضیل و سفیان بن عیینه و وهیب بن ورد است. میان دو مسجد نیز چند زیارتگاه از پیغمبر و علی دیده می‌شود: مسجد شجره در ذی حلیفه، یک درخت در قبا، حجر فاطمه.

احقاف: قبر هود در آنجا است. در کنار دریا نیز جائی است که دود از آن بر می‌آید.

عدن: کوهی در دریا دارد، در پشت* شهر نیز مسجد ابان است [نارجیل نیز روبروی عدن می‌باشد].

مخلاف معاذ: در پشت مخا مسجد بئر معطله است.

مخلاف بون: قصر مشید در آنجا است.

مخلاف مرمل: از مخلاف صـنعا، در آن جایگاه آتشـی هست که بیرون آمد و جنت مقسـمین را بسوخت . چاه عثمان نیز در سر راه شام به آنجا است.

عرج: نزدیک آن کوهی است که گویند جبرئیل، برای پیامبر در شب هجرت راهی از آنجا به سوی مدینه باز نمود.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۴۶

مروه: میان اینجا و حوراء آتشی در افتاد، که چیزها در آن مانند ذغال می‌سوخت.

حجر: خانه‌های مردم ثروتمند در اینجا شـگفت‌انگیز است. سـر درهای خود را نقاشی و آذین بندی کرده‌اند [جائی که شتر صالح از سنگ بیرون آمد در اینجا است].

طاغیه : شهری ویران است در پشت چادرهای أم معبد.

سروات: دژهایش شگفت‌انگیز است.

کمران: جزیره‌ایست در دریا و شهری در آنجا هست. آبی شیرین بنام عقل دارد. زندانهای شاه یمن در آنجا است.

اخلاق مردم: مردم مکه جفا پیشه‌اند، مردم یمن بی‌نزاکت هستند.

مردم عمان کم فروش و زبان‌آور و گنه‌کارند. زنا در عدن آشکار است.

مردم أحقاف ناصبی و گنگ هستند حجاز سرزمینی قحط زده و فقیر است.

قبیله‌ها: از سـروات آغاز و به سوی شام کشـیده شده‌اند. پس سرزمین أغرّ بن هیثم و دیار یعلی بن أبی یعلی تا سُرْدد و دیار عنز وائل در بنی غزیّه و سـپس دیار جرش و عثْل و جلاجل * و دیار شـقره است، که خثعم در آنجایند، و در دیار حارث شهریست که ذنوب خوانده می‌شود و بندر آن شری نامیده می‌شود، سپس در خاك شاکر و عامر و در بجیله و در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۴۷

فهم سـپس بنی عاصم و عدوان سـپس بنی سـلول سـپس مطار است که در آن معدن برم هست، سپس سرزمین برمه است که در آن ابرقه و حصن مهیا است تا به فلج می‌رسد.

دولت: حکومت این سـرزمینها پراکنده است، اقتصاد حجاز همیشه وابسته به مصر بوده است. یمن از آن آل زیاد بوده که اصلشان از همدان است. ابن طرف عثّر را دارد. صـنعا نیز فرمانروائی دارد، ولی ابن زیاد برایش وجوهی می‌فرستد تا خطبه بنام او باشد، و گاهی عـدن از دسـت ایشـان بیرون می‌رود. آل قحطـان در کوهسـتانند، ایشـان کهن‌ترین شاهـان یمن هسـتند. علویـان بر صـعده حکـومت می‌کننـد [و امیر المؤمنین خوانـده می‌شونـد و لقبهای داعی و ناصـر و هادی دارنـد] و برای آل زیاد خطبه می‌خواننـد [و چه بسا همه پادشدگان بنام آل زیاد خطبه کنند. و گاه عدن از دست ایشان بیرون ماند] ایشان دادگرترین مردمند.

عمان از آن دیلمیان است. هجر به دست قرمطیان است. أحقاف فرمانروائی از خود دارند.

مالیات و گمرک: در جدّه از هر بار گندم نیم دینار می‌ستانند، از هر خرجین بار، یک کیل بر می‌دارند و از هر سبد پوشاک شطوی

سه دینار، از هر سبد دبیقی دو دینار، هر بار پشم دو دینار. در عثّر از هر بار یک دینار، و از یک سلّه زعفران یک دینار، و همچنین از هر سر برده.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۴۸

این در هنگام بیرون بردن است. و همچنین است در سرّین برای هر رهگذر، و نیز در کمران. در عدن کالاها را با ارز زکاوی قیمت‌گذاری می‌کنند و عشر آن را با أرز عثّری می‌ستانند . آنچه از این راه به خزینه سلطان می‌رسد، به یک سوم دارائی بازرگانان* تخمین زده‌اند. بازرسی برای گمرک در شهرهای بندری ساده است مگر در غلافقه. راهداری‌های خشکی، از قلود جدّه در قرین و بطن مر نیم دینار نیم دینار است، بر دروازه زبید برای بار مشک یک دینار، و بزازی نیم دینار و دیگر راهداری‌ها [که در یمن و جزیره بسیار است]. یک درم علوی داده می‌شود.

حاکم صعده از مردم مالیات نمی‌گیرد بلکه یک عشر یک چهارم را از بازرگانان می‌ستاند. این جزیره عشری است. در عمان از هر نخل یک درم می‌ستانند. در کتاب خردادبه دیدم که خراج یمن ششصد هزار دینار است، ولی نفهمیدم کدام [خراج] را می‌خواهد و آن را در کتاب خراج نیافتم. ولی معروفست که جزیرة العرب عشری می‌باشد.

یمن در گذشته به سه بخش تقسیم شده بود. یک والی بر جند و مخالیف آن حکومت داشت، دیگری بر صنعا و مخلاف‌هایش، سوم بر حضرموت و مخلافهایش.

قدامهٔ بن جعفر کاتب می‌گوید: بازده حرمین (مکه و مدینه) یکصد هزار دینار، یمن ششصد هزار دینار، یمامه و بحرین پانصد و ده هزار

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۴۹

دینار، عمان سیصد هزار دینار است مردم این سرزمین ریز اندام و قانع‌اند، کم خوراک و سبک پوشند.

خداوند ایشان را به بهترین میوه درخت بزرگوار خرما گرامی داشته است. ابو عبد اللّه محمد بن احمد در قصبه ارّجان به من گفت: قاضی حسن بن عبد الرحمن بن خلاد از موسی بن* حسین از شیبان بن فرّوخ از مسرور بن سفیان تمیمی از اوزاعی از عروة بن رویم از علی بن ابی طالب روایت کرد که: پیغمبر گفت: عمه خودتان نخل را گرامی دارید، چه او از همان گل آفریده شد که آدم از آن بود. هیچ درخت جز آن گشنی ندارد!. به زائو رطب بخورانید! و اگر نبود، پس هر خرما! تا پایان حدیث.

فاصله‌ها:

چند اصطلاح: بدانکه، واو برای جمع [و پیوند] است، ثم سپس برای ترتیب [و دنبال نهادن] است، أو یا، برای شک میان دو چیز است.

پس، هر گاه بگویم: تا فلان و فلان، این دو در یک فاصله خواهند بود، مانند: خلیص و امج و مزینان و بهمن‌آباذ. و هر گاه بگویم: سپس مقصود دنبال نهادن چیزی پس دیگری است، چنانکه گفته‌ام: تا بطن مر سپس تا عسفان تا غزه سپس تا رفح و هر گاه بگویم: نا، پس باز گشته‌ام بدانچه بیش از آن است. چنانکه از رمله به ایلیا یا به عسقلان، از شیراز

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۵۰

به جویم، یا به صاهه (چاهک).

مرحله: من در اینجا آن را شش تا هفت فرسنگ فرض کرده‌ام.

پس اگر بیشتر بود. بر بالای ها دو نقطه نهادم ، و هر گاه از ده فرسنگ نیز بیش بود، دو نقطه به زیر لام نهادم، و اگر از شش فرسنگ کمتر باشد، یک نقطه بر بالای ها می‌نهم. (اینک فاصله‌ها):

اگر از مکه آغاز کنیم، تا بطن مر یک مرحله است، سپس تا عسفان یک مرحله سپس تا خلیص و امج یک مرحله سپس تا خیم [قدید] یک مرحله سپس تا جحفه یک مرحله سپس تا أبواء یک مرحله سپس تا سقیا بنی غفار یک مرحله سپس تا عرج یک مرحله سپس تا روحا یک مرحله سپس تا رویثهٔ یک مرحله سپس تا یثرب یک مرحله است.

و نیز از مکه به یلملم یک مرحله، سپس تا قرن یک مرحله سپس تا سرّین یک مرحله است.

و نیز از مکه گرفته تا بستان بنی عامر یک مرحله، سپس تا ذات عرق یک مرحله، سپس تا غمرهٔ یک مرحله است.

و نیز از مکه تا قرین یک مرحله سپس تا جدّه یک مرحله. و از بطن مر تا جده* نیز یک مرحله است.

[نیز از مکه گرفته تا منا یک فرسنگ سپس تا مزدلفه همانندش، سپس تا عرفه نیز همان اندازه است].

از جحفه به بدر یک مرحله، سپس تا صفرا و معلاهٔ یک مرحله،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۱۵۱

سپس تا روحاء یک مرحله است.

از بدر تا ینبع دو مرحله، سپس تا راس عین یک مرحله، سپس تا معدن یک مرحله، سپس تا مروهٔ دو مرحله است.

از بدر گرفته، تا جار یک مرحله، سپس تا جحفه یا ینبع دو مرحله، دو مرحله است.

از جدّه تا جار یا تا سرین چهار، چهار مرحله است.

از یثرب تا سویدیه یا بطن نخل دو مرحله، دو مرحله است.

از سویدیه تا مروهٔ نیز مانند آن، از بطن نخل تا معدن نقره نیز مانند آنست.

هر گاه جاده مصر را بخواهی، از مروه آغاز کنی که تا سقیا [یزید یک مرحله و سپس تا قرح یک مرحله سپس تا حجر صالح یک مرحله است] سپس تا بدایعقوب سه مرحله سپس تا عونبد یک مرحله است.

و هر گاه شام را بخواهی، از سقیا تا وادی القرا یک مرحله، سپس تا حجر یک مرحله سپس تا تیما سه مرحله است.

[هر گاه از دمشق آغاز کنی تا اذرعات دو مرحله سپس تا عمان همان اندازه سپس تا وبیر دو مرحله، سپس تا محدثهٔ یک مرحله سپس تا نبک همان اندازه، سپس تا ماء همین اندازه سپس تا جربی همین اندازه، سپس تا عرفجا یک مرحله، سپس تا مخری یک مرحله، سپس تا تیما سه مرحله، سپس تا حجر صالح همان اندازه است].

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۱۵۲

هر گاه مکه را از جاده کوفه خواسته باشی، از زباله که پر آب و آباد است تا شقوق بیست و یک میل، سپس تا بطان ۲۹ [۲۷] میل، سپس تا ثعلبیه ۲۹ میل که در یک سوم راه است و آباد و دارای آب انبارها و چاه‌های گوارا است. سپس تا خزیمیّه سی و دو میل،* سپس تا أجفر بیست و چهار میل، سپس تا فید سی و شش میل است. و این شهری است با دو دژ آباد پر آب، سپس تا توز که در نیمه راه می‌باشد سی و یک میل است، سپس تا سمیرا بیست میل است که برکه‌ها با آب فراوان و گوارا [و بد] و کشتزارها دارد. سپس تا حاجر سی و سه میل، سپس تا معدن النّقره سی و چهار میل است که جائی بد است، یک دژ و اندک آب دارد. سپس تا مغیثه سی و سه میل، سپس تا ربذه [گور گاه ابو ذر] بیست و چهار میل است که ویرانه‌ای تلخ آب است، سپس تا معدن بنی سلیم بیست و چهار میل، سپس تا سلیله بیست و شش میل، سپس تا عمق بیست و یک میل است و اینجا چاه‌هائی [گشاد و] شگفت‌انگیز ولی کم آب دارد، سپس تا افیعیه سی و دو میل، سپس تا مسلح سی و چهار میل

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۱۵۳

است که دارای برکه‌ها و آب فراوانست، سپس تا غمره که پر آب است هجده میل می‌باشد.

[من منزلها را از کوفه تا زباله و راه شام در بادیه عرب را، بانباج که دژ بنی عامر است و قنات آبی هم دارد یاد خواهم کرد].

اگر از بصره آغاز کنیم* تا حفیر هجده میل، سپس تا رحیل بیست و هشت میل، سپس تا شجی بیست و هفت میل، سپس تا حفر ابو موسی ۲۶: سپس تا ماویه ۳۲، سپس تا ذات عشر ۲۹، سپس تا ینسوعه ۲۳، سپس تا سمّینه ۲۹، سپس تا قریتین ۲۲، سپس تا نباج ۲۳، سپس تا عوسجه ۲۹، سپس تا رامه ... سپس تا امّره ۲۷، سپس تا طخفه ۲۶، سپس تا ضریّه ۱۸، سپس تا جدیله ۳۲، سپس تا فلجه ۳۵، سپس تا دثینه ۲۶، سپس تا قبا ۲۷، سپس تا شبیکه ۲۷، سپس تا وجره ۴۰، سپس تا ذات عرق ۲۷ میل است که همه آن هفتصد میل می‌شود.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۵۴

جاده باختری: از ویله تا شرف* ذو النمل یک مرحله، سپس تا مدین یک مرحله، سپس تا اعرا یک مرحله، سپس تا منزل یک مرحله، سپس تا کلایه یک مرحله، سپس تا شغب یک مرحله، سپس تا بدا یک مرحله، سپس به سرحتین ، سپس به بیضا، سپس به وادی القرا می‌رود.

راهی که امروز آمد و شد می‌شود از شرف ذو النمل به صلا و نبک و ضبّه و عونید و رحمه و منخوس و بحیره و أحسا و عشیره و جار و بدر می‌رسد.

و اگر از عمان بخواهی بدانجا شوی از صحار آغاز کن، پس به نزوه و سپس به عجله در ۳۰ میلی، سپس به عضوه که دژی است در ۲۴ میلی، سپس به بئر السلاح در ۳۰ میلی، سپس به مکه در ۲۱ روز [میل] می‌رسی، و آن چهار نقطه آب دارد و هشت [مرحله] در شن‌زار است.

اگر خواستی از هجر به مکه شوی، از أحسا آغاز کن تا ... هر کس از صنعا بیاید، بایستی به ریده در یک مرحله، سپس

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۵۵

به اثافت پس به خیوان پس به اعمشیّه پس به صعده پس به غرفه پس به مهجره پس به شروراح پس به ثجّه پس به کثبه پس به ینبم در هشت میلی جرش پس به بنات جرم یک مرحله است، سپس به جسداء سپس* به بیشه سپس به تباله سپس به رنیه سپس به کدی سپس به صغر سپس به تربه سپس به فتق سپس به جدد سپس به غمره است، و راه مستقیم آن بر طائف می‌گذرد، که من آن را نپیموده‌ام.

از مکه به طائف دو راه هست: از بئر ابن مرتفع در یک مرحله‌ای به قرن یک مرحله است، سپس با یک مرحله به طائف می‌رسد. راه دوم از عرفات با دو مرحله کوهستانی است.

کسی که از ویله بیاید که راه همه حاجیان مغرب است، چند راه خواهد داشت، راه ساحل: از ویله به شرف البعل یک مرحله، پس به صلا یک مرحله، پس به نبک یک مرحله، پس به ضبه یک مرحله، پس به عونید

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۵۶

یک مرحله، پس به رحبه یک مرحله، پس به منخوس یک مرحله، پس به بحیره یک مرحله، پس به أحسا یک مرحله ... پس به أعراء یک مرحله، پس به کلایه یک مرحله، پس به شغب یک مرحله، پس به بدا یک مرحله، پس به سرحتین یک مرحله، پس به بیضا یک مرحله، پس به قرح یک مرحله، پس به سقیا یزید یک مرحله است.

مرحله‌های راه یمن را بدرستی خوره‌های دیگر بخاطر ندارم، پس هر چه می‌دانم یاد می‌کنم و هر چه شنیده‌ام کوتاه می‌گویم: از صنعا به صداء ۴۲ فرسنگ است، از صنعا به حضرموت ۷۴ فرسنگ باشد، از صنعا به ذمار ۱۶ فرسنگ است، سپس تا نسفان و کحلان یک مرحله است، سپس تا حجر و بدر ۲۰ فرسنگ، سپس تا* عدن ۲۴ فرسنگ از ذمار تا یحصب یک مرحله، سپس تا سحول یک مرحله، سپس تا ثجّه همان اندازه، سپس تا جند همان اندازه. و از صنعا به جند ۴۸ فرسنگ است.

و از صنعا به عرف یک مرحله، سپس تا ألهان ۱۰ فرسنگ، سپس تا جبلان ۱۴ فرسنگ، سپس تا زبید ۱۲ است. و از صنعا تا شبام

یک مرحله، و از صناء تا عثّر ۱۰ مرحله، و از عدن تا أبین ۳ فرسنگ است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۵۷

۲- سرزمین عراق

اشاره

سرزمین خوش‌زبانان و زادگاه دانشمندان [و حکیمان]، خوش آب و هوا و شگفت‌انگیز، برگزیده خلیفگان، پرورانده ابو حنیفه فقیه فقیهان، و سفیان بزرگ قاریان است. ابو عبیده، فراء، ابو عمرو صاحب قرائت، حمزه، کسائی، و هر فقیه و قاری، و ادیب و ثروتمند، و حکیم و خردمند و زاهد و نجیب و ظریف و صاحب دل از آنجا برخاسته است. زادگاه ابراهیم خلیل است، بیشتر یاران بزرگوار بدانجا رهسپار شدند. مگر نه بصره در آنجا است که با یک دنیا برابر است، و بغدادش ستوده جهانیان، و کوفه بزرگ و سامرا در آنست، نهرش بی گمان از بهشت است، خرمای بصره فراموش شدنی نیست، خوشی‌هایش بی شمار، دریای چین (خلیج فارس) بر سر آن است، بادیه چنانکه می‌بینی پهلوی آنست که فرات نزدیک آن جاریست. ولی جایگاه ستیز و گرانی است و هر روزش پست‌تر از پیش، و از ستم مالیات در رنج، با میوه اندک و فحشای بسیار و هزینه سنگین. و این نقشه آنجا است*.

فهرست شهرها:

من عراق را به شش خوره و ناحیت بخش کرده‌ام. در گذشته خوره‌ها جز این بودند که اکنون هستند مگر حلوان، ولی من همواره از آنچه مردم امروز بر آنند پیروی کرده‌ام و خوره و قصبه‌های کهن را شهر بشمار آورده‌ام. نام آن خوره‌ها با قصبه آنها یکی است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۵۸

نخستین خوره از سمت بادیه عرب کوفه است، سپس بصره، واسط، بغداد، حلوان، سپس سامرا است.

شهرهای کوفه: حمام ابن عمر ، جامعین ، سورا ، نیل، قادسیه، عین تمر هستند.

شهرهای بصره: ابله، شق عثمان، زبان ، بدران، بیان، نهر ملک، دبّا، نهر الأمیر، ابو خصیب ، سلیمانان، عبّادان (آبادان) مطوّعه، قندل ، مفتح، جعفریه است.

شهرهای واسط: فم الصلح، در مکان، قراقبه، سیاده، باذبین [فاذبین]، سکر، طیب، قرقوب، قریهٔ الرمل، نهر تیری، لهبان، بسامیّه ، اودسه است.

شهرهای بغداد: نهروان، بردان، کاره، دسکره، طراستان *

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۵۹

هارونیه، جلولاء باجسری، باقبه [باعقوبا، بعقوبا]، اسکاف، بوهرز، کلواذی، درزیجان ، مداین، گیل [گال]، سیب، دیر العاقول، نعمانیه، جرجرایا، جبّل، نهر سابس، عبرتا، بابل، عبدسی ، قصر هبیره.

شهرهای حلوان: خانقین، زبوجان، شلاشان ، جامد، حرّ، سیروان، بندنیجان است.

شهرهای سامرا: کرخ، عکبرا، دور، جامعین، بت، راذانان، قصر جصّ، جوی، ایوانا، بریقا ، سندیه، راقفروبه، دممّا، أنبار، هیت، تکریت، سنّ.

اگر کسی بگوید: چرا بابل را در میان شهرها شمردی و حال آنکه همه این سرزمین در گذشته بدان منسوب می‌شده است. نبینی که جیهانی هنگامی که به بیان این نواحی می‌پردازد آنها را سرزمین بابل می‌نامد؟

وهب [بن منبه] نیز در آغاز چنین کرده بود و همچنین جز ایشان از دانشمندان.

به او می‌گوئیم: این پرسش و مانندش را چنین پاسخ دهیم که: ما نگارش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۶۰

خویش را مانند دین و ایمان بر متعارف نهاده‌ایم. نبینی اگر کسی سوگند خورد که: کلّه نخورم* پس چیزی از سر گوسفند یا گاو خورد، سوگند شکن باشد. آری ابو یوسف و محمد گویند: شکننده نبود. من از پیران بزرگم شنیدم که می‌گفتند: این فتواها اختلاف بشمار نیاید. زیرا که به روزگار ابو حنیفه کلّه خرید و فروش و خورده می‌شد، ولی این عادت در زمان آن دو تن از میان رفته بود.

ما سراسر جهان اسلام را گشتیم و نشنیدیم کسی این سرزمین را جز عراق بنامد، بسیاری از مردم نمی‌دانند بابل در کجا هست [اگر کسی بگوید: نباید این جا را با مسأله کلّه قیاس کنیم، نبینی پیشوای روزگار ابو بکر بن فضل گفته است: اگر سوگندخورنده از مردم ری و گرگان باشد و سر گاو خورد سوگند شکسته باشد، و اگر اهل کوفه یا بخارا باشد نشکسته باشد! خواهیم گفت که این نیز تأیید سخن ما است، زیرا که کسی این سرزمین را امروز بابل ننامد].

نبینی چون عمر از ابو بکر درخواست کرد لشکر برای اینجا بفرستد، ابو بکر پاسخ داد هر گاه خدا یک وجب از خاک سرزمین مقدس را بدستم بگشاید آن را بیش از یک روستا از عراق می‌پسندم و نگفت:

از بابل. اگر بگویند: اینکه خدا می‌گوید: بر دو ملک ببابل فرستادیم خود نشانه شهرت این نام است. گوئیم: ولی دانسته نیست که از بابل در قرآن نام شهر یا سرزمین خواسته شده است. نام شهر بودن آن مورد اتفاق نظر است و در شهرت سرزمین خلاف هست. اگر کسی مدعی چنین

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۶۱

شهرت است باید دلیل بیاورد!

گزارش گسترده‌تر

اشاره

کوفه: قصبه‌ایست بزرگ، سبک، خوش ساختمان، با بازارهائی بزرگ، پر برکت و جامع مرافق است. سعد بن ابی وقاص به روزگار عمر آن را مرکز کرد. هر شن که با ریگ آمیخته بود کوفه است، نبینی زمینش چنین است؟. شهر باستانی آن جا حیره است که ویران گشته است. نخستین تن از صحابه که در آن فرود آمد علی بن ابی طالب بود، سپس عبد اللّه مسعود و أبو درداء و دیگران پیاپی آمدند. مسجد جامع در مشرق شهر است با ستونهای* بلند از سنگهای سوار شده. دلگشا و زیبا است، رود فرات در سمت بغدادی (مشرق) آنست. چاه‌های گوارا دارد. پیرامن آن نخلستان و باغ است حوضها و جویها دارد. محله کناسه سمت بادیه (مغرب) آنست. پیشتر همانند بغداد بود و اکنون ویران شده است.

قادسیه: شهریست بر لب بادیه، روزهای حج آباد است که همه چیز بدانجا ببرند. دو دروازه و سوری از گل دارد. جویی از فرات تا حوضی که دم دروازه بغداد (شرقی) ساخته‌اند، کشیده شده. چشمه‌های گوارا و آبی دیگر نیز دارد که آن را در روزهای حج تا دم دروازه بادیه (غربی) می‌کشند. یک بازار دارد که مسجد جامع در آنست.

سورا: شهریست پر از میوه و انگور، با جمعیت. شهرهای دیگر نیز با جمعیت و کوچکند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۶۲

بصره: قصبه‌ای ثروتمند است، مسلمانان آن را بروزگار عمر ساختند. او به فرماندارش نوشت: شهری برای مسلمانان در میان فارس و عربستان، در مرز عراق، لب دریای چین بساز! پس چون بر جای بصره هماهنگ شدند، عربها در آن فرود آمدند، نبینی که امروز هم ناحیه‌ها جدا دارد؟ سپس عتبه پسر غزوان آن را مرکز ساخت. مانند طیلسانی است.

از دجله دو نهر بسوی آن کشیده‌اند: نهر ابلّه و نهر معقل و چون جمع شوند بصره را سیراب کنند. شاخه‌هائی نیز بسوی آبادان و ناحیت مدار دارد. درازای شهر کنار نهر است، و خانه‌ها در سمت بیابان ساخته شده است. شهر در این سمت یک دروازه دارد. از این دروازه تا کنار نهر نزدیک به سه میل است. سه مسجد جامع دارد، یکی از آنها دلگشا و بزرگ و آباد در بازار است و با ستونهای سفید شده. در عراق مانند ندارد، دیگری در سمت دروازه بادیه است و این کهن‌تر است. سومین مسجد جامع در آن سوی شهر است. شهر دارای سه بازار است: قطع الکلا در کنار نهر، بازار بزرگ، باب الجامع، همه این بازارها زیبایند. من این شهر را، از نرمش و بسیاری نیکوکارانش بیش از بغداد می‌پسندم.

هنگامی در مجلس گروهی از فقیهان و پیران بغداد [نزد ابو جعفر زمام] درباره بغداد و بصره گفتگو بود که* اگر ساختمانهای بغداد گردآورده شود و ویرانه‌ها را جدا کنند، از بصره بزرگتر نخواهد بود. سمت بیابانی بصره ویران شده است.

نام بصره بمعنی سنگ سیاه است، سنگهائی که کشتی‌ها را از یمن بدانها سنگین می‌کردند و در اینجا تخلیه کرده بار می‌گرفتند. و برخی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۶۳

گویند نه چنانست بلکه سنگ سست و سفید رنگ است. قطرب گوید:

زمین سخت باشد.

گرمابه‌های شهر خوب است، ماهی و خرمای نیکو و پر گوشت، سبزی، پنبه، شیر، دانش و بازرگانی دارد، ولی کم آب، بد هوا، گندیده و پر آشوب است.

ابلّه: بر دجله دم دهانه نهر بصره، در سمت شمال است. مسجد جامع در بالای شهر، آباد و بزرگ است، جمع و جورتر و مرفّه‌تر از بصره است.

شق عثمان: برابر آن در سمت جنوب. مسجد جامع در آخر شهر و زیبا می‌باشد. دیگر شهرها نیز در کرانه نهرهای دو طرف دجله‌اند در خاور و باختر، جنوب و شمال، همگی فراخ و مهم هستند.

آبادان : شهری در کرانه جزیره‌ایست که میان دو نهر دجله عراق و نهر خوزستان قرار دارد. پس از آن نه شهر و نه دیه هست و همه دریا است. کاروانسرا و عابدان و نیکوکاران دارد. بیشتر مردم حصیر بافند ولی آب کم است و در محاصره دریا می‌باشد. [پیغمبر گرامی گفته است:

هر کس از شما آبادان را دید در آن رباط بندد، زیرا که این شهر مشتی گل از بیت المقدس است، طوفان نوح آن را بدانجا انداخته، روز قیامت بجایش باز خواهد گشت. شهر جعفریه در طرف بادیه است که به دست قرامطه افتاده است].

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۶۴

واسط:

قصبه‌ایست بزرگ با دو مسجد جامع در دو کرانه (دجله) با پلی که در میان آنها می‌باشد. جامع حجاج و گنبد آن در کرانه غربی، در سمت بازارها، دور از شهر مسجدی آباد به قرائت است که حجاج نقشه آن را ریخت. نام واسط از آنست که در میان قصبه‌های عراق و اهواز می‌باشد. خوش آب و هوا و ملایم است. حومه‌ای گسترده و بازارهای خوب دارد. در دو سر پل دو بند نهاده‌اند که

کشتی‌ها از [زیر] آن جا می گذرند. مردمی* خوش زبان [فقیهان و قاریان و بازرگانان و ثروتمندان] دارد.

دیگر شهرهایش کوچک و وامانده هستند، آبادترین آنها طیب و قرقوب ولی ناحیتش خوب است.

صلیق: [ناحیتش بطایح است که جائی شگفت، دارای چند شهر است و بزرگترین آنها شهرک صلیق است] که بر دریاچه‌ای بدرازای چهل فرسنگ است، و دیه‌هایش تا حومه کوفه می‌رسد. گرمایش سخت، پشه‌اش کشنده، زندگی تنگ، خوراک مردمش ماهی، آبشان تلخ، شبشان رنج آور خردشان سست، زبانشان بد، نمکشان اندك، رنجشان بسیار، ولی مرکز آرد است، سلطانی نرم خو، آب فراوان، ماهی بسیار دارد، نامش در عراق مشهور، و مردمش در جنگ صبور، و در نهرنوردی ماهرند، نهری به زیبائی نهر ابلّه دارد.

پس از این شهر در بزرگی جامده است و هر دو در ناحیتی از دجله‌اند، و دیگر شهرها از این دو کمتر هستند.

این بطایح دریاچه‌ها و مردابها و کشتزارها و شکارگاه‌هائی است

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۶۵

که برای عراق سود فراوان دارند.

بغداد:

مرکز اسلام است و مدینهٔ السلام در آنجا است. با همه ویژگی‌ها، ظرافت، ذوق، بذله گوئی، دانش دقیق و هوای لطیف دارند. همه خوبی و زیبائی، و هر ظرافت در آنجا و هر ماهری از آنجا است. هر دل هوای آن دارد، هر جنگ برای بدست آوردن آن، هر دفاع برای نگاهبانی آن است. مشهورتر از آنست که وصف شود، بهتر و برتر از آنست که ستایش شود. ابو العباس سفّاح آن را بنیاد نهاد و سپس منصور مدینهٔ السلام را در آن بساخت، خلیفگان پس از او بر آن افزودند. هنگام ساختمان مدینهٔ السلام درباره زمستان و تابستان و باران و پشه و هوای آن بررسی کردند، مردانی در آنجا چهار فصل سال را خفتند تا آن را بشناسند، چون با خردمندان رای‌زنی کرد، گفتند: صلاح چنین است که در چهار تسوج دو سوی دجله فرود آیی، در خاور بوق و کلواذی، در باختر قطربّل و بادوریا، تا در نخلستان و نزدیك آب باشی، هر گاه در یك تسوج خشك سالی یا ویرانی رخ دهد، دیگری آن را* جبران کند، و چون تو در «صراة» باشی، آذوقه از فرات بوسیله کشتی و بوسیله کاروانها در خشکی از مصر و شام و بادیه به تو خواهد رسید، محصولات چین نیز از راه دریا و محصولات موصل و روم از راه دجله خواهند رسید. پس تو در میان چند نهر خواهی بود که دشمن جز با کشتی یا از راه پل یا بر دجله و فرات به تو نخواهد رسید. پس شهر را در چهار بخش بساختند: مدینهٔ السلام و بادوریا و رصافه و دار الخلافه امروزی. گرانبهاترین چیز مسلمانان و بهترین شهر ایشان و برتر از آن بود که ما توصیف کردیم، تا آنکه کار

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۶۶

خلیفگان به سستی گرائید و شهر مختل شد، و مردمش بپراکندند. اکنون شهر ویران و مسجد جامع آن در آدینه‌ها آباد و پس از آن مختل است.

آبادترین جای آن بخشهای ربیع و کرخ در کرانه باختری و باب الطاق و دار الامیر در خاور است. ساختمانها و بازار در خاوری بیشتر است، پل نزدیك باب الطاق است و پهلوی غربی آن بیمارستانی است که عضد الدوله ساخت. در هر تسوج که یاد کردیم یك مسجد جامع دارد [کرانه باختر آبادتر از خاور است] روز به روز به پس می‌رود، می‌ترسم روزی، از بسیاری فساد و جهل و فسق و ستم دولت مانند سامره شود.

ابو بکر اسماعیلی در جرجان به من گفت: ابن ناجیه، از ابراهیم ترجمانی، از سیف بن محمد، از عاصم احول، از ابو عثمان نهدی، نقل کرد که با جریر بن عبد اللّه بودم، او پرسید: این نهر چه نام دارد؟ گفتند: دجله است! گفت: پس این نهر دیگر؟ گفتند: دجیل

است، گفت: این نهر سوم؟

گفتند: صراۀ است! گفت: این نخلستان چه نام دارد؟ گفتند: قطرپل است. در این وقت او سوار اسب خود شد که فرار کند، و گفت: پیغمبر را شـنیدم می‌گفت: شهری در میان دجله و دجیل و قطرپل و صراۀ ساخته شود، که گنجینه‌های زمین و جباران زمان را بدانجا آرند، پس خسف شود و مردم در زمین، تندتر از میخ آهنین در زمین سست فرو روند.

نهرکهـای فرات در جنوب و نزدیـک بغـداد به دجله می‌ریزنـد. پس در شـمال دجله تنهـا است. کشتیهـا در شاخه‌های فرات تا کوفه می‌رسند و در دجله تا موصل می‌روند. شمشاطی * در تاریخ خود گوید: هنگامی که منصور

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۶۷

خواست مدینـۀ السـلام را بنیان گـذارد، بزرگترین کسان را در فقه و عدالت و امانت و هندسه دانی که می‌شـناخت احضار کرد، ابو حنیفه نعمان ثابت و حجاج بن أرطاۀ در میان ایشان بودند، کارگران و هنرمندان را نیز از موصل و شام و جبل و دیگر اسـتانها آورده به سال ۱۴۵ دسـتور کندن اساسـگاه‌ها را داد که به سال ۱۴۹ بپایـان رسـید. او پهنـای ته سور را پنجاه ذراع نهاد، و هشت در برایش بگـذارد، چهار کوچک درونی و چهار دروازه برونی، که دروازه‌های بصـره، شام، خراسان، کوفه بودنـد. مسـجد جامع و کاخ را در میان نهاد ولی قبله مسـجد رصافه درست‌تر از آن است. در برخی گنجینه‌های خلیفگان دیدم که منصور برای ساختمان مدینۀ السلام چهار هزار هزار و هشـتصد و سی و سه درم هزینه نهاد. زیرا که مزد هر استاد یک قیراط [نقره] و مزد هر روز کاری [روز جاری] دو حبه می‌بود .

نهروان: شـهری بر دو کرانه رود خـانه است، خـاوری آن آبـادتر و فراخ و زیبـاتر است. در میـان دو سو پلی هست، جـامع در سـمت خاوری [در بازار] است. حاجیان بر این کرانه فرود می‌آیند.

دسکره: شهری کوچک است، بازاری دراز دارد که مسجد جامع در پایان آن سرپوشیده و خفه است.

جلولاء: دورادورش درختستان است و سور ندارد.

خانقین: مانند همان شهرها در راه حلوان است ولی اینها زیبائی شایسته بغداد را ندارند.

صرصر: مانند برخی دیه‌های فلسطین است و نهر از کنارش می‌گذرد. همچنین‌اند دیه‌های نهر الملک و صراۀ [در کنار راه کوفه].

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۶۸

قصر هبیرۀ: شهری بزرگ است با بازارهای خوب. آب ایشان از فرات می‌آید. بافندگان و یهود در آن بسیارند. جامع در بازار است.

بابل: کوچک و دور از راه افتاده. پلی دارد که راه از روی آن می‌گذرد.

دیگر شهرهای اینجا مانند نیل، عبدسی ، کوثا [همه از فرات سیراب می‌شوند] و کوثاربّا شهر [زادگاه] ابراهیم [خلیل الرحمن] بود*. در آنجا چند تپه هست که گویند خاکستر آتش نمرود است.

نزدیک کوثا الطریق آتشگاه مانندی (مناره) هست که در آن گفتگوها هست.

دیر عـاقول: بزرگ و آبـاد است، بر رود دجله سـمت واسـط شـهری از آن مهم‌تر نیست. جـامع آن پر جمعیت و دور از بـازار است، بازارهایش تو در تو است، با شهرهای فلسطین همانند است.

جبّل: در بزرگی پس از آن است، آبادی و جمعیت دارد. جامعش زیبا و در بازار است [بزرگتر از نعمانیه است].

نعمانیۀ: کوچک و جامعش در بازار است.

جرجرایا: در گذشـته بزرگ بوده، امروزه ویران شـده و ساختمانها از هم جدا مانده‌اند. جامع نزدیک کرانه [دجله] و آباد است. آبی دارند که گرد بخشی از شهر می‌چرخد.

این شهرها که یاد کردیم همه در باختر دجله‌اند و دیگر شهرها

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‌١، ص: ١۶٩

كوچكند.

عكبرا: در سمت سامره شهرى بزرگ و آباد مى‌باشد پر ميوه و خوش انگور و ثروتمند است.

مداين: در سمت واسط آباد است، خانه‌ها از آجر، جامع آن در بازار [دور از نهر در باختر است و برابر آن] در خاور اسبانبر، سپس قبر سلمان و ايوان كسرا است. اينهايند شهرهاى بغداد، كه بسيارى ديه‌هاى خراسان از بسيارى از آنها بزرگترند .

سامرا:

در گذشته شهرى بزرگ و پايتخت خليفگان بود. معتصم آن را بنيان نهاد و متوكل پس از او بر آن افزود. آنقدر زيبا شد كه آن را سرور من راى ناميدند، سپس كوتاه شده سرمرى خوانده شد. جامعى بزرگ دارد كه از جامع دمشق برتر شمرده مى‌شد. ديوارهايش با مينا پوشيده و ستونها و فرش آن از رخام است. و مناره‌اى بلند و أمورى متقن دارد.

شهر بزرگ بوده و اكنون ويران شده است، دو ميل و سه ميل راه مى‌روى و ساختمان نبينى. شهر در كرانه شرقى است و در غرب

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‌١، ص: ١٧٠

باغستان است.

كعبه‌اى در آنجا ساخته بود كه طوافش مى‌گشتند، وى يك منا و عرفات نيز برايش نهاده بود و اميران سپاه را كه هواى* حج مى‌داشتند، براى آنكه از وى دور نشوند بدان مى‌فريفت .

پس چون شهر ويران گشت ساغر من راى خوانده شد، سپس كوتاه شده سامرا گفتند .

كرخ: شهريست چسبيده به سامرا و آبادتر از آن، در سمت موصل است روزى از قاضى ابو الحسن قزوينى شنيدم مى‌گفت: بغداد فقيهى جز ابو موسى ضرير بيرون نداده است. من گفتم: پس ابو الحسن كرخى كيست؟ گفت: او از كرخ بغداد نبود بلكه از كرخ سامرا بود .

أنبار: شهرى بزرگست، منصور در آغاز كار بدانجا فرود آمد و خانه‌اش در آنجا بود ولى اكنون اين شهر سبك شده است.

هيت: بزرگ و داراى سور، در كنار فرات، نزديك باديه است.

تكريت: بزرگ و مركز كنجد است، پشم كاران بسيار دارد. نصارا را در آن جا ديرى هست كه زيارتگاه مى‌باشد [و بزرگش دارند].

علْث: شهرى بزرگ است، نهرى از دجله آب را بدان مى‌رساند.

چاه‌هايش كم گود و شيرين است. اين شهر بزرگواران بسيار دارد.

سنّ: شهرى بزرگ بر دجله است، نهر زاب در خاور آنست،

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‌١، ص: ١٧١

جامع آن در بازار است.

ساختمانها از سنگ، نزديك كوه، در مرز اقور است. شهرهاى سامرا مهم‌تر از شهرهاى بغدادند.

حلوان: قصبه‌اى كوچك در كوه و دشت، نزديك كوه است، دور آن را باغها فرا گرفته، انگور و انجير دارد. بازارى كوچك و يك دژ كهن و نهرى كوچك دارد. جامع آن در قهندژ است. هشت كوى دارد: خراسان، باقات، مصلا، يهود، بغداد، پرقليط، يهوديه، ماجكان.

كنيسه يهود در بيرون شهر از گچ و سنگ ساخته شده و گرانقدرش مى‌دارند. بيت المقدس بزرگتر و مجلل‌تر، آبادتر و زيباتر و

دانشمندان و پیرانش بیشتر از آنست. شهرهای این خوره ویرانند و شایسته یاد کردن نباشند*.

دجله: آبی است مادینه لطیف و فقیه پسند است. ابو بکر جصاص دستور می‌داد آشامیدنی وی را از بالای نهر صراهٔ پیش از آنکه فرات بر دجله ریزد، بیاورند. دجله چنانکه خواهیم گفت، از آقور [اثور، اثور] برمی‌خیزد سپس نهرهائی بر آن می‌ریزد، در خوره بغداد نیز چهار شاخه از فرات بر آن می‌ریزد که نهر صراهٔ، نهر عیسی، نهر صرصر، نهر الملك خوانده می‌شوند و از کرانه خاوریش در زیر بغداد، آبهای نهروان بدان می‌پیوندد، و چون از واسط می‌گذرد پهن شده رفت و آمد در آن

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۷۲

دشوار شود، ولی همیشه تا مرز بصره کشتیها در آن، در رفت و آمدند و کارها انجام می‌دهند. مردم بغداد با کشتیها بالا و پائین رفته با سر صدا از آب می‌گذرند. دو سوم خوشی مردم بغداد از این رودخانه است.

فرات آبی است نرینه و سخت، از کشور روم برمی‌خیزد و گرد بخشی از این سرزمین می‌چرخد و پس از شاخه شاخه شدن به کوفه می‌رسد، پس و بسوی باختر واسط سرازیر شده، در مردابی بزرگ که گرداگردش دیه‌های آباد هست پهن می‌شود و از آن نمی‌گذرد. از رقه تا اینجا کشتی رانی نیز می‌شود.

بدان که عراق سرزمین مرفه نیست، آبادی و اهمیت آن بدین دو نهر است و بدانچه در آن دو و در دریای چین که بدان چسبیده بار می‌شود. خوشی هوا ویژه بغداد است که مانند ندارد. آری درباره بصره، آبهایش [نهرها و نخلستانهایش] و برکه‌هایش، مد و جزرش، هر چه بخواهی می‌توانی بگویی.

جزر و مدّ: ابو الحسن مطهر بن محمد در رامهرمز به من گفت:

احمد بن عمر بن زکریا از حسن بن علی بن بحر از ابو شعیب قیسی از اشرس، نقل کرد، که از ابن عباس درباره جزر و مد پرسیدم، گفت: ملکی نگهبان دریا است، پس چون پایش را در آن نهد مد شود، و چون برآرد جزر شود، جزر و مد خود معجزه‌ایست [و نعمت] برای مردم بصره. در هر روز و شب آب دو بار به دیدارشان آید* به نهرها در آید، باغها را سیراب کند، کشتیها را به دیه‌ها ببرد، و چون جزر شود نیز آسیاها را که بر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۷۳

دهانه نهرها نهاده شده به راه انداز. مد [و جزر] تا مرزهای بطایح (مردابها ص ۱۶۴) نیز می‌رسد، و دوره‌ای دارد که با هلال ماه می‌چرخد.

كلیاتی چند از این سرزمین

هوای این سرزمین گوناگون است. بغداد و واسط و آنچه در آن منطقه است رقیق است و زود عوض می‌شود، چه بسا در تابستان گرم سوزان می‌شود ولی بزودی خنك می‌گردد [پس برای خانه‌ها زیر زمین ساخته‌اند]. کوفه عکس آنست [که غلظت هوا و دوامش بیشتر است]. در بصره گرما سخت است ولی چه بسا هوای شمال بوزد و خنك شود.

در اخبار بصره خواندم: زندگی ما در بصره خوشمزه است، اگر هوای شمال بوزد خوش و خرم هستیم و هر گاه جنوبی باشد، ما در آبریز هستیم . هنگامی که هوا جنوبی است مردم در تنگی نفس هستند هر کس بدیگری می‌رسد می‌گوید: می‌بینید در چه حالیم؟ و پاسخ می‌شنود:

به امید گشایش هستیم! گاهی در چنان شبها چیزی شیره مانند، بر مردم می‌بارد. حلوان هوای معتدل دارد. از بطائح به خدا پناه می‌بریم، کسی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۷۴

که تابستان آن را ببیند، در شگفت می‌ماند. ایشان ناچارند در پشه بند بخوابند. پشه‌ای آنجا هست که نیش چون سوزن دارد که خرطوم او است*. شهری پر فقیه است و مانند بغداد و بصره قاریان، ادیبان پیشوایان، شاهان نیز بسیار دارد، اندرزگران نیز در آنجا هستند. یخ را از راه دور می‌آورند. هوا در زمستان سرد است و چه بسا گاهی آب در بصره [و بغداد] یخ بزند. مردم بغداد و کوفه و بصره سیه‌چرده هستند.

در عراق مجوس بسیار است، اهل ذمه آنجا یهود و نصارایند ، مذهبهای بسیار نیز در آن پدید آمده است. در بغداد اکثریت با حنبلی‌ها و شیعه است، دانشمندان بزرگ دو عراق از ایشانند. در آنجا مالکی، اشعری، معتزلی، نجاری، نیز هست. مردم کوفه شیعه‌اند بجز کناسهٔ که سنیانند.

در بصره مجلس‌ها هست و عوام سالمی هستند. ایشان مدعی علم کلام و زهدند، بیشتر اندرزگران از آنانند. ایشان فقه نمی‌خوانند و آنان که بخوانند به فقه مالکی گروند، با اینکه گویند: رئیسشان ابن سالم پیرو فقه ابو حنیفه بوده است. سالم غلام سهل بن عبد اللّه شوشتری بوده است. من ایشان را روزی دار و نیکوکار دیدم، ولی درباره پیشوای خود تندروی می‌کنند.

من با ایشان مدتها آمد و شد کرده، به اسرارشان آگاه شدم و در دلهایشان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۷۵

جا گرفتم، زیرا من آدمی هستم که زاهدان ناسک را هر که باشند دوست می‌دارم. اینان خوش زبان و نویسنده و بلند نظر و کم کشاکش هستند.

بیشتر اهل بصره قدری و شیعه و سپس حنبلی هستند. در بغداد [عراق] غالیان هستند که در دوستی معاویه افراط می‌دارند، و همچنین مشبّهان و بربهاریان [که حدیثهائی منکر در دوستی معاویه دارند] روزی من در مسجد جامع واسط دیدم گروهی گرد مردی را فرا گرفته‌اند، چون نزدیک شدم شنیدم می‌گوید: فلان از فلان روایت کرده که پیغمبر گفت: «خدا به روز قیامت معاویه را بخود نزدیک می‌کند و دست بر سرش می‌کشد و او را همچون یک عروس به مردم نشان می‌دهد» من گفتم: برای چه؟ برای جنگی که با علی کرد؟. خدا معاویه را بیامرزد، أمّا تو گمراه دروغ می‌گوئی! او فریاد زد: بگیرید این رافضی را!! مردم بر سر من ریختند تا یکی از نویسندگان مرا شناخت و ایشان را پراکنده کرد.* بیشتر فقیهان و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۷۶

قاضیان این سرزمین پیرو بو حنیفه‌اند.

مذهب بو حنیفه : روزی من در مسجد ابو محمد سیرافی نشسته بودم، او گفت: تو مردی شامی هستی و مردم آن سامان اهل حدیث و پیرو فقه شافعی هستند، چرا تو بر فقه بو حنیفه می‌روی؟ گفتم: به سه دلیل:

خدا فقیه را استوار دارد!، گفت: چیست آنها؟ گفتم:

نخست: دیدم بو حنیفه بر گفته علی (رض) تکیه می‌کند، و پیغمبر گفته است: که من شهر علمم، علیّش در است. و نیز گفت: قاضی‌ترین یعنی فقیه‌ترین شما علی است! و بر گفته عبد اللّه بن مسعود تکیه می‌دارد، و پیغمبر گفته است: هر چه را ابن ام عبد [ابن مسعود] برای امت من بپسندد، من می‌پسندم! و نیز گفت: او لگنی پر از دانش است! و نیز گفت:

دو ثلث دین خود را از ابن ام عبد فرا گیرید! دانش اهل کوفه نیز تنها أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی ؛ ج ۱ ؛ ص۱۷۶

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۷۷

از این دو تن می‌باشد.

دوم: من او را قدیم‌ترین پیشوایان و نزدیک‌ترین ایشان به یاران، و پرهیزکارترین و عابدترین ایشان یافتم. پیغمبر نیز گفته: است کهن را دریابید! و نیز گفته است: بهترین شما در نسلی هستند که من در آنم، سپس کسانی که پس از آنان آیند. سپس کسانی که

پس از ایشان بیایند، و سپس دروغ رایج گردد. و ابو حنیفه در روزگار راستی و راستان بوده است.

سوم: دیـدم که او در یک مسأله راه درست رفته و دیگران همگی آشکارا نادرست گویند. (سیرافی) گفت: چیست آن؟ گفتم: پیر می‌دانـد که بو حنیفه گرفتن مزد را بر کار تقرّبی جایز نمی‌داند. [یا باید اضافه بر هزینه را باز گرداند] و من انسان‌هائی را دیده‌ام که حجّه می‌خرنـد و دلشـان سـیاه می‌شود، و چون تکرار کننـد دلشـان سـیاه‌تر و پرهیزشان کمتر می‌شود تا آنجا که دو حجه و سه تا را یکجا می‌خرند، و من برکتی در کارشان ندیده‌ام و دارائی بهم نمی‌زنند. و همچنین پیشنمازان و اذان گویان و مانند آنان.

اینان مزدی را که باید از خدا بخواهند از مردم می‌گیرند. پیر گفت:

ای مقدسـی موشـکافی کرده‌ای!. اگر کسـی بگویـد: از ابو حنیفه بـد گوئی نیز شـده است! می‌گویم: بـدانکه: مردم بر سه گونه‌انـد، نخست: آنـان که مردم در سـتایش آنـان متحدنـد، دوم: آنـان که مردم در نکوهش ایشـان یک‌زباننـد، سوم: آنان که برخی آنان را ستوده و برخی نکوهش کننـد و اینان از آن دو بهترند. صـحابه را نیز چنین بدان. سـتودگان: ابن مسـعود و معاذ و زید، نکوهیدگان: عبد اللّه بن ابی و بهترین همه* چهار خلیفه باشند که می‌دانیم «خارجیان» و نادانان شیعه در حق آنان چه [بدها] گویند!

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۷۸

پس هر گاه گروهی نادان ابو حنیفه را نکوهش کنند، مردمان دانشـمند او را می‌ستایند که خدا دل او را چگونه برگشود، تا با قانون گزاری خود مردم را بر آسود، او شکنجه و زندان را بر قاضی شدن برگزید. آری مانند ابو حنیفه هیچگاه دیده نمی‌شود.

قرائتها: همه هفت قرائت در این سـرزمین بکار می‌رود. در گذشته بغداد جای قرائت حمزه، بصره قرائت یعقوب حضرمی بود. روزی من ابو بکر جرتکیّ را در مسجد جامع آنجا دیدم که بدین قرائت پیشنمازی کرده می‌گفت: این قرائت پیران است.

لهجه: لهجه‌ها در عراق گوناگون است. درست‌ترین آنها «کوفی» است زیرا که به بادیه نزدیک و از نبطیان بدوراند، پس از آنجا نیز زیبا ولی نادرست است، بویژه در بغـداد. مردم بطائـح نه زبان درستی دارنـد و نه خردی! بازرگانی: در آنجا بد نیست، مگر نشـنیدی می‌گوینـد: خز بصـره، پارچه‌هـا و طرفه‌هایش؟ آنجا مرکز لولو و گوهر نیز هست. بنـدر دریا و درگاه خشـکی است. کارگاههای را سخت (روسختج) و زنجفر (شنگرف) و زنجار (زنگار) و مرداسنج (مردار سنگ) در آنجا می‌باشد.

خرما و حنّا از آنجا صادر می‌شود، خز و بنفشه و گلاب نیز دارند.

در ابله از کتان پارچه‌ای چون قصب می‌سازنـد. در کوفه دسـتار خز و بنفشه بسـیار خوب [و بی ماننـد] می‌سازنـد. در مدینـهٔ السـلام فرآورده‌های زیبا و أنواع پوشاک أبریشمی و جز آن هست. در آنجا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۷۹

عباداتی زیبا و سامان عالی دارند.

ویژگیها: بنفشه کوفه، آزاد آنجا، محکم بغداد، طرفه‌های دیگرش، معقلی بصـره، أنجیر حلوان، شـیم و بنی واسط در نعمانیه پوشاک و پارچه‌های پشمین عسلی زیبا، و در بغداد لنگ و دستار یگانگی عالی و دستمال‌های قیصری [قصری] و بویبی می‌سازند.

پشم تکریت* و پرده‌های واسط نیز معروفست.

اندازه‌ها: قفیز سی من است، مکوک پنج من، کیلجه دو من و رطل نیم من است.

نقود ایشان کشـیمنی می‌باشد ولی سـنجه ایشان سبک‌تر از خراسانی است. [که در هر صد تا، دو درم بیش‌تر است. فرق سی و شش رطل می‌باشد].

آداب و رسـوم: مردم به آرایش و پوشـیدن طیلسـان عـادت دارنـد، و بیشـتر کفش می‌پوشـند، بزرگ کردن دسـتار و بستن شـروب کمترین چیزیست که طیلسانیـان بـدان کوتـاه آینـد. هنگـامی که نخستین کشتی بـار خرمای تازه به واسط درآیـد، از لب رودخانه تا دکان فروشنده را با فرشها

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸۰

و پرده‌ها آرایش کنند. بر روی جنازه بانوان گنبدی بلند و چشم گیر می‌نهند.

هریسه‌پزها، بالای دکان خود خلوتی فرش کرده با سفره آراسته و نوکر و تشت و ابریق و اشنان دستشوئی آماده دارند، چون مشتری از آنجا به پائین باز گردد یک دانق ازو می‌ستانند.

چون آغاز فصل بنفشه باشد آن را آراسته و در بازارها بگردانند.

بر در مسجدها وضوگاه‌ها (آبریزها) به کریه هست. سخنرانان [که بیشترشان هاشمی نژادند] قبا و بر روی آن کمربند پوشند، أذان را با آهنگ نیامیزند، عادتهای نیکوی دیگر نیز دارند.

آب: آبهای این سرزمین از دجله، فرات، زاب و نهروان است که بدانها کشت کنند. آب در بصره کم است و با کشتی از ابله به آنجا می‌رسانند. آب خود بصره گوارا نیست [و تنها بینوایان آن را می‌نوشند گویند: یک سوم آن آب دریا و یک سوم آب جزر و سه دیگر پلیدی است.

زیرا که چون جزر شود و کرانه نهرها برآید مردم بر آن پلیدی کنند، سپس دوباره مد آید و پلیدیها را بردارد. چون هوای جنوبی بوزد آب گرم شود. در بصره میان* ربعیان شیعی و سعدیان سنّی تعصبهای وحشیانه رخ می‌دهد، روستائیان نیز بدان درآیند. و کمتر شهر است که در آن تعصب بر بیگانه مذهبان یافت نشود.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸۱

دیدنیها: مشهدها در این سرزمین بسیارند. در کوثا ابراهیم بزاده و آتش او نیز در آنجا است.

در کوفه: کارگاه کشتی‌سازی نوح بوده، تنورش نیز در آنجا جوشیده است. آثارات علی (ع) و قبر او در آنست.

در کوفه نیز گور پیغمبریست که گمان می‌کنم یونس باشد.

قبر حسین و کشتنگاهش [در کربلا پشت کاخ ابن هبیره] است.

در بصره: گور طلحه و زبیر و برادر [رضاعی] پیغمبر [و چند تن از صحابه] و حسن بصری و انس بن مالك و عمران بن حصین و سفیان ثوری و مالك بن دینار و عتبه غلام و محمد بن واسع و صالح مرّی و ایوب سختیانی و سهل [بن عبد اللّه] شوشتری و رابعه عدویه و نیز گور ابن سالم دیده می‌شود.

در بصره نیکوکاران و پرهیزکاران و پوشیدگان نیز هستند. نماز ظهر را دیرتر و نماز عصر را زودتر می‌آورند. در جامع می‌مانند تا مردم از اطراف فرا رسند. امام در هر بامداد سخن رانی دارد و دعا می‌کند. گویند این سنّت از ابن عباس رسیده است.

[در بصره چهل و نه گونه خرما هست: ضبّی، حرثی، خیشوم، صحری، سکر، بشکر، طبرزذ، أحمر، أصفر، خستوانی، معقلی، آزاذ، هلیاث، کرامی، قثریه، قریطی، هیروم، بدالی، ریفی، عروسی، باذنجانی، ابراهیمی، زنبوری، یعضوض، برناج، محدر، بیرونی، شویقی، جیشوان [خیشوان] عمری، قرشی، یمامی، برنی، سهریز، حزکان، حابیران،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸۲

اصفر، محکرم، قصب، جنانی، مدحرج، غرانی، شرقی، خوارزمی، فحل، مابوری، بیض البغل، فاوسان. صیحانی را نیز ابو احمد موسائی از مدینه بدانجا آورد. خرمای تازه از بصره جز دو ماه در سال بریده نمی‌شود.

انواع ماهی: ماهی دجله در آنجا بیست و چهار قسم است: شیم، زجر، بنّی، جرّی، شلق، زنجور، بمی، ساح، شائم، کرتک، شلانی (شلابی خ. ل) دبقاه، رماین، بیضاوی، اربیان، براک، برسوح (برستوج) اسبول، جواف (حراق خ. ل) ربلتی (ربیثی) عین، زجر، سحدان (شخذان؟) مارماهی.] در بغداد: گور ابو حنیفه هست که ابو جعفر زمّام صفه‌ای بر آن ساخته است، و قبری دیگر نزدیک آنست پشت بازار یحیی، گور ابو یوسف در قبرستان قریش است، قبر احمد بن حنبل و معروف کرخی و بشر حافی و جز ایشان نیز

در آنست. گور سلمان در مداین است .... در خوی ایشان نرمی هست و خوش‌زبانند. ولی هنگامی که عیاران در بغداد به جنبش در می‌آیند کشتار می‌کنند. و فساد بسیار است* حکومت: این سرزمین پایگاه خلیفگان عباسی بوده، فرمان، همیشه فرمان ایشان می‌بود تا آنکه زبون گشتند و دیلمیان بر آنان چیره شدند، اکنون ایشان را رای نیست و کسی به فرمانشان گوش فرا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸۳

نمی‌دهد.

نخستین فرمانروای ایشان ابو العباس عبد اللّه بن محمد بن علی بن عباس بود که در ۱۳۲ ه با وی دست دادند و به سال ۱۳۶ در انبار درگذشت.

قاضی او یحیی بن سعید انصاری می‌بود. سپس با منصور ابو جعفر عبد اللّه بن محمد بسال ۱۳۶ دست دادند تا در ۱۵۸ درگذشت، و قاضیان او عبید اللّه بن صفوان، و شریک، و حسن بن عماره بودند. پس از او نیز ابو عبد اللّه مهدی بن منصور بسال ۱۵۸ بر تخت نشست و قاضیان او محمد بن عبد اللّه بن علاقه و عافیهٔ بن یزید بودند، او در ۱۶۹ [۱۶۷] درگذشت و بجایش با هادی ابو محمد موسی بن مهدی دست دادند.

و قاضیان او ابو سف و سعید بن عبد الرحمن بودند. او بسال ۱۷۰ درگذشت و رشید ابو جعفر هارون بن مهدی در شب آدینه ۱۴ ع ۱- ۱۷۰ بجایش نشست و قاضیان او حسین بن حسن صوفی و پس از او عون بن عبد اللّه مسعودی و حفص بن غیاث بودند. هارون در طوس بسال ۱۹۳ درگذشت، پس با پسرش محمد امین در ۷ ج ۲- ۱۹۳ دست دادند. پس برادرش مامون بر او قیام کرد و او را کشت، پس در ۱۹۸ با وی دست دادند، و قاضیان او، واقدی، محمد بن عبد الرحمن مخزومی سپس بشر بن ولید و در پایان یحیی بن اکثم بودند.

مامون در طرسوس بسال ۲۱۸ درگذشت، پس با معتصم ابو اسحاق محمد بن* رشید دست داده شد. قاضی او احمد بن ابو دواد بود. معتصم در ۲۲۷ درگذشت، پس با پسرش واثق ابو جعفر هارون دست داده شد که قاضی او نیز همان احمد بن ابو دواد بود. واثق در ۲۳۲ درگذشت، پس با برادرش متوکل ابو فضل جعفر دست داده شد و قاضی او جعفر بن عبد الواحد هاشمی می‌بود.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸۴

وی در ۲۴۷ درگذشت پس با پسرش منتصر ابو جعفر محمد دست داده شد، که قاضی او جعفر بن عبد الواحد بود. پس از مرگ او در ۲۴۸ با پسرش مستعین ابو عباس احمد دست داده شد که قاضیش جعفر بن محمد بن عمار می‌بود. او پس از سه سال و هشت ماه خود را خلع کرد پس با معتز بن متوکل دست داده شد که قاضی او حسن بن محمد بن ابو شوارب بود، و پس از او با معتمد ابو عباس احمد بن متوکل بسال ۲۵۶ دست دادند که قاضیش همان ابن ابو شوارب می‌بود. و پس از مرگ او در ۲۷۹ با پسرش معتضد ابو عباس احمد بن ابو احمد (موفق) دست داده شد که قاضی او اسماعیل بن اسحاق و یوسف بن یعقوب و ابن ابو شوارب بود. وی بسال ۲۸۹ درگذشت و با پسرش مکتفی ابو محمد علی دست داده شد که قاضیانش یوسف بن یعقوب و پسرش محمد بودند.

وی بسال ۲۹۵ درگذشت و با پسرش مقتدر بالله ابو فضل جعفر دست داده شد. قاضیان او محمد بن یوسف بن یعقوب سپس پسرش یوسف و سپس یعقوب ابو عمرو بودند . او بسال ۳۲۰ کشته شد و قاهر یک سال و شش ماه بجای او نشست، سپس راضی هفت سال و ده روز سپس

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸۵

مقتفی سه سال و یازده ماه ، سپس مستکفی بسال ۳۳۳ و قاضی او ابو عبد اللّه بن ابو موسی ضریر بود. او را بسال ۳۳۴ کور کردند و مطیع ابو القاسم فضل را بجایش نشانیدند. همه اینان پسران معتضد بودند.

او تا سال ۳۶۳ بر تخت بود پس خود را خلع و پسرش عبد الکریم ابو بکر طائع را بجای خود نشانید. قاضی او ابو محمد عبید اللّه بن

احمد بن معروف می‌بود. نخستین کس از* دیلمیان که چیره شد ابو الحسن بن بویه، سپس پسرش بختیار سپس عضد الدوله سپس پسرش بل کارزار [ابو کالیجار] سپس پسر بزرگش بو الفوارس می‌بودند.

خراج: بدانکه مساحت این سرزمین سی و شش هزار هزار جریب است. عمر خطاب بر هر جریب گندم چهار درم و بر هر جریب جو دو درم و بر هر جریب نخل هشت درم خراج بندی کرده و بر پانصد هزار جوال مهر زده بوده است . پس برداشت از سواد عراق به یکصد و بیست و هشت هزار هزار درم رسید و زمان عمر عبد العزیز یکصد و بیست و چهار هزار هزار درم بود، ولی حجاج توانست هجده هزار هزار- بی صد هزار- هزار درم برداشت کند. ولی بصره و کوفه عشری

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸۶

هستند. من در کتابی در کتابخانه عضد الدوله خواندم که بهای غوال سواد هشتاد و شش هزار هزار و هفتصد و هشتاد هزار درم است ... خراج دجله هشت هزار هزار و پانصد هزار درم است.

عراق به شصت طسوج بخش شده است: در خوره حلوان پنج تا هست. در شاذقباذ هشت تا، برماسیان سه تا، بهقباذ بالا شش تا، بهقباذ میانه چهار تا، اردشیر بابکان پنج تا، شاذ شاپور چهار تا، شاذ بهمن چهار تا، استان عال چهار تا، بهقباذ پائین پنج تا، شاذ هرمز هفت تا، نهروان پنج تا دارد.

مالیات: بسیار سنگین و بتازگی در نهر و خشکی نهاده شده است.

در بصره بازرسی بسیار سخت با اعمال زور هست، همچنین در بطایح که کالا را قیمت گذاری می‌کنند و بازرسی می‌نمایند. قرامطه را بر دروازه بصره دیوانی هست و دیلمیان را دیوانی دیگر، تا آنجا که از یک میش* چهار درم می‌گیرند و در روز جز یک ساعت باز نمی‌شود.

هنگام بازگشت حاجیان، از بارهای خوراکی و از شتران عربی باج گیرند. همچنین است نیز در کوفه و بغداد، که از کنیسه (زربفت) و از بار بزازی صد و از کجاوه حاجی شصت و از عماری پنجاه و در بصره و کوفه صد می‌ستانند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸۷

مساحت عراق: درازای آن از دریا تا سنّ یکصد بیست و پنج فرسنگ، پهنای آن از عذیب تا گردنه حلوان هشتاد است اگر آنها را ضرب کنیم ده هزار فرسنگ می‌شود.

فاصله‌ها:

از بغداد تا نهر الملک یک مرحله، سپس تا قصر یک مرحله، سپس تا حمام ابن عمر یک مرحله، سپس تا کوفه یک مرحله، سپس تا قادسیهٔ یک مرحله.

از بغداد تا مداین یک مرحله سپس تا سیب یک مرحله، سپس تا دیر عاقول یک مرحله، سپس تا جرجرایا یک مرحله، سپس تا نعمانیه یک مرحله، سپس تا جبّل یک مرحله، سپس تا نهرسابس یک مرحله، سپس تا مطاره دو برید است، سپس تا حارله [جازره ، گازر] همان اندازه، سپس تا اسحاقیه یک مرحله، سپس تا محراقه دو برید، سپس تا حدادیه همان اندازه، سپس تا ترمانه یک مرحله، سپس تا واسط یک مرحله است.

اگر بخواهی نیز: از حدادیه تا زبیدیه یک مرحله، سپس تا واسط دو برید است. از محراقه نیز تا جامده دو برید، و از حدادیه تا صلیق دو برید است.

[از واسط گرفته تا بصره یا بغداد یا اهواز یا کوفه هر یک پنجاه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸۸

فرسنگ است].

و چون از بصره بگیرید تا ابلّه دو برید، سپس تا بیان یک مرحله، سپس تا عبادان یک مرحله.

و چون از بغداد بگیرید، تا سلیحین دو برید، سپس تا انبار یک مرحله، سپس تا رب یک مرحله، سپس تا هیت دو مرحله است.

از بغداد نیز تا بردان دو برید، سپس تا عکبرا یک مرحله، سپس تا باحمشا نیم مرحله* سپس تا قادسیه یک مرحله، سپس تا کرخ یک مرحله، سپس تا جبلتا یک مرحله، سپس تا سودقانیه همان اندازه، سپس تا بارمّا همان اندازه، سپس تا سنّ همان اندازه است.

نیز از بغداد گرفته تا نهروان دو برید، سپس تا دیر بازما همان اندازه سپس تا دسکره یک مرحله، سپس تا جلولا یک مرحله، سپس تا خانقین یک مرحله است. [سپس تا قصر شیرین یک مرحله، سپس تا حلوان یک مرحله است].

از هیت گرفته تا ناووسه یک مرحله، سپس تا عانه یک مرحله، سپس تا آلوسه یک مرحله، سپس تا فحیمه یک مرحله، سپس تا حدیثه یک مرحله، سپس تا نهیه یک مرحله است.

از حلوان گرفته تا ماذرواستان دو برید، سپس تا مرج [القلعه]

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۸۹

یک مرحله، سپس تا قصر یزید دو برید، سپس تا زبیدیه یک مرحله، سپس تا قصر عمرو یک مرحله، سپس تا قرماسین (کرمانشاه) نیم مرحله است.

از حلوان گرفته تا قصر شیرین یک مرحله، سپس تا خانقین یک مرحله است.

از ابلّه گرفته تا خوزیه [حویزه] یک مرحله راه آبی است، و از ابله تا نهر دبّیا یک مرحله، سپس تا دهانه عضدی یک مرحله، و عسکر ابو جعفر روبروی ابلّه [یک فرسنگی] آنست در آن سوی آب.

[از بغداد تا صیمره یا سیروان شش مرحله است و من این راه نرفته‌ام].

نام واسط از آنست که از آن تا بغداد و تا کوفه و تا بصره و تا حلوان و تا أهواز پنجاه پنجاه فرسنگ است. پس آنجا وسط عراق نیست لکه میان عراق دیر العاقول است، که راهش از کوفه است*.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۰

سرزمین اقور

اشاره

اینجا نیز سرزمینی گرانقدر است و ارجمند، زیارتگاه پیغمبران و جایگاه اولیا [و بسیاری از محدثان و دانشمندان] در آنست.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۱

کشتی نوح در آنجا بر کوه جودی نشست، و سوارانش شهر ثمانین را در آنجا ساختند و بماندند. در آنجا بود که خدا توبه قوم یونس را پذیرفت و چشمه را در آن جوشانید. ذو القرنین از آنجا روانه ظلمات شد. داستان جرجیس و داذیانه در آنجا رخ داد. خدا در آنجا بوته کدو را برای یونس رویانید. [دو] رودخانه متبرک ملّت [و سرچشمه] دجله از آنجا بر می‌آید، مگر نه مسجد یونس بر تپّه توبه است که گویند هفت بار زیارت آن برابر با یک حجّ است! و مشهدهای دیگر. باری اینجا یکی از مرزگاه‌های مسلمانان، پایگاهی از پایگاه‌های ایشان است، آمد امروزه سنگر جنگ و موصل یک پادگان و جزیره ابن عمر گردشگاه ایشان است، این سرزمین حلقه ارتباط عراق و شام و کوچ‌نشین‌های عرب در دوره اسلام، مرکز اسبهای آزاد و منبع بیشتر آذوقه عراق می‌باشد قیمتها ارزان، میوه‌ها نیکو، و نیکوکارانش بسیارند [فرات که رودی بهشتی است از غرب آن می‌گذرد و از شرق هم مرز با رحاب

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۲

است]. حاکم ابو نصر منصور بن محمد حربی محتسب خارا برای من روایت کرد که: هیثم بن کلیب، از ابو یعلی حسن بن اسماعیل و ابو سلیمان محمد بن منصور فقیه نقل کرد که گفتند: اسماعیل بن ابی اویس از کثیر بن عبد اللّه از پدرش از جدّش نقل کرد که پیغمبر گفت: چهار کوه بهشتی است و چهار رود. از بهشت‌اند و چهار حماسه از حماسه‌های* بهشتند. پرسیده شد: کوهها کدامند؟ او گفت: أحد ما را دوست می‌دارد و ما دوستش داریم! مجنّه نیز از کوه‌های بهشت است طور نیز کوه بهشتی است. رودخانه‌های بهشتی: نیل، فرات، سیحان، جیحان هستند، حماسه‌های بهشتی: بدر، أحد، خندق، حنین هستند.

فرات گرد این سرزمین می گردد و این برتری آنست. دجله نیز از اینجا سرچشمه می گیرد. نام و نعمت و مشهد و مسجد و مرزداری اسلام در آنجا است. ولی جایگاه شوخان نیز می‌باشد. راه‌هایش دشوار است [و عربها در آن اکثریت یافته‌اند] رومیان مرزها را ویران کرده‌اند، و این نقشه آنجا می‌باشد.

فهرست کوتاه:

من این سرزمین را بر کوچ‌نشینان عرب بخش کرده‌ام، تا جایگاه هر یک شناخته شود. پس آن را بر سه خوره به شماره آن ایلات تقسیم نمودم. نخستین آنها از سمت عراق دیار ربیعه است، سپس دیار مضر، سپس دیار بکر، و در آن چهار ناحیت می‌باشد.

دیار ربیعه: قصبه‌اش: موصل است، و از شهرهایش: حدیثه،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۳

معلثای ، حسنیّه، تلّ عفر، سنحار، جبال ، بلد، اذرمه، برقعید، نصیبین، دارا، کفرتوثا، رأس العین، ثمانین. ناحیت آن: جزیره ابن عمر، شهرهایش: فیشابور [پیشاور] باعیناثا، مغیثه، زوزان است.

دیار مضر: قصبه‌اش: رقّه است، و از شهرهایش: محترقه ، رافقه، خانوقه، حریش، تلّ محری، باجروان، حصن مسلمه، ترعوز ، حرّان، رها، ناحیتش: سروج، کفرزاب، کفره سیرین است.

دیار بکر: قصبه‌اش: آمد است، و از شهرهایش: میافارقین، تلّ فافان، حصن کیفا* فار ، حاذیه، و جز آنها.

شهرهای بخش فراتی آن: رحبه بزرگترین آنها است، ابن طوق، قرقیسیا، عانة، دالیه، حدیثه است. شهرهای خابور قصبه‌اش عرابان و از شهرهایش: حصین، شمسینیه ، میکسین ، سکیر، عباس، خیشه ، سکینیّه، تنانیر است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۴

گزارش

موصل مرکز این سرزمین است، شهری خوش آب و هوا، با ساختمانهای زیبا، نامور، با سنتهای کهن، بازار و مهمانخانه‌های زیبا، دارای شاهان و پیران بزرگوار و فقیهان با کوتاه‌ترین زنجیره سند است.

خوار و بار بغداد از آنست، پایگاه کاروانهای رحاب در آن جا است.

گردشگاه‌ها با ویژگیها دارد. میوه خوب، گرمابه‌های مجلل، خانه‌های دلباز، گوشتهای خوب و همه چیز بر جا است، بجز آنکه باغها دورند، باد جنوبی موذی و آب رودخانه از دسترس بدور است. نقشه شهر مانند یک طیلسان همانند بصره است، اما نه بزرگ. در یک سوم آن.

دژ مانندی بنام مربّعه بر نهر زبیده هست، که چهارشنبه بازار خوانده می‌شود. در میان آن فضائی گشاد هست، کشاورزان و کارگران در آن جا گردآیند، در هر گوشه‌اش مسافرخانه‌ایست، از مسجد جامع تا لب رودخانه یک پرتاب تیر است. جامع در

بلندیست و با پله ببالا آیند.

پله‌ها در سمت بازار کمتر است و سرپوشیده از سنگ و بی در بند است.

بیشتر بازار نیز سرپوشیده است. چاه‌ها شور است، آشامیدنی ایشان از دجله و نهر زبیده است.

کوچه‌های شهر: به نامهای دیر اعلا، باصلوت، جصاصین، بنی میده، جصّاصهٔ، آسیای امیر المؤمنین، دبّاغین، جمیل هستند.

این شهر بر کرانه است، کاخ خلیفه در نیم فرسنگی در سوی دیگر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۵

رودخانه نزدیک نونوی (نینوا) باستانی است. نام موصل خولان بود، و چون عربها* آن را گشودند، و آباد کردند موصل نامیده شد.

نونوی (نینوا) نزدیک موصل و شهر یونس بن متا است و دژی بر آنست که باد آن را واژگون کرده اکنون کشت‌زار است و بر یک سوی آن رود خوصر است.

مرجهنیهٔ : بر دجله نزدیک موصل به سوی عراق است. برج‌های کبوتر خانه بسیار دارد، دژ آن از سنگ و گچ، و مسجد جامع آن در میان شهر است.

حدیثه : کنار شرقی دجله لب پرتگاهی است که با پله ببالا آیند.

مسجد جامع نزدیک نهر است. پوشش ساختمانهایش گل است بجز مسجد آنها.

معلثایا: کوچک و در سمت آمد بر رودخانه است، پر باغ، ساختمانها از گل مسجد جامع بر تپه است.

حسنیه: بر نهریست که از أرمیه می‌آید و بر آن پل سنجه است.

جامع در میان شهر و نهر در کنار شهر است.

ثمانین: شهریست بر کرانه نهری پر آب که از ارمینیه زیر جودی می‌آید. ابو سعید ابن حمدان بمن گفت که: ابو حامد جلودی از ابو هانی از ابو علی عبد المنعم ابن ادریس از پدرش از وهب بن منبه نقل کرد که چون نوح از کشتی بیرون آمد دیهی بساخت و ثمانین نامید که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۶

نخستین دیه پس از طوفان و نخستین شهر بود که در جزیره ساخته شده نوح برای هر مرد که با وی بود بشمار ایشان در آنجا خانه ساخت.

جزیره ابن عمر: شهری بزرگست که آب از سه سو بگرد آن می‌گردد. دجله میان شهر و کوه قرار گرفته است، زیبا و دلگشا است.

ساختمانها از سنگ در شرق دجله است، در زمستان گل شل دارد.

باعیناثا: زیبا و دلگشا است و ۲۵ کوی دارد که در میان آنها باغها و آبست و مانند آن در عراق نباشد. جمع و جور و ارزانی است.

بلد : پر درآمد است کاخهای* خوش ساخت و گشاده از سنگ و گچ بسیار دارد. بازارها و جامع در میان شهر است.

اذرمه: کوچک و در بیابانست، آشامیدنی ایشان از چاه و ساختمانها گنبدی است.

برقعید: نیز چنانست ولی بزرگتر.

نصیبین: از موصل کوچکتر ولی دلگشاتر و دلبازتر و پر میوه است.

گرمابه‌های زیبا و کاخهای مجلّل دارد. مردم مرفه و خوش برخوردند.

بازاراش از یک دروازه تا دروازه دیگر است. دژی از سنگ و آهک دارد. جامع در میان شهر است. از کژدمهایش پناه بخدا! دارا: کوچک و خوش است، جویی دارند که به همه شهر می‌رسد، از روی بامها می گذرد و به مسجد جامع می‌رسد و سپس به دره می‌ریزد.

ساختمانها با سنگ سیاه و آهک است.

سنجار: در بیابانی پر نخل واقع است. کفشگران بسیار دارد و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۷

مسجد جامع در میان ایشان است. آشامیدنی ایشان از نهری گوارا و چشمه‌های بسیار است.

راس عین: (سرچشمه) در دشتی واقع است که آب پائین آن را بریده است. چشمه‌ها و دریاچه‌ای کوچک دارد که نزدیک دو کله آب زلال دارد، بطوری که یک سکه درم که در ته آن افتد دیده می‌شود. ساختمان‌ها از سنگ و گچ است باغها و کشتزارها دارد که سیصد و شصت چشمه بدان آب می‌دهد و تا رقّه کشیده شده است.

آمد: شهری با برج و بارو، زیبا و شگفت‌انگیز، ساختمانش چون انطاکیه است. دارای سور دومی است، شبیه کرسی دارای چند دروازه با دیدبانی است، میان دو سور نیز فاصله است. آمد کوچکتر از انطاکیه، سورش با سنگ سیاه سخت است، و همچنین پایه خانه‌ها. چشمه‌ها دارد در باختر دجله، دلگشا و نیکو است. مرزبانی مسلمانان و دژ پایداری ایشان است، مسجد جامع در میان شهر است. پنج دروازه دارد: دروازه آب، دروازه کوه، دروازه روم، دروازه تپّه، دروازه انس که کوچک است و هنگام جنگ بکار آید. بخشی از دژ بر بالای کوه است. من امروز در شهرهای اسلام شهری مستحکم‌تر و مرزی استوارتر از آن نمی‌شناسم.

میافارقین: شهری نیکو و مستحکم، سور دوم و باروهای سنگین و خندق دارد، دانش کم دارد. آب باغها و آشامیدنی از چشمه و نهر است در زمستان گل شل و پلیدی دارد، گوئی کنیف این سرزمین است.

جبال: شهری مستحکم است. یک دژ و در برون دژ آبادی دارد که جامع در یک سوی آنست. از کاریزی* گوارا می‌نوشند. ساختمانها از سنگ و گل است، سور شهر ناپایدار است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۸

تل فافان: در سمت کوه میان دجله و رزم است. پیرامنش باغستانها است. قیمتها ارزان، بازارها سرپوشیده، ساختمانها گلین است.

حصن کیفا: پر برکت، دارای دژی استوار و کلیساهای بسیار آب است. از دجله گیرند.

فار و حاذیه، کوچکتر از یادشدگانند.

اینست آنچه من می‌شناسم از شهرهای این سرزمین. درباره بدلیس نیز گفتگوئی هست که در سرزمین رحاب یاد خواهم نمود.

رقه

قصبه دیار مضر کنار فرات است. سوری پهن دارد که دو سوار بر آن رهنوردی توانند، ولی بزرگ نیست. دو دروازه دارد. خوش هوا، دلگشا، کهن ساخت، خوش بازار، بادیه‌های بسیار و باغهای پر برکت است، مرکز صابون نیکو و زیتون، دارای مسجد جامع و گرمابه‌های زیبا است، بازارهایش زیر سایه، کاخهایش زرق و برق‌دار، در هر دو اقلیم نامبردار است، شام هم مرز آنست، فرات نیز در کنارش می‌باشد، دانش در آن بسیار است ولی تازیان گرداگرد شهر را فرا گرفته، راه‌هایش دشوار است. رقه محترقه نزدیک آن، ویران و نابود شده است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۱۹۹

رافقه: حومه رقه است، جامع آن در میان ریختگران است و جامع رقه در میان بزازان، دو درخت عناب و یک درخت توت دارد، نزدیک آن مسجدی است با ستونها.

حرّان: شهری دلگشا، دارای باروئی از سنگ مانند ایلیا خوش ساخت، دارای کاریزیست که سررشته‌اش دانسته نبود، جامع در کنار شهر است. آب کشاورزی از چاه‌ها است، پنبه نیکو دارند. در درستی ترازو نمونه هستند.

رها: مانند طیب مستحکم است. جامع دور افتاده است. یک کلیسای شگفت‌انگیز سرپوشیده دارد آراسته با فسافسا که از عجایب جهان بشمار آید.

خابور: ناحیتی است که قصبه آن عرابان است. بر تپه‌ایست بلند* گرداگردش را باغها فرا گرفته است، قیمتها ارزان، کشت‌زارها بسیار.

دیگر شهرها نیز مرفّه‌اند.

رحبه: شهری بزرگ و مهمترین شهر ناحیت فرات در سمت بیابان، همچون طیلسان است. یک دژ و حومه دارد. دیگر شهرها در سمت صحرا نیز آباد هستند.

کلیاتی درباره این سرزمین

آب و هوا و آداب و رسوم نزدیک شام و همانند عراق است، گرمسیرهایش مانند سنجار و شهرهای فراتی نخلستان دارد، خوره آمد سردسیر، چون نزدیک به کوهستان است. بهداشتی‌ترین شهرهایش موصل، بیشتر ساختمانهایش از سنگ، است در آنجا شهری بد آب یا دره‌ای

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۰۰

و بازده یا خوراک ناگوارا سراغ ندارم. مرکز صابیان همه کشورهای اسلام در رها و حرّان است، مجوس ندارند. نه دریاچه دارد و نه به دریا پیوندی گیرد. نه مذکّران را نامی، و نه زرق فروشان را بازاری هست.

آئین: مذهب مردم سنّت و جماعت است مگر عانه که پر از معتزلیان است. از مذهب‌واره‌ها پیرو ابو حنیفه و شافعی‌اند، حنبلی و مشتی شیعه نیز دارد. هنوز هوس دلهایشان را نپراکنده، فقیهانشان کشاکشهای کلامی ندارند، قرآن را به قرائت عبد اللّه بن عامر خوانند.

درباره قرائت ابن عامر: هنگام جنگ یجه با حبشها من در زبید بودم. قاضی شهر که مرا برای گزاردن نماز مغرب و عشا جانشین خود ساخته بود، روزی به من گفت: مردم از تو سپاسگزارند ولی من گله مندم! گفتم: چرا ای قاضی [یمن]؟ گفت: تو فقه را به راه مردم کوفه رفته‌ای، چرا قرآن را به راه ایشان نخوانی؟ چه چیز تو را به قرائت ابن عامر کشانیده است؟ گفتم: چهار چیز، گفت: چیستند آنها؟ گفتم:

نخست: آنکه ابن مجاهد سه روایت از ابن عامر دارد، یکم آنکه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۰۱

او قرائت را بر عثمان خوانده است دوم آنکه او در کودکی قرآن را بر عثمان خوانده است. سوم آنکه وی بر کسی که بر عثمان قرائت کرده بود قرائت کرده است. چنین ویژگی را دیگر پیشوایان قرائت* ندارند زیرا که میان هر یک از ایشان و میان علی، و عبد اللّه، و أبیّ، و ابن عباس دو یا سه تن واسطه هستند. پس کسی که میان او و عثمان، که مصحفش مورد اتفاق نظر مسلمانانست تنها یک تن فاصله هست، برای قرائت شایسته‌تر از کسانی است که با دو یا سه تن فاصله از کسی روایت می‌کنند، که گردآوری او قرآن را مورد اتفاق همگان نیست. و نیز من کهن نسخه‌های قرآن منسوب به عثمان [و نسخه معروف به امام] را در شام، مصر، حجاز دیدم که اختلافی با قرائت ابن عامر نمی‌داشتند.

دوم: قرائت ابن عامر قیاسی است، اگر در جائی ت بکار برد یا با تشدید خواند در همانندش نیز آن کند. ولی دیگران، در یک سوره ی و در سوره دیگر ت می‌خوانند در یکجا سدّا و در جای دیگر سدا و یکجا خراجا و در جای دگر خرجا و نیز کرها و کرها و بسیار مانند آن کنند. من که دانشجو بودم قیاس را ساده‌تر و به دانش نزدیک‌تر یافتم.

سوم: قرائت دیگر قاریان را مختلف از یک تا سی گونه یافتم در صورتی که از ابن عامر جز یک قرائت یحیا [ابن حارث ذماری] قرائتی نیست و اختلافها پس از یحیا می‌باشد که ابن ذکوان و هشام بن عمار بر او خوانده‌اند، و از این راه دانستم که ابن عامر به قرائت خود یقین داشته و یک دل بوده است.

چهارم: آنکه، من یک مرد شامی هستم، و چون مذهب‌واره

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۰۲

هم‌میهنانم را رها کردم، نخواستم، در قرائتی که [پیشوایش هم‌میهن من است و] آن را بهتر می‌دانم از ایشان جدا گردم.

قاضی گفت: خدا تو را پاداش دهاد ای ابا عبد اللّه! چه نیکو کردی! این قرائت را که کوچک می‌انگاشتم، نزد من بزرگ نمودی.

حال اگر کسی گوید: مگر ابن عامر در چند جا تناقض گوئی نکرده است؟ می گویم: اگر دوگانه گوئی نمی‌داشت ما بدو بد گمان می‌شدیم.

زیرا که قرائت نباید قیاسی باشد، و چون او هم دو گونه گوئی دارد، می‌فهمیم که او هم نقل می کند و پیرو پیشین خود است ولی نقل شده او مطابق قیاس است.

اگر بگویند: مگر نه پیشینیان* نادرستی قرائت ابن عامر را گرفته‌اند؟

گویم: هیچ یک از پیشوایان قرائت از نادرستی مصون نمانده‌اند. مگر نه بینی مردم بر عاصم و حمزه نیز در واژه ضعف و بر ابو عمر در ننساها و هذین نیش زده‌اند، ولی بزرگان از ایشان پشتیبانی و قرائت ایشان را تأیید نیز کرده‌اند. آری، نیش زدن بر پیشوایان کار نادانان است.

اگر گفته شود: ابن عامر مردی ناشناس و قرائت او ناشناخته‌تر است! پاسخ گویم: اگر ابن عامر در حجاز یا در عراق می‌بود ناشناس نمی‌ماند و قرائتش کم طرفدار نمی‌ماند ولی او گوشه شهر [دمشق که درو افتاده است] نشسته بود پس کمتر به دیدارش آمده از او نقل کردند. نبینی اوزاعی که از پیشوایان فقه [و بزرگتر و پیشتر از شافعی] است، مذهبش به همین

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۰۳

سبب نابود گردید. هر گاه ایشان بر سر راه حاجیان بودند، مذهبشان به خاور و باختر می‌رسید و شناخته می گردید.

اگر بگوید: مگر تو پیران و بزرگان دانش را ندیده‌ای که بیشترشان از تک روی منع می کنند و قرائت همگان را ترجیح می‌دهند.

پاسخ گویم: آری! ولی من آزمایش کرده‌ام که در سفرهایم چون با پیشوایان قرائت روبرو شده می‌خواستم بر ایشان بخوانم و بیاموزم، هر گاه به قرائت معمولی می‌خواندم مرا سبک گرفته به شاگردان‌شان پاس می‌دادند و هر گاه به قرائتی ویژه می‌خواندم بیشتر به من رو می‌آورند.

آب: فراوان و بیشتر آن از دجله و فرات و خابور است ، و این نهریست که از چشمه‌ها گرد آید و به فرات ریزد. سرچشمه دجله عراق از زیر کهف ظلمات (غار دنیای تاریکی) است که آب سبز بیرون آید، سپس نهرهائی تا زاب بدان می‌پیوندد. در سرآغازش بیش از یک آسیاب نمی‌چرخاند. نخستین نهر که بدان می‌ریزد ذیب سپس رمس و سپس مسولیات* است. سپس از کاروخه و سربط و چشمه تل فافان و سپس نهر رزب و سپس زاب می گذرد و به عراق می‌رسد. گویند فرات متبرک و دجله ملعون است.

بازرگانی: از موصل: حبوبات، عسل، نمکسود، ذغال، پیه، پنیر، منّ، سماق، ناردانه، قیر، آهن، سطل، چاقو، فلاخن، طریخ خوب ، زنجیر صادر کنند. از سنجار: مغز بادام، ناردانه، نی، سماق.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۰۴

از نصیبین: شاه بلوط، و آن چیزی بزرگتر از فندق است و خوشمزه‌تر، اما گرد نیست، خشکه‌بار ، ترارو، دوات، کوزه. از رقه: صابون، زیت، قلم. از حرّان: قبّیط : عسل زنبور، پنبه، ترازو [شاهین]. از جزیره: گردو، بادام، روغن، اسب تازی. از حسنیه: پنیر،

کبگ، جواجیق ، ماست ، خشکه‌بار ، مویز. از معلثایا: شیر، ذغال، انگور، میوه تازه [کنجد] شاهدانه، تناب، نمکسود. از بلد: سر شیر در دیگ در کپه، هر دیگ پنج منی را به پنج دانق فروشند از رحبه : گلابی خوب و خوشمزه از آمد: پارچه پشمین و کتان رومی، همانند کار سیسیل.

ویژگیهای این سرزمین: اسب، صابون، زنجیر، تسمه، فتاب حرّان و پنبه آن و ترازویش.

اندازه‌ها: مدّ، مکوک، قفیز، کاره است. مکوک پانزده رطل، مدّ یک چهارم مکوک، کاره* دویست و چهل رطل، قفیز یک چهارم آن، مکوک یک چهارم قفیز است. رطل ایشان بغدادی است. فرق بغدادی نزد ایشان سی و شش رطل است .

زبان: لهجه ایشان زیبا و درست‌تر از لهجه شام [و لهجه بغداد] است، زیرا که عرب هستند، و زیباترین آنها لهجه موصل است، مردم این سرزمین

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۰۵

زیباترند و خود آنجا نیز خوش‌هواتر از دیگر جاهای این سرزمین است.

از بیشتر قبیله‌های عرب در آنجا هست، و بیشترشان از حارثیانند.

دیدنی‌ها: در حومه موصل مسجد یونس و آثار او، و در نونوا (نینوا) ی باستانی بر سر تپه‌یی بنام تلّ توبه مسجدی و خانه‌هایی برای زائران هست که آنها را جمیله دخت ناصر الدوله ساخته و موقوفاتی برایش نهاده است گویند: هفت بار زیارت آن برابر یک حج است. شبهای آدینه بدانجا شوند. و آن جائی است که قوم یونس هنگامی که عذاب را دیدند بدانجا رفته [توبه کردند]. در نیم فرسنگی آن جا چشمه یونس هست. پشت بلد چشمه‌ایست که پندارند یونس از آن بیرون آمده است و آب آن را داروی پیسی پندارند. مسجدی دیگر نیز آنجا هست که جای بوته کدوی او است . در یک فرسنگی میافارقین دیر [مار] توما است که در آن جسدی خشکیده ایستاده هست که گویند از حواریان است. در راه رحاب رباط ذو القرنین دژی استوار و آباد است که در زیر آن کهف الظلمات است که ذو القرنین از آن در به دنیای تاریکی رفت. و هر چند مسلمهٔ بن عبد الملک کوشید تا بدان در شود نتوانست، آتشها و روشنی شمعهایش خاموش شد و او بازگشت.

از شگفتیها در نصیبین چشمه‌ایست که آب آهک بیرون می‌دهد که در گرمابه و خانه‌هایش بکار برند. در موصل دیر الکلب هست که گزیدگان سگ هاری را بدانجا برند و راهبان او را پنجاه روزه پرستاری و بهبود

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۰۶

بخشند بخواست خدا. در این روستاها چشمه‌ای هست که هر کس از آن بنوشد، پس از سه روز خواهد مرد. به فاصله یک [دو] برید از موصل دیه باعشیقا است، در آنجا گیاهی می‌روید که هر کس آن را برکند اگر بواسیر یا خنازیر داشته باشد از او برافتد. اگر کسی که چنین بیماری دارد مردی را با یک درم* و یک داس به نزد کسانی که آن را به ارث می‌دارند بفرستد، پس یکی از ایشان بر سر آن گیاه شده آن را بنام آن بیمار برکند، بهبود یابد، هر چند او در شاش بود. و درم سود آن مرد باشد.

پیشتر می‌گفتند: شگفت انگیزهای جهان سه چیزاند: آتشگاه دریائی اسکندریه، پل سنجه ، کلیسای رها. پس چون مسجد اقصا ساخته شد، این را به جای آن کلیسا نهادند، و چون آن مسجد به زلزله ویران شد، مسجد جامع دمشق را بجایش شمردند. پل سنجه در پنج فرسنگی کوه جودی، بزرگ و چسبیده به کوه بلند بر سنگی تراشیده چنان ساخته شده که هنگام فزونی آب به لرزه درآید.

[خراج دیار ربیعه هفتصد هزار هزار و هفتصد هزار درم است].

قسطنطیّه: شایسته است درباره این شهر گفتگو داریم زیرا که مسلمانان را در آن مرکزی است که در آن گرد آیند و اسلام آشکار کنند.

چون دروغ و تناقض گوئی درباره این شهر و اندازه و ساختمانش افزایش یافته، چنان دیدم که نقشه آن را پیش بینندگان نهم، و

راه‌هایش برای ایشان نشان دهم زیرا که مسلمانان، برای باز خرید اسیران، نامه رسانی، بازرگانی و جنگ، بدان نیاز دارند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۰۷

هنگامی که مسلمهٔ بن عبد الملک بر روم یورش برد و بدین شهر درآمد، بر سگ روم شرط کرد که خانه‌ای در کنار کاخ خویش در همان میدان بسازد، تا بزرگانی که اسیر می‌شوند در آن زندگی کنند و در پناه او باشند [و زیان نبرند]. او نیز پذیرفت و دار البلاط را بساخت.

بلاط در پشت آن میدان است و کارگاه دیبای پادشاهی بوده است.

قسطنطینیه در بزرگی به اندازه بصره یا کوچکتر است. ساختمانها از سنگ است. مانند دیگر شهرها مستحکم ولی بیش از یک باروی بازدارنده ندارد. دریا در سوی دیگر آن و بر لب آن میدان است. دار البلاط و دار الملک در دو سوی آن، رو در رو هستند. در میان میدان یک دکه* با پله هست. در دار البلاط به کسی از مسلمانان جا داده نمی‌شود مگر طبق قرارداد، از بزرگان باشد. و دیگر اسیران از توده مسلمانان برده شده در کارخانه به کار گمارده می‌شوند. پس زرنگ آن اسیر خواهد بود که هنگام پرسش هنر خود را پنهان دارد. چه بسا اسیران که به بازرگانی پرداخته سودها بردند. رومیان اسیران را مجبور به خوردن گوشت خوک نمی‌کنند. بینی اسیر را سوراخ نمی‌کنند، زبان را نمی‌شکافند.

ورزش: از دار الکلب تا دار البلاط تنابی کشیده‌اند که یک تندیس مسین اسب بر آن آویخته است. ایشان در اوقات معین برای بازی در آنجا گرد آیند. نام پادشاه [به زبان رومی] وینطوا و نام وزیر براسیانا است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۰۸

پس برای مسابقه در بازی و پیش بینی آینده دو گروه شوند و اسبها را به گرد دکّه می‌چرخانند، هر گاه گروه سگ امپراتور پیش افتادند می‌گویند: روم پیروز خواهد شد، پس فریاد وینطوا، وینطوا بلند می‌شود، و هر گاه أسبهای گروه وزیر برنده شدند، می‌گویند: مسلمانان پیروز خواهند شد و فریاد براسیانا، براسیانا بلند می‌شود، پس به سوی مسلمانان رفته به ایشان خلعت می‌پوشانند و جائزه می‌دهند، زیرا که برنده آنان بوده‌اند.

اقتصاد: این شهر بازارهائی نیکو با نرخ‌های ارزان و میوه بسیار دارد. در شهرهای تبن مسلمان هست، و همچنین در معدن مس و در أطرابزند نیز مسلمانان هستند، کوتاه‌ترین راه به قسطنطینیه از این سرزمین است و از این روی به وصف آن پرداختم. مرز این بخش ملطیه و شهرهایش بود که دشمن ویرانش کرده است.

فاصله‌ها:

از موصل گرفته تا مرجهینه یا تا بلد یا محلبیّه یا مزارعی یک مرحله است. از مرجهینه تا حدیثه یک مرحله، سپس تا* بقیعه یک مرحله، تا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۰۹

سنّ یک مرحله، از بلد گرفته تا برقعید یک مرحله، تا اذرمه یک مرحله، تا مونسه یک مرحله، تا نصیبین یک مرحله، تا دارا یک مرحله است. از محلبیّه گرفته تا شحاجیّه یک مرحله، تا تلّ اعفر یک مرحله، تا سنجار یک مرحله است. از مزارعی گرفته تا معلثایا یک مرحله، تا حسنیه یک مرحله، تا ثمانین یک مرحله، تا جزیره ابن عمر یک مرحله، تا تلّ فافان یک مرحله، و از موصل تا شهرزور شصت فرسنگ است. از آمد گرفته تا میّافارقین یک مرحله تا أرزن یک مرحله، تا مسجد اویس یک مرحله، تا معدن یک مرحله، تا بدلیس یک مرحله است. از آمد گرفته تا شمشاط یک مرحله، تا تلّ حوم یک مرحله، تا جرنان یک مرحله، تا بامقرا یک مرحله، تا جلّاب یک مرحله، تا رها دو برید، تا حران همان اندازه، تا باجروان یک مرحله، تا رقّه نیم مرحله است. از رحبه گرفته تا

قرقیسیا یک مرحله، سپس تا دالیه یا تا بیرا* یک مرحله است. از قرقیسیا تا فدین یک مرحله، تا سکیر یک مرحله

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۱۰

است. از آمد گرفته تا تلّ حور یک مرحله، تا ملطین یک مرحله، تا طبوس یک مرحله، تا شمشاط یک مرحله، تا فعونیه یک مرحله، تـا حصن زیـاد یـک مرحله، تا ملطین یک مرحله، تا عرفه یک مرحله، تا صـفصاف یک مرحله، تا رمّانه یک مرحله، تا سمسـندو دو مرحله، تا مرج قیساریه یک مرحله، تا أنقره چهار مرحله سـنگین، تا جسـر شاغر در بلـد ابن ملاین سه مرحله، تا نقموذیّه یک مرحله، تـا ملعب الملـک (ورزشـگاه شـاه) یـک مرحله، تـا حـارفه یـک مرحله، تـا قسـطنطینیه یک مرحله است. و اگر خواستی از میّافارقین بگیری، تـا موش چهار مرحله، تا قنب یک مرحله، تا سنّ نحاس یک مرحله، و این راه با راه قالی‌قلا و راه ملازگرد و راه موش و راه خالـدیات با دو مرحله برخورد کرده صـلیب می‌سازد. سـپس تا سـموقموش همان اندازه، تا قلونیه عوفی، دو مرحله، تا نفشاریه چهار مرحله، تا عقبـهٔ الشـهداء یک مرحله، تا أفلاغونیه یک مرحله، تا سونشه تا نمولصـهٔ یک مرحله، تا بلـد ابن السوانیطی یک مرحله، تا دوسـنیه یـک مرحله، تـا مـاحوریه یـک مرحله، تـا قطابولی یک مرحله است و مسـلمانان در اینجا لشـکری دارنـد، سـپس تا بلـد ابن ملاـین* دو مرحله است و در اینجـا مسـلمانان مهمانخـانه دارنـد. سـپس تا دریاچه شـیرین یک مرحله، تا حصن صاعس یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۱۱

۴- سرزمین شام

اشاره

سرزمین شام، گرانقدر، پیغمبر خیز، مرکز نیکوکاران و أبدالان و خواسـتگاه فاضلان است. نخستین قبله‌گاه، جایگاه قیامت و معراج، سرزمین مقـدس، بـا خانقاه‌های بی آلایش، مرزهای اسـتوار، کوه‌های سـربلند، هجرتگاه ابراهیم، گورگاه وی، شـهر أیوب و چاه او، محراب داود و درگاهش، شـگفتی‌های سـلیمان و شـهرهایش، گورگاه اسحاق و مادرش، زادگاه مسیح و گهواره‌اش، دیه طالوت و نهر او، قتلگـاه جالوت و دژ او، چاه ارمیا و زنـدانش، مسجد اوریّا و خانه‌اش، گنبـد محمـد و درگاهش، صـخره موسـی تپّه عیسـی، محراب زکریا، معرکه‌گاه یحیا، مشـهد پیغمبران، دیه‌های ایوب ، خانه‌های یعقوب، مسـجد أقصا، کوه زیتا، شهر عکا، مشهد صدیقا، قبر موسـی، خوابگاه ابراهیم و گورگاهش [چاه سـلیمان]، شـهر عسـقلان، چشـمه سـلوان، جایگاه لقمان، دره کنعان، شـهرهای لوط، جایگاه بهشت، مسـجدهای عمر، موقوفات عثمان، درگاهی که آن دو مرد یاد کردنـد ، مجلسـی که دو دشـمن در آن گرد آمدنـد، برزخی که میان دوزخ و بهشت است، جایگاه مقرّبان، مشهد بیسان ، باب

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۱۲

حطّه بلنـد پایه و مرتبت، درگاه صور، پایگاه یقین، گورگاه مریم و راحیل، پیونـدگاه دو دریا، جدائی گاه دو خانه ، درگاه سـکینه ، گنبد سلسـله، منزل‌گاه کعبه، با مشـهدهای بی شمار دگر، و فضیلت‌های آشکار، میوه، ارزانی، درخت، آب، هم آخرت و هم دنیا را دارد. در آنجا دل نرمی پذیرد، برای پرستش آماده شود، اعضا برای آن [چالاک] می‌شوند.

آری دمشق در آنجا است که بهشت زمین است، صـغر که بصـره کوچک است و رمله دلگشا، با نان سـفیدش، شهر خوب «ایلیا» بی «لاـوی» حمص خوش آب و هوا که به ارزانی شـناخته شـده، کوه بصـری بـا انگورهـایش* فراموش شـدنی نیسـتند، طبریه بادیه‌ها و درآمد بسـیارش. دریا در سراسر باخترش کشیده شده و بارگیریهایش ویژه این سرزمین است، که سر دیگر آن در کرانه دریای چین است. دشت، کوه، دره و جز آن در بر دارد. صـحرا هم مرز [شـرقی] آنست و بـا راهی به تیمـا پیوسته است. کانهـای سـنگ رخـام،

اجزای داروها، ثروت، رفاه، بازرگانان، فقیهان، نویسندگان، هنرمندان، پزشکان شایسته دارد، ولی ایشان از بیم روم خانه بدوشند، شهرها ویران، مرزها ناآرام می‌باشد.

ایشان در دین و دانش و خرد مانند ایرانیان نیستند، برخی مرتد شده، برخی از ترس جزیه بمانده، فرمان برداری مخلوق را بر اطاعت

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۱۳

خدای آسمان ترجیح می‌دهند. توده مردم نادان و جنجالی هستند، شوری برای جنگ و کینه‌ای ضد دشمن ندارند.

واژه شام: گویند از آن روی آن را شام خواندند که شامه (خال) کعبه است، و گویند از ریشه تشاؤم است که مردم آن را بدشگون دانند.

و گویند به سبب شامه‌ها (خالها) ی سرخ و سفید و سیاه آنست.

مرزها: اهل عراق هر چه را در پشت نهر فرات واقع شده شام می‌نامند، و این روشی است که محمد بن حسن در دیوانهایش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۱۴

بدان رفته است. ولی شام در خاک پشت فرات جز خوره قنّسرین آبادی ندارد، چه همه‌اش بیابان عربستان است و شام بعد از آنها می‌باشد.

محمد نیز می‌خواست اصطلاح تقریبی و معمول مردم را بکار گیرد، چنانکه به خراسان مشرق می‌گفتند و حال آنکه مشرق پس از آنست.

آری شام آبادیهائی را گویند که در برابر یمن بوده، حجاز در میان آنها فاصله باشد.

هر گاه گوینده‌ای بگوید: چرا تو صحرای پشت فرات را از شام نمی‌خوانی تا اصطلاح عراقیان درست باشد؟ گوئیم: ما که نقشه سرزمینها را داده و مرزها را روشن نموده‌ایم، دیگر بار نباید از یک خاک داخل دیگری کنیم.

هر گاه گفته شود: از کجا می‌گوئی در روزگار باستان جزو شام نبوده است؟ گوئیم: فقیهان قانون شناس را با دانشمندان این علم اختلافی نیست در اینکه آن صحرای مورد اختلاف از جزیرهٔ العرب است، حال اگر کسی آن را جزو حقیقی شام بشمرد، بدو گوئیم: مرزهائی را که ما برای شام یاد کردیم مورد اتفاق نظر همگان است و آنچه شما بر آن افزودید مورد اختلاف است و مدعی آن باید دلیل بیاورد.

ما در اینجا از یاد کردن طرسوس و پیرامنش نیز خودداری کردیم، زیرا که در دست رومیانست* قبر دقیانوس [داکیوس] نیز در آنجا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۱۵

بوده است.

اصحاب کهف: در روستای این شهر تپه‌ایست که مسجدی بر روی آنست و گویند غار اصحاب کهف در زیر آنست. فقیه ابو عبد اللّه محمد ابن عمر بخاری برایم نقل کرد که: ابو طالب یمانی، از حسن بن یحیا، از پدرش، از محمد بن سهل خراسانی نقل کرد که بنزد هشام ابن محمد خواندم که مجاهد بن یزید گفت: با خالد بریدی در سال ۱۰۲ ه به سفری به نزد طاغیه فرستاده شدیم، و مسلمان سومی با ما نبود، پس به قسطنطینیه رسیدیم و در بازگشت به عموریه و سپس چهارشبه به لاذقیه محترقه سپس به هویه رسیدیم که در میان کوه است. پس بما گفته شد که مردگانی ناشناخته در آنجا هستند و نگهبانانی دارند، پس ما را با چراغ به درون سردابی بردند به درازای نزدیک پنجاه ذراع و پهنای دو ذراع، در میان سرداب دری آهنین و پناهگاهی برای خانواده‌ها هنگام یورشهای عرب دیدیم، پس ویرانه‌ای دیدیم که در میانش گودالی از آب به پهنای پانزده ذراع بود که آسمان از آنجا دیده می‌شد. پس غاری را که به درون آن کوه کشیده بود دیدیم، پس ما را از آنجا به درون غاری بردند که به پشت هویه می‌رسید و نزدیک بیست ذراع درازا می‌داشت. در اینجا سیزده تن بر پشت خوابیده دیدیم که هر یک جبّه‌ای از پشم یا کرک بر تن داشتند همه

گردآلوده و روپوشی گردآلود بر آن کشیده بود که صدائی همچون

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۱۶

صدای ورق می‌داد. با این پوشش روی و تن او را پوشیده بودند.

مژگانها هنوز بر ایشان می‌بودند. برخی پوتین تا ساق پوشیده و برخی نعلین و برخی شمشک می‌داشتند. تن‌ها تازه می‌نمود، چون روی یکی را گشودم موی سر و رویش سالم و آب و رنگ او روشن و خون در صورتش پیدا بود گوئی همین ساعت خفته بودند. تنه ایشان به نرمی تن یک مرد زنده بود. بیشترشان جوان و برخی در آغاز پیری بودند. سر یکی از آنها بریده شده بود، چون سبب پرسیدم گفتند در یکی از یورشهای عرب که هویه بدست ایشان افتاد، چگونگی اینها را جویا شدند، پس چون پاسخ ما را نپذیرفتند، یکی از ایشان سر این را از تن جدا ساخت. مردم هویه می‌گفتند: در آغاز هر سال یک روز عید* ایشان است که مردم در اینجا گردآیند و یکی یکی اینان را برپا می‌دارند بطوری که کج نشوند و نیافتند، پس گرد از پوشاکهایشان می‌روبند و روپوشها را راست می‌دارند، سپس آنها را می‌خوابانند، ناخنهایشان را سالی سه بار می‌گیرند که باز درمی‌آید. چون تاریخ آنها را جویا شدیم گفتند: ما نمی‌دانیم جز اینکه ایشان را پیشگویان می‌نامیم. مجاهد و خالد گمان داشتند که اینان همان اصحاب کهف باشند.

شکل این سرزمین را در صفحه روبرو می‌بینیم.

فهرست خوره‌های این سرزمین:

من این سرزمین را بر شش خوره بخش کرده‌ام: نخستین آنها

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۱۷

از سمت اقور، قنسرین است، سپس حمص، دمشق، اردن، فلسطین سپس شراة است.

قنسرین: قصبه آن حلب است. و از شهرهایش: انطاکیه، بالس، سویدیه، سمیساط، منبج، بیّاس تینات، قنسرین، مرعش، اسکندرونه، لجون، رفنیّه، جوسیه، حمات، شیزر، وادی بطنان، معرة النعمان، معرة قنسرین است.

حمص: نام قصبه‌اش نیز همین است. از شهرهایش: سلمیه، تدمر، خناصرة، کفرطاب، لاذقیه، جبله، أنطرسوس، بلنیاس، حصن خوابی .

دمشق: نام قصبه‌اش نیز هست. شهرهایش: بانیاس، صیدا، بیروت، اطرابلس، عرقه، ناحیت بقاع شهرش: بعلبک است و کامد عرجموش، زبدانی را نیز دارد. دمشق شش روستا نیز دارد: غوطه، حوران، بثنیّه، جولان، بقاع، حوله.

اردن: قصبه‌اش طبریه و از شهرهایش: قدس، صور، عکا، لجّون، کابل، بیسان، اذرعات است.

فلسطین: قصبه‌اش رمله و شهرهایش: بیت المقدس* بیت جبریل غزّه، میماس، عسقلان، یافه، ارسوف، قیساریه، نابلس، اریحا، عمان است.

شراة: قصبه‌اش را صغر نهادیم. و شهرهایش: ماب، معان، تبوک، اذرح، ویله، مدین است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۱۸

در این سرزمین، دیه‌ها هست که گرانمایه‌تر از بیشتر شهرهای جزیره هستند، مانند داریّا، بیت لهیا، کفر سلام، کفر سابا ولی قانون دیه بر آنها جاریست و دیه بشمار می‌روند . ما نیز گفته بودیم که بنای کار خویش بر دیدگاه مردم نهاده‌ایم.

گزارش گسترده‌تر:

حلب:

شهری زیبا، ساده، بارو دار است. مردمش خوش زبان، مرفه، خردمندند. ساختمانها با سنگ و خوش بنا است. در میان شهر دژی بزرگ و استوار هست که چاه آب دارد و انبارهای شاه در آنست.

مسجد جامع در میان شهر است، آشامیدنی مردم از نهر قویق است که به شهر وارد می‌شود و به خانه سیف الدوله می‌رسد که دورادورش پنجره آهنین است. قصبه بزرگ نیست ولی پایتخت شاه است. هفت دروازه دارد: باب حمص، باب رقه، باب قنسرین، باب یهود، باب عراق، باب بطیخ، باب انطاکیه، و باب اربعین که بسته است .

بالس: در مرز به سمت رقه است و آباد.

قنسرین: شهریست که مردمش پراکنده شده‌اند. پیر عادل ابو سعید احمد بن محمد در نیشابور برایم روایت کرد که ابو بکر محمد

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۱۹

ابن اسحاق بن* خزیمه از ابو عمار [حسین] بن حریث مروزی، از ابو موسی فضل از عیسی بن عبید، از غیلان بن عبد اللّه عامری، از ابو ذرعه از عمرو بن جریر از پیغمبر روایت کرد که خدا به من وحی کرد:

به هر یک از این سه جا که بروی دار الهجره خواهد بود: مدینهٔ، بحرین، قنسرین .

اگر کسی بگوید: چرا حلب را قصبه این خوره شمردی، در صورتی که شهری همنام خود خوره در آنجا هست؟ به او پاسخ داده شود که:

ما گفتیم: قصبه‌ها همچون فرماندهانند و شهرها همانند سربازان ایشان باشند. پس نشاید که ما حلب را با آن همه بزرگی که جایگاه سلطان و مرکز دیوانها است، و نیز انطاکیه بدان آبادی و بالس با آن ساختمان را پیرو شهر کوچک و ویران قنسرین بشناسیم! اگر کسی بگوید: مگر تو همین رفتار را با شیراز نکردی، که اصطخر و شهرهایی را پیرو آن بر شمردی؟ پاسخ گوئیم: آری! چون پیرامن شیراز را چند شهر فرا گرفته و اصطخر دور افتاده می‌بود ما آن روش را پسندیدیم. چه بسا روش گزینش نیز در این دانش از استدلال برتر باشد! چنانکه درباره مکاتب نیز گفتم . مگر نبینی که گاه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۲۰

شماری با نوروز و مهرگان جایز نباشد جز در مکاتبت که معمول است.

حمص:

شهری در شام بزرگتر از آن نیست، دژی بلندتر از شهر دارد که از بیرون دیده می‌شود، آشامیدنی ایشان، بیشتر از آب باران است، نهری نیز دارند. هنگامی که مسلمانان آن را بگشودند کلیسا را گرفته نیم آن را مسجد کردند که گنبدی در سمت بازار دارد و بر سر آن تندیس مردی از مس است که بر پشت یک ماهی ایستاده و بادها آن را به چهار سو می‌گردانند و درباره آن سخنان پوچ گفته می‌شود. شهر مختل و رو به ویرانی است، مردم احمق هستند.

دیگر شهرها نیز وامانده‌اند و کالاها ارزان دارند. آنها که بر کرانه هستند بارو دارند و همچنین است تدمر که کرسی مانندی برای شهرهای سلیمان بن داود بوده است و اکنون قصبه‌ای نزدیک بیابان، فراخ و خوش هوا است.

دمشق:

مادر شهر شام است که در روزگار امویان پایتخت بود و کاخهایشان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۲۱

در آنجا است ساختمانها از چوب و گل است. دژی از گل، هنگامی که من در آنجا بودم ساخته شد.

بیشتر بازارهایش سرپوشیده است* یک بازار سراسری سرباز نیز دارد. شهر را نهرها دریده و درختها پوشانیده است، میوه بسیار دارد [که شعرها درباره‌اش سروده شده است] کالاهای متضاد و ارزان، یخ نیز دارد. بهتر از گرمابه‌هایش، شگفت‌آورتر از فواره‌هایش، عاقل‌تر از مردمش نیست. آنچه از کوچه‌هایش بخاطر دارم چنین است: باب الجابیه، باب صغیر، باب کبیر، باب خاوری، باب توما، باب نهر، باب محاملیان. خیلی خوش آب و هوا است، ولی هوایش خشک، مردمش ماجراجو، میوه‌هایش بی‌مزه، گوشتهایش سفت، خانه‌هایش تنگ، کوچه‌هایش اندوه‌زا، نانش بد می‌باشد. زندگی در آنجا تنگ است.

مساحتش در دشت نیم فرسنگ در نیم فرسنگ است.

جامع دمشق: امروز بهترین نمونه آن نزد مسلمانان است. مسلمانان ثروتی بزرگتر از آنچه در آنجا گردآمده ندارند. پایه‌ها با سنگ‌های بزرگ چیده شده. بالاخانه‌های گشاده بر روی ستونهای سنگ سیاه صاف در سه رده گشاد نهاده شده است. پهلوی محراب در وسط گنبدی بزرگ دیده می‌شود. دورادور صحن رواقهای بلند با طاقچه‌های بالایشان ساخته شده، همه را با رخام سفید پوشانیده‌اند، دیوارها نیز تا دو قامت با رخام چند رنگ و از آن تا سقف با فسافسای رنگارنگ پوشیده شده است، صورت درختها و شهرها با زر در آن نقاشی شده، با خطی زیبا و درست نوشته دارد. کمتر درخت یا شهر معروف است که بر آن دیوارهها نقاشی نباشد. سر ستونها همگی زراندود است. پل رواقها

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۲۲

همگی با فسافسا، ستون‌های صحن همه با رخام سفید، دیوارها همچون دورادور. پلها و طاقچه‌هایش با فسیفسا نقاشی شده، پشت بام‌ها با ورقهای سربین زیر پوشی شده. بالاخانه‌ها از دو سو با فسیفسا پوشیده است. در سمت راست صحن دفتر دارائی است با هشت ستون که دیوارهای آن نیز با فسیفسا پوشیده است. در محراب و پیرامن آن نگین‌ها* از عقیق و فیروزه هر چه بزرگتر هست. در سمت چپ محرابی دیگر کوچکتر از آن، برای سلطان هست که از میان شکافته شده بود، و من شنیدم که پانصد دینار هزینه برداشت تا به صورت نخست درست شد. بر سر گنبد یک ترنج و بالای آن یک انارک هست که هر دو زرین هستند. شگفت انگیزتر، سوار کردن رخام‌های رنگارنگ است که شاخه‌های هر رگه را به همانند آن در جفتش رسانیده‌اند، بطوری که هر گاه هنرمندی یک سال بدان بنگرد، هر روز هنری تازه دریابد و گرهی بگشاید. گویند ولید، برای ساختمان اینها هنرمندان ایران و هند و مغرب و روم را بیاورده، هفت سال مالیات شام را خرج آن نمود، هجده کشتی زر و سیم از راه جزیره قبرص بدانجا رسید، و این غیر از هدایای پادشاه روم از وسایل و فسافسا بوده است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۲۳

مردم از چهار در بدین مسجد در آیند: باب برید از سمت راست (باختر) که دری بزرگ است و دو دریچه راست و چپ دارد، هر یک از در بزرگ و دو دریچه‌اش دو لنگه دارند که با مس زراندود پوشیده شده‌اند. بر روی در و دو دریچه سه طاقنما هست. هر در به یک طاقنمای دراز باز می‌شود که پلهایش بر ستونهای رخام نهاده شده، و دیوارهایش نیز مانند آنچه گذشت پوشانیده شده‌اند. همه سقفها به بهترین شکل نقاشی شده‌اند. این (طاقنماها) جایگاه ورّاقان و نشیمنگاه نایب قاضی است.

باب برید در میان دو بخش سرپوشیده و صحن مسجد است و مقابل آن در سمت چپ (خاور) باب جیرون است با همان ترتیب که گفتیم، بجز اینکه این طاقنماها بلند و از پهنا بسته شده‌اند و با پلکان بدانها می‌رسند. منجّمان و مانند ایشان در آنجا می‌نشینند.

باب ساعات در گوشه خاوری سرپوشیده است و دو لنگه ساده دارد با طاقنماهائی که شروطیان (کارگشایان دولتی؟) و مانند ایشان در آن نشینند.

چهارمین در باب الفرادیس دو لنگه دارد* و روبروی محراب، میان طاقنماهائی است که در میان دو پیشآمدگی سمت راست و چپ

قرار گرفته است. بالای آن مناره‌ای ساخته شده، که همانند آنچه گذشت نقاشی شده است.

نزدیک هر یک از درها آبریزگاهی [با فرش رخام] هست که در آنها آب روانست. و فواره‌هائی نیز در یک آب نمای بزرگ از رخام دیده می‌شود. [در جامع آبراهی هست که در سال یک بار باز کنند تا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۲۴

همه مسجد را یک ذراع آب فرا گیرد، پس از شست و شوی دیوارها و زمین سوراخ دیگر، را باز کنند تا همه آب بدانجا رود].

از خضرا که خانه سلطان [و در پشت مسجد] است، درهائی [با مس زراندود پوشیده] بدین سرا باز می‌شود.

روزی من به عموی خود گفتم: ولید کاری نیکو نکرد، که دارائی مسلمانان را برای ساختمان مسجد جامع دمشق هزینه کرد. اگر آن را مصرف راهسازی و کارخانه و دژ می‌کرد بهتر می‌بود! او گفت: مگو ای پسرا ولید خواستی بزرگ می‌داشت، او دیده بود، شام پایگاه نصارا است که در آن کلیساهائی زیبا دارند، که هنر بسیار در آنها بکار رفته و شهرت یافته‌اند، همچون: قمامه، لدّ، رها، پس برای مسلمانان مسجدی نهاد که چشم دل ایشان را از آنها سیر کند، و آن را یکی از عجایب جهان ساخت. نبینی که چون عبد الملک عظمت معماری گنبد قمامه را دریافت و ترسید که در دل مسلمانان جایگزین شود، گنبد صخره را چنانکه می‌بینی بساخت؟

من در کتابی در کتابخانه عضد الدوله دیدم که: دو عروس دنیا دمشق و ری هستند! یحیی بن اکثم گفته است: در جهان دلبازتر از سه جا نیست: سمرقند، غوطه دمشق، نهر ابله. دمشق را دمشق بن قانی بن مالک بن ارفخشذ بن سام، پنج سال پیش از تولد ابراهیم بساخت. اصمعی می‌گوید:

نه! بلکه نامش از واژه دمشقوها* به معنی تندش کردند، گرفته شده است.

گویند: عمر عبد العزیز خواست مسجد را بر هم زند و بمصرف مصالح اسلام رساند، ولی با او مناظره کردند و پذیرفت! در برخی کتابها خواندم که هزینه آن هجده بار استر زر بوده است. کسی در هجو ایشان چنین سروده است:

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۲۵

«پرسنده‌ای جویای دین ما شد! که هیبت روحانیان را دید» «و زیبائی آشکار ایشان را! اما ظاهر ایشان با نهان ایشان یکسان نیست» «ایشان افتخاری جز یک مسجد ندارند که از شأن ایشان برتر می‌باشد» «اگر همسایه از ایشان آتش بخواهد تا پایان عمر هم به أو آتش نخواهند داد» «ایشان بر همسایگان شیر هستند، اما دشمن از ایشان نمی‌ترسد» ولی این آخرین شعر دروغ است، زیرا که دشمنان مردم شام همیشه از ایشان ترسناکند.

بانیاس: شهری در کنار حوله و مرز جبل [ثلج] است پر وسیله‌تر و مرفه‌تر از دمشق است، بیشتر مردم مرزنشین پس از افتادن طرسوس بدست دشمن بدینجا آمدند و آن را بزرگ کردند و هنوز رو به گشایش است جویی با آب بسیار سرد دارند که از زیر کوه ثلج (یخ) بر آمده در میان شهر آفتابی می‌شود. این شهر بندر بار انداز دمشق است، مردم آن همه چیز را از روستاها [ی گرم] در دسترس دارند ولی بد آب است.

[آب شهر از نهریست که پنبه کاری و برنج زارها را آب می‌دهد].

صیدا، بیروت: دو شهر بارودار، بر کرانه هستند، همچنین طرابلس، ولی این بزرگتر می‌باشد [کوه لبنان از صیدا تا طرابلس مشرف بر کرانه است].

بعلبک: [عرقه] شهری کهن و [دور از دریا] است، بارو دارد، در درون آن کشتزار هست با شگفتیها (آثار باستانی) و مرکز انگور

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۲۶

است. شهرهای دیگرش نیز مرفه و خوش هوایند [همه بر نهر مقلوب جا دارند].

حوران، بثنیه: آبادیهای ایّوب [و غسل گاهش] در آنجا است.

و شهرستانش نوی است که مرکز گندم و حبوبات است.

حوله: مرکز پنبه کاری و گلها است همه‌اش دره و رودخانه است [بیشتر خوار و بار دمشق از جولان است].

غوطه: یک مرحله در یک مرحله راه است که در وصف نیاید.*

طبریه :

قصبه أردن و شهرستان [دره] کنعان است که در میان کوه و دریاچه قرار گرفته است. از این رو تنگ و در تابستان گرم و رنجزا [وبا خیز] می‌باشد. درازایش یک فرسنگ و بی پهنا است. بازارش از یک کوچه تا دیگری است. گورستانش بر کوه است، هشت گرمابه بی سوخت دارد با چند دست شوئی که آبش گرم است. جامعش در بازار، بزرگ و خوبست و با سنگ‌ریزه فرش شده، ستونهایش با سنگهای پیوسته است. گویند:

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۲۷

مردم طبریه دو ماه می‌رقصند از بسیاری پشه، دو ماه نیز با گزیدگی کیک ور می‌روند که بسیار است، دو ماه هم شمشیر بازی می‌کنند، یعنی با چوبدستی زنبورها را از خوراک و شیرینی دور می‌کنند، دو ماه نیز از گرما برهنه‌اند، دو ماه نی می‌زنند، یعنی نیشکر می‌مکند، دو ماه در گل و لای می‌لولند، که در زمستان بسیار است. در پائین دریاچه [طبریه] جسری [حبسی] هست که راه دمشق از روی آن می‌گذرد [و آب دریاچه را نگاه می‌دارد] آب آشامیدنی ایشان از این دریاچه است که دورادور آن نخلستانها و دیه‌ها هست. کشتی نیز در آن رفت و آمد می‌کند. فاضل آب گرمابه‌ها بدانجا می‌رود بیگانگان آن را نمی‌پسندند، آبش سبک و پر ماهی است [که آن را شکار کرده به اطراف می‌برند]. کوهی بلند مشرف بر شهر است.

قدس: شهری کوچک و پر خیرات در دامنه کوه است. روستایش جبل عامله سه چشمه دارد که آشامیدن مردم از آنها است، یک گرمابه نیز در پائین شهر دارد، جامع در بازار است و یک نخل دارد. شهر گرمسیر است و دریاچه‌ای در یک فرسنگی آنست که به دریاچه طبریه می‌ریزد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۲۸

در میان نهر* بندی شگفت‌انگیز ساخته‌اند تا دریاچه شده است. در کنار آن جنگلی از پیزر هست که از آن بهره‌ورند. بیشتر مردم حصیر باف و تناب سازند. دریاچه دارای ماهی‌های گوناگون مانند بنّی است که از واسط آورده شده است. اهل ذمه بسیارند. جبل عاملهٔ دارای دیه‌های آباد و تاکستان و زیتون و میوه‌های دیگر است. چشمه سار بارانی، کشت ایشان را سیراب می‌کند. در دامنه کوه لبنان مشرف بر دریا است.

اذرعات: شهری نزدیک بادیه است. روستای آن کوه جرش است که برابر جبل عاملهٔ قرار دارد پر از آبادی‌ها است. طبریّه بدین دو کوه آراسته است.

بیسان: بر نهر جا دارد. نخلستان است، برنج فلسطین و اردن را از آنجا برند. پر آب و گشاده است [آب از میان شهر می‌گذرد، جامع در بازار است، نیکوکاران در آن بسیارند] ولی آب آنجا سنگین است.

لجّون: شهری در مرز کوهستانی فلسطین و فراخ است. آب پاکیزه دارد.

کابل: شهری در کرانه دریا است، نیستان دارد که می‌پزند و شکر نیکو سازند [در شام به از آن شکر نباشد].

فراذیّه: دیهی بزرگ است که منبر دارد. مرکز انگور و کرمستان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۲۹

است، آب [و میوه] فراوان دارد و جائی دلگشا است.

عکـا : شـهری مسـتحکم در کرانه دریا، جامعی بزرگ و جنگل زیتون دارد که چراغهایش را روشن می‌کنـد و افزون نیز دارد. شـهر بـدین اسـتحکام نبود تا ابن طیلون [طولون] به دیـدارش آمـد، او که صور و دژ آن و دیوار دریائی آن را دیده بود خواست تا برای* عکا بنـدریماننـد آن بسازد، پس هنرمنـدان [حکما و مهنـدسان] خوره را فرا خواند و آن را از ایشان خواست، به او گفته شد امروز کسـی که در آب ساختمـان بسازد نـداریم، سـپس از نیای من ابو بکر بنّا یاد کرده گفتنـد: اگر چنین دانشـی مانـده باشـد تنها نزد او است، او نامه‌ای بنزد حاکمش بر بیت المقـدس فرسـتاد تا وی را بفرسـتند، چون بنزد وی آمد، خواست خود بدو باز گفت، او آن را سـاده خوانـد دسـتور داد تکه‌هـای بزرگ چوب جمیز حاضـر کرده آنهـا را بر روی آب پهلوی هم، در سراسـر روبروی دژی که در خشـکی بود به یک دیگر بسـتند. پس درگاهی بزرگ از سوی باختر برایش نهاد. سپس با آجر و ملاط بر روی آن به ساختن دیوار آغاز کرد، هر پنج رگه آجر که می‌ساخت آن را با تیرهای نیرومند می‌بست تا دیوار را نگاه دارد.

پس چون بـار چوبهـای جمیز سـنگین می‌شـد پائین رفته تا می‌فهمیـد که بر زمین نشسـته‌اند، پس یک سال درنگ می‌کرد تا خود را بگیرد و دوباره روی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج‌۱، ص: ۲۳۰

همانجا که رها کرده بود آغاز می‌کرد، و چون رگه‌های نوین به ساختمان کهن می‌رسید آنها را به یک دیگر می‌دوخت. سپس پلی بر روی دروازه نهاد. کشتیهائی که شب هنگام به بندر می‌رسند زنجیر را که میان بندر و دریا است]. مانند بندر صور می‌کشند.

بنّا هزار دینار غیر از خلعتها و چارپایان بگرفت. نامش نیز هنوز بر آن جا نوشـته است . پیش از این دشـمنان به کشتیهای بندر یورش می‌آوردند.

جش: دیهی نزدیک به قصبه در میان چهار روستا نزدیک دریا جا دارد .

صور: شـهری بارومنـد، بر کرانه دریا بلکه در خود آنست. از یک در بر روی یک پل بـدان وارد می‌شوند. دریا* دورادور آن را فرا گرفته و سـمت خشـکی آن سه دیواره [در آب] است نه زمین [هماننـد آنچه دربـاره عکـا گفتیم] کشتی‌ها که شب بیاینـد زنجیره را می‌کشند همچنانکه محمد بن حسن [شیبانی] در کتاب الاکراه یاد کرده است [تا هنگام شب رومیان حمله نکنند]. آبی نیز دارند که در قناتی معلق بدانجا می‌رسد. [صور] شهری مهم است و صنایع و ویژگی‌ها [مانند بصره] دارد. [بیشتر شکر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج‌۱، ص: ۲۳۱

شـام از آنجا است. آب و نیسـتان بسـیار دارد] میان عکا و صور خلیـج ماننـدی هست. از این روی گوینـد: عکا برابر صور است ولی باید آب را دور زد .

رملة:

قصـبه فلسـطین، دلگشـا، زیبـا، خوش سـاخت، سـبک آب، زر خیز و پر میوه است، در میـان روسـتاهای بزرگ، شـهرهای ثروتمنـد، زیارتگاه‌هـای گرانقـدر و دیه‌هـای خوب جـا دارد. بازرگانی سودمنـد، زنـدگانی مرفه دارد، در اسـلام نه روشن‌تر از جامع آن، و نه خوشـمزه‌تر از نان سـفیدش ، و نه مبارکتر از خوره‌اش، و نه گواراتر از میوه‌اش، در جائی ندیدم! در میان روستاهائی پاکیزه و شهرها و منزلهـائی گرانمـایه جـا گرفته است [میـان قـدس، دریـا، کـوه است، گرد آن را چه شـهرهایی نیکـو گرفته‌انـد] مهمانخانه‌هـا زیبـا، گرمابه‌ها پاکیزه، خوراکیها گوارا و خورش بسیار، خانه‌ها گشاده، مسجدها نیکو، و خیابانها فراخ و همه چیز را با هم دارد. در دشت سـاخته شـده امـا نزدیـک کوه و دریا است. انجیر و خرما را با هم دارد، کشتزار دیمی پر ثروت و برکت دارد. ولی در زمسـتان یک دریا گل و در تابستان یک خاکدان غبار است، نه آب رونده دارد و نه سبزی و نه خاک خوب و نه یخ. شهر پر از پشه است، چاه‌ها گود و شور، آب بـاران در آب انبارهـای سربسـته است. بینوایـان تشـنه، بیگانگـان سـرگردانند گرمـابه‌اش دیوانگاه است، دولابها را

مستخدمان* مى‌چرخانند

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ١، ص: ٢٣٢

مساحت شهر بيش از يك ميل در يك ميل مى‌باشد. ساختمانها از سنگ تراشيده و آجر پخته است. آنچه از نام كوچه‌هايش بياد دارم چنين است:

درب بئر العسكر، درب مسجد عنّبه ، درب بيت المقدس، درب بيلعۀ، درب لدّ، درب يافا، درب مصر، درب داجون، كه به شهرى مى‌پيوندد بنام داجون [شهر مانندیست كه بيشتر مردم آن سامرى هستند و جامعى دارد] جامع اين شهر در بازار، بهتر و زيباتر از جامع دمشق است و ابيض ناميده مى‌شود، در كشور اسلام بزرگتر از محراب آن يافت نشود. پس از منبر بيت المقدس منبرى بهتر از منبر اينجا نيست. مناره‌اى زيبا نيز دارد، هشام بن عبد الملك آن را ساخته است . [ستونهايش از رخام سفيد و زيبا است]. از عمويم شنيدم: هنگامى كه هشام خواست آن را بسازد به او خبر رسيده بود كه مسيحيان ستونهائى از رخام براى كليساى بالعه در زير خاك پنهان كرده‌اند، پس او به ايشان گفت: يا ستونها را بياوريد يا ما كليساى لدّ را ويران كنيم تا با ستونهايش جامع خودمان را بسازيم. ايشان ستونها را آوردند كه بلند و كلفت هستند، زمين سرپوشيده‌اش با رخام فرش شده و زمين صحن با سنگهاى پيوسته بهم درهاى سالن سرپوشيده از چوب شربين (نوش) و تنوب (صنوبر) خوب كنده‌كارى شده است.

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ١، ص: ٢٣٣

بيت المقدس : در ميان شهرهاى خوره بزرگتر از آن نيست، بسيارى از قصبه‌ها از آن كوچكترند چون اصطخر، قاين، فرما نه سرد بسيار و نه گرم است. كمتر وقتى يخبندان مى‌شود.* قاضى ابو القاسم بن قاضى الحرمين از من هواى بيت المقدس را پرسيد، گفتم: سج سج نه گرم و نه سرد است، گفت: اين وصف بهشت است! ساختمانها از سنگ است كه از آن بهتر و استوارتر نتواند بود. بى‌آلايش‌تر از مردمش نباشد، خوش‌تر از زندگى در آن، پاكيزه‌تر از بازارش، بزرگتر از مسجدش نديدم. زيارتگاه‌هايش بيش از همه جا، انگورش عالى، معنّقه‌اش بى‌مانند است، هر گونه پزشك حاذق در آن يافت شود، دل هر خردمند به سوى آنست، هميشه مسافر در آن فراوانست. روزى من در مجلس قاضى مختار، ابو يحيى ابن بهرام در بصره نشسته بودم، سخن از شهرها به ميان آمد. از من پرسيدند: كدام شهر گرانقدرتر است؟ گفتم:

شهر ما! گفتند: كدام خوشتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: كدام گرامى‌تر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: كدام زيباتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند:

كدام زرخيزتر است؟ گفتم: شهر ما! گفتند: كدام بزرگتر است؟ گفتم؟

شهر ما! مجلسيان در شگفت شده گفتند: تو دانشور هستى و چيزى

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ١، ص: ٢٣۴

گفتى كه پذيرفتنى نيست [قاضى گفت]: كار تو مانند آن عرب شتردار با حجاج است [كه شتر خود را برترين مى‌شمرد ولى او دليل هم آورد، پس تو نيز بياور!]. گفتم: گرانقدرترين است زيرا كه دنيا و آخرت در آنجا هست، دنيا دارى كه آخرت هم بخواهد، در آنجا خواهد يافت، آخرت دارى كه دنيا را هم بخواهد نيز در آنجا مى‌يابد [و نياز به رفتن به جاى ديگر ندارد! كجا به از اين؟] و اينكه خوش‌هواتر است، زيرا كه نه سرمايش زهرآگين است و نه گرمايش رنج آور [و خوش هوا است]! و اينكه زيباترين است، چون زيباتر از ساختمانهايش و پاكيزه‌تر از آنها و دلگشاتر از مسجدهايش يافت نشود. و اينكه زرخيزترين است، زيرا كه خدا ميوه‌هاى دره و دشت و كوه و ديگر اضداد را در آنجا گرد آورده است مانند: ترنج، بادام، خرما، گردو، انجير، موز [و شير و عسل و شكر]! و اينكه گرامى‌ترين است، زيرا كه آنجا جايگاه روز رستاخيز است، محشر و نشر در آن خواهد بود. بزرگداشت مكه و مدينه به كعبه و به پيغمبر است و روز قيامت مكه و مدينه را به بيت المقدس* بدرقه كنند پس همه آن احترامات را در بر خواهد

گرفت. و اینکه بزرگترین است، زیرا که رستاخیز همه مردم در آنجا است، پس کجا فراخ‌تر از آن تواند بود؟! مجلسیان را این گفتار خوش آمده آن را پذیرفتند.

ولی بیت المقدس عیب‌هائی نیز دارد. گویند در تورات آمده است که بیت المقدس طشتی از زر است که پر از عقرب باشد. باری از گرمابه‌هایش کثیف‌تر و پرخرج‌تر نباشد. مسیحیان در آن بسیارند و دانشمندان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۳۵

اندک. مردم نامهربانند. بر سراها و مهمانخانه‌ها و همچنین بر آنچه در آنها بفروش می‌رود مالیات سنگین هست و نگهبانان بر درها ایستاده‌اند پس هیچکس نمی‌تواند نیازمندی‌های مردم را بفروشد مگر با پرداخت آن مالیات، هر چند او کم درآمد باشد. ستمکش در آنجا بی یاور است پردگیان اندوه‌گینند، ثروتمندان رشک خورده، فقیه تنها، ادیب کمیاب است، مجلس مناظره و درس نایاب، یهود و نصارا بر شهر مسلّطند.

مسجد از نماز جماعت و مجلس خالی است. از مکه کوچکتر و از مدینه [یثرب] بزرگتر است [ولی ساختمانهایش استوارند. مردم بسیار از خاور و باختر بدانجا آمده‌اند] شهر بارو دارد که یک سوی آن کوه و دو سوی دیگر خندقی هست. هشت دروازه آهنین دارد بنامهای: صهیون، تیه، بلاط، جب ارمیا، سلوان، اریحا، عمود، محراب داود. آب فراوان است. گویند در بیت المقدس چیزی ارزان‌تر از آب و أذان نیست. کمتر خانه‌ایست که یک تا چند آب انبار نداشته باشد. شهر سه* برکه بزرگ دارد: برکه بنی اسرائیل، برکه سلیمان، برکه عیاض که گرمابه‌هایشان بر آنها است و به کوچه‌ها راه دارند. در مسجد بیست حب پر آب هست، کم کوی دیده می‌شود که در آن حبّ آب سبیل نباشد، ولی آب آنها از جویها است. دو برکه در یک دره ساخته‌اند که سیلابهای زمستانی را نگاه می‌دارند و از راه قناتی به شهر آمده انبارهای مسجد و جز آن را پر می‌کنند.

مسجد اقصا: در گوشه خاوری شهر رو به قبله است. بنیادهاش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۳۶

از داود با سنگهائی است به درازای ده ذراع یا کمتر، که بسیار نقاشی و منبت کاری شده است. عبد الملک روی آن را با سنگهای کوچک و زیبا بساخت و بالاخانه‌ها برایش درست کرد، تا بهتر از جامع دمشق شد [پس برای همچشمی با کلیسای بزرگ مسیحیان در بیت المقدس به از آن ساخته شد] ولی در زمان بنی عباس زلزله بخش سرپوشیده آن را ویران کرد و جز پیرامن محراب بجا نماند. پس به خلیفه گزارش رسید که بیت المال محلی توانائی بازسازی آن را به گونه نخست ندارد، او به فرمانروایان و فرماندهان کشور نوشت تا هر یک گوشه‌ای را بر عهده گیرند. ایشان نیز آن را استوارتر از پیش ساختند و آن بخش [پیرامن محراب] همچون خالی [شگفت‌انگیز] تا مرز ستونهای رخام برجا ماند.

پس هر چه ستون است تازه ساز است. این سرپوشیده بیست و شش در دارد، یکی برابر محراب که در مسین بزرگ خوانده می‌شود و با برنز زراندود پوشیده است، یک لنگه آن را جز یک مرد بسیار نیرومند باز نتواند کرد. سمت راست آن هفت در بزرگ است که در میانین آنها* زراندود است و در سمت چپ مانند آنست. در سمت خاور یازده در ساده هست. بر سر پانزده در (شمالی) رواقی است روی ستونهای رخام که آنها را عبد اللّه بن طاهر ساخت.

در صحن نیز در سمت راست (غرب) رواقهائی هست بر تیرهائی از رخام و استوانه‌ها، در شمال نیز رواقهائی سرپوشیده از سنگ هست.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۳۷

و بر میان سرپوشیده جملی بزرگ در پشت گنبدی [اموی] زیبا هست:

سقفها همه بجز شمالی آنها با صفحه‌های سربین پوشیده و سقفهای شمالی با فسیفسا درشت پوشانیده شده است.

صخرة: همه صحن سنگ فرش شده و میان آن مانند مسجد مدینه دکه‌ای است که از چهار سویش با پلکانی بزرگ ببالا می‌روند، و بر دکه چهار گنبد هست قبة السلسلة، قبة المعراج، قبة النبی که این سه تا کوچک و زیبایند و با روپوش سربین بر تیرهای رخام بی دیوار ایستاده‌اند.

در میان [دکه] قبة الصخرة است، بر یک هشتی با چهار درگاه که هر در برابر یک پلکان [دکه] است: در قبله، در اسرافیل، در صور، در نساء که رو به مغرب است و همگی زراندود هستند، در برابر هر کدام یک سر در زیبا از چوب تنوب (صنوبر) هست که مادر مقتدر خلیفه دستور آنها را داده بود. بالای هر در طاقچه‌ای هست که با چوب صنوبر با برنز ترکیب و آذین بندی شده است. هر طاقچه نیز دری ساده دارد.

درون هشتی سه ابرو (طاقنما) هست که بر تیرهای بهتر از رخام که بر دیوار سوارند، نشسته و در زیبائی بی‌همانندانند. روی آنها نیز ابروهای چسبان دیگری هست که خود درون ابروئی دیگر هستند که بر گرد صخره است نه بصورت هشت پهلو، و بر ستونهای سوار بر پلهای گرد استوار است. در بالای آنها فضائی بلند هست* با طاقنماهائی بزرگ. گنبد نیز بر بالای آنها است و بلندی آن از زمین بزرگ تانک سیخ سر گنبد یکصد ذراع است که از دور نمایان است. بالای آن گنبد یک سیخ مانند زیبا هست به بلندی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۳۸

یک قامت با دست باز. این گنبد با همه بزرگیش با برنز زراندود پوشیده است. زمین این خانه و دیوارها با کمربندش از درون و بیرون همانند جامع دمشق است که یاد کردیم (ص ۲۲۱ به بعد).

گنبد دارای سه پوسته است: نخست از لوحه‌های نقاشی شده است، دوم از تیر آهنهای پنجره شده تا بادش خم نکند سوم از چوبهائی است که صفحه‌ها بر آن چسبیده است. در میانه‌اش نیز راه‌روی ساخته‌اند تا نزد سیخ که کارگران برای بازرسی و تعمیر آن می‌روند. چون آفتاب بر آن می‌تابد منطقه درخشش یابد و شگفت‌انگیز است. بهر حال مانندش را من در اسلام ندیده و در جهان شرک نیز نشنیده‌ام.

درها: از سیزده راه که بیست در دارند می‌توان به این مسجد درآمد: باب حطّه، دو در نبی، درهای محراب مریم، دو در رحمت، باب برکت بنی اسرائیل، درهای أسباط، درهای هاشمیان، باب ولید، باب ابراهیم، باب ام خالد، باب داود [باب سکینه، باب خضرا].

زیارتگاه‌ها: محرابهای مریم، زکریا، یعقوب، خضر، مقام پیغمبر، جبرئیل، جایگاه نمل [منهل]، نور، کعبه، صراط، که در آنجا پراکنده‌اند.

در سمت چپ (شرق مسجد) رواق نیست. بخش سرپوشیده نیز به دیوار خاوری نچسبیده است. و از این رو گویند: هیچگاه صف نماز در آن پر نمی‌شود.* دو سبب برای بی سرپوش ماندن این بخش هست: نخست آنکه عمر گفته بود: در باختر این مسجد نماز خانه‌ای برای مسلمانان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۳۹

بسازید! پس این باریکه خاوری را رها کردند تا از دستور او دور نشوند. دوم: اینکه اگر سرپوشیده را تا به دیوار می‌رسانیدند، صخره برابر محراب نمی‌افتاد و خوشایند نبود.

درازای مسجد هزار ذراع به ذراع ملک اشبانی [هاشمی] است، و پهنای آن هفتصد است. در سقفهایش چهار هزار تکه چوب و هفتصد تیر رخام، و بر بام آن چهل و پنج هزار تکه سرب بکار رفته است.

مساحت صخره سی و سه در بیست و هفت ذراع است. غاری که در زیر آنست نیز شصت و نه تن جا دارد در ماه یکصد قسط [دینار] جیره روغن زیتون دارد، و در هر سال هشتصد هزار ذراع حصیر جیره دارد.

خدمت‌گزاران مسجد بردگانی هستند که عبد الملک از بابت خمس اسیران بدانجا اختصاص داده و از این روی به خاندان اخماس

شهرت دارند، و كسى جز ايشان حق اين كار را ندارد. و ميان ايشان به نوبت بخش شده است [مانند بنى شيبه در كعبه].

سلوان: شهركى در حومه بيت المقدس است. چشمه‌ئى نيم گوارا در پائين شهر دارد كه باغى بزرگ را سيراب مى‌كند و عثمان عفان آن را براى بى‌نوايان شهر وقف كرده بود. بئر ايوب در زير آنست: گويند در شبهاى عرفه چاه زمزم به زيارت اين چاه مى‌آيد [و در آن شب مراسمى برگزار مى‌شود].

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۲۴۰

وادى جهنم: در نزديكى خاور مسجد أقصا، دره‌ايست كه باغ و تاكستان و چند كليسا و غار و صومعه و گورستان و آثارى شگفت‌انگيز و كشتزارها دارد. در ميان آنجا كليسائى بر گور مريم و نزديك آن گورستانى است كه گور شدّاد بن اوس* خزرجى و عبادة بن صامت در آنست.

جبل زيتا: مشرف بر مسجد أقصا در اين خاور وادى است.

در كلّه كوه مسجد عمر است كه در روزهاى گشودن شهر در آن مى‌زيست، و كليسائى نيز دارد كه جايگاه به معراج رفتن عيسى است، جائى نيز در آنجا بنام ساهرة هست، و از ابن عباس نقل كنند كه ساهرة سرزمين رستاخيز خواهد بود، پاك است و خونى بر آن ريخته نشده است .

بيت لحم: ديهى است در يك فرسنگى بسوى حبرى. عيسى در آن بزاد، نخل معروف نيز در آنجا بوده در حالى كه نخل در هواى اين روستا خرما ندهد و اين معجزه مريم بود. كليسائى نيز در آنجا هست كه در خوره بى‌مانند است .

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۲۴۱

حبرى: [حبرين] ديه ابراهيم خليل است دژى مستحكم دارد كه گويند ساخته دست جنّيان است از سنگ بزرگ و نقاشى شده است.

در ميانش گنبدى اسلامى از سنگ، بر گور ابراهيم است و گور اسحاق در جلو سرپوشيده و گور يعقوب در پشت آن [و بر آن گنبدى تازه] هست، و كنار گور هر پيامبر همسر او است. دژ را مسجد كرده‌اند و گرد آن خانه‌ها براى زائران [و مجاوران] ساخته‌اند قناتى كم آب نيز دارند. اطراف اين ديه تا نيم مرحله از هر سو تاكستانها و سيبستانها است و جبل نضرة ناميده مى‌شود، بى مانند است و ميوه‌هايش از همه جا بهتر است و به مصر حمل و بخش مى‌شود [گاهى بهاى بهترين سيب هر هزار دانه به يك درم مى‌رسد. سنگينى يك سيب نيز تا صد درم مى‌رسد] در اين ديه يك مهمانخانه (مجّانى)* دائمى هست كه آشپز، نانوا و كارگر مرتب دارد و [آش] عدس پخته با زيت به هر فقير كه وارد شود مى‌دهند.

به ثروتمند نيز اگر بخواهند خواهند داد. بيشتر مردم گمان دارند كه از ديه‌هاى ابراهيم پيامبر است، ولى از موقوفات تميم دارى و جز او است و من بهتر مى‌دانم كه از آن پرهيز شود. [امير خراسان، دولتش را خدا پايدار بدارد! سالى هزار درم برايش دستور داده بود. شار دادگر نيز موقوفاتى بسيار برايش نهاده. من در اسلام خيريه‌اى بيش از آن

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۲۴۲

سراغ ندارم گرسنگان سر راهى از آن مى‌خورند و سنّت ابراهيم برگزار مى‌شود. زيرا كه او در زندگانى مهمان دوست بود و بخواست خدا پس از مرگش، راه او ادامه داده شده است].

در يك فرسنگى حبرى كوهى كوچك است مشرف بر درياچه صغر جايگاه قريه‌هاى لوط . در آنجا مسجديست [لطيف] كه ابو بكر صباحى آن را ساخته، و خوابگاه ابراهيم پيغمبر در آنجا است كه به اندازه يك ذرع در سنگ فرو شده است. گويند: هنگامى كه ابراهيم ديه‌هاى لوط را در هوا پرتاب شده ديد [بر پهلو] دراز كشيده گفت:

گواهى مى‌دهم كه: حق اليقين همين است! [گور يوسف نيز نزديك گور ابراهيم است].

مرزهای قدس نیز چنین است: از پیرامن ایلیا تا چهل میل که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۴۳

قصبه و شهرهایش می‌باشد و دوازده میل از دریا و صغر و مآب و پنج میل از صحرا نیز در آن است. و از سمت قبله تا پشت کسیفه و آنچه در آن سمت باشد. و از سوی شمال تا مرز نابلس می‌رسد.

این سرزمین همچنانکه خدا گفته: مبارکست، کوههایش پر درخت دشتها کشتزار دیمی بی‌نیاز از رودخانه است، همچنانکه آن دو تن به موسی گفتند: شهری دیدیم که شیر و عسل در آن می‌بارد. [من قیمت پنیر را در بیت المقدس رطلی یک دانق و شکر رطلی به یک درم و زیت یک رطل و نیم و مویز را چهل رطل بدان بها دیدم].* بیت جبریل: شهری است در دامنه و کوه، روستایش داروم است، کارگاههای سنگ‌بری دارد، آذوقه گاه قصبه و بارانداز خوره است، شهر گرانی و فراوانی است آبادیهائی خوب دارد ولی رو به ویرانی است، مخنّثانش بسیارند.

غزة: بزرگ و در کنار جاده مصر نزدیک بادیه و در کرانه دریا است، جامعی زیبا دارد که اثری از عمر خطاب در آن جا هست، زادگاه شافعی و قبر هاشم بن عبد مناف در آنست.

میماس: کوچک و مستحکم است و بارو دار در کرانه دریا است

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۴۴

و به غزه اضافه می‌شود.

عسقلان: بزرگ و در کرانه دریا پر از باغچه و میوه و مرکز جمیز است جامع آن در بازار بزازها با رخام فرش شده دلگشا و خوب و مستحکم است. کژ بسیار خوب و خیرات فراوان و زندگانی مرفّه و بازارهای زیبا و باغچه‌های نیکو دارد، ولی بندر آن خراب و مارهایش موذی هستند.

یافه: شهرکی بر لب دریا، بارانداز فلسطین و درگاه رمله است، دژی استوار با درهای آهنین دارد، در اسکله‌اش سراسر آهن است، جامع مشرف بر دریا [بر جزیره] است، بندری نیکو دارد.

ارسوف: کوچکتر از یافه است، بارو دارد و آباد است، منبری نیکو دارد، که برای رمله ساخته شده بود و چون کوچک بود آن را به أرسوف آوردند.

قیساریه: در کرانه دریای روم شهری مهم‌تر و پرخیرتر از آن نیست، نعمت آن سرشار و خیراتش لبریز خوش منظره و میوه نیکو دارد [مرکز گاومیش و نان سفید است] دژی استوار و حومه‌ای آباد دارد، دورش بارو کشیده شده، از انبار و چاه‌ها می‌آشامند و جامعی زیبا دارد. أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی ؛ ج ۱ ؛ ص۲۴۴

بلس: در کوهستانی پر زیتون است، آن را دمشق کوچک خوانند، در دره‌ای میان دو کوه است، یک بازار سراسری و دیگری تا نیمه شهر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۴۵

دارد، جامع در میان آنها آجر فرش و پاکیزه است، نهری روان و ساختمانها از سنگ دارد، آب راهها [آسیابها] ی شگفت‌انگیز دارد.* أریحا: شهر ستمگران بوده است، آن درگاه که خدا [در سوره مائده] ، برای بنی اسرائیل یاد کرده در آنجا است، مرکز نیل و خرما نیز هست، روستایش پائین دره است.

کشتزارهایشان از چشمه‌سار سیراب می‌شود، گرم‌سیر و مرکز مارهای [پادزهری] و کژدم است [پادزهر معروف بیت المقدس از گوشت این مارها ساخته می‌شود] مردم سیه‌چرده‌اند پشه بسیار دارد، آبش سبک‌ترین آب در اسلام است، موز و رطب و ریحان نیز در آنجا بسیار است.

عمان: در لب بیابان و دارای دیه‌ها و کشتزارها است، روستایش بلقاء است، مرکز حبوبات و گوسفند و دارای چند نهر و آسیابها می‌باشد، جامعی زیبا در سمت بازار دارد که صحن آن با فسیفسا آراسته است و چنانکه گفتیم همانند مکه است.

قصر جالوت بر کوهی مشرف بر شهر است و گور اوریا که مسجدی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۴۶

هم دارد با ورزشگاه سلیمان در آنجا است، پر میوه و ارزانی است، ولی مردمش نادانند و راه‌ها به شهر دشوار است [درگاه بیابان و پناهگاه تازیان صحرا است].

رقیم: دیهی در یک فرسنگی عمان در مرز صحرا است، غاری در آنست که دو درگاه بزرگ و کوچک دارد هر کس بتواند از در بزرگ به درون شود و از کوچک نتواند، پندارند که او فاسد [تخمه ناپاک] است، و در آن سه گور هست [و در بالایش مسجدیست و داستانی دارد] ابو الفضل محمد بن منصور برایم نقل کرد که ابو بکر بن سعید از فضل بن حماد از ابو مریم از اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه از نافع از عبد اللّه بن عمر از پیغمبر روایت کرد که: سه تن هنگامی که راهپیمائی می‌کردند، باران گرفت و ایشان به غاری در کوه پناه بردند، پس سنگی از کوه فرو شده در غار را بر ایشان بست، یکی از ایشان گفت: بیائید هر یک از ما که کار نیک در راه خدا انجام داده، آن کار را بیاد آورد و از خدا بخواهد، شاید او ما را رهائی بخشاید، پس یکی از ایشان گفت: خدایا! پدر و مادری پیر و فرتوت و چند کودک داشتم و با چرانیدن حیوان زندگی می‌کردیم و چون شیر دوشیده برایشان می‌آوردم پیش از فرزندانم به آن دو، می‌خورانیدم. روزی به بی‌کاری برخوردم و چون شبانگاه بازگشتم ایشان [در زیر درخت] خفته بودند* من مانند همه روزه شیر را دوشیده بر سر ایشان ایستادم، نه دلم می‌آمد بیدارشان کنم و نه می‌خواستم فرزندان را در شیر خوردن به پیش اندازم، کودکان نیز بی‌تابی می‌کردند، و من همچنین ماندم تا بامداد، اکنون خدایا اگر من این کار در راه تو کرده‌ام، راهی باز کن تا آسمان را ببینم، پس خدا سوراخی باز کرد تا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۴۷

آسمان را از آن می‌دیدند.

دیگری گفت: خدایا! دختر عمویی داشتم که بیش از هر کس بدو عشق می‌ورزیدم، و چون خواهش همخوابگی کردم، او در برابر خواستار صد دینار شد، و من کوششها کردم تا صد دینار فراهم کردم، و چون به میان دو پایش نشستم گفت: ای بنده خدا از خدا بترس و مهر جز به راه درست بر مدار! پس من از او دور شدم! اینک اگر تو می‌دانی که این گذشت در راه تو کرده‌ام، راهی برای ما باز کن! پس خدا راهکی بر ایشان گشود.

دیگری گفت: خدایا! من کارگری را با مزد مقداری برنج بکار گماشتم، چون کار بپایان رسید مزد را خواست و من بدو دادم، ولی او آن را رها کرد و رفت، پس آنها را پی در پی کشتم تا گله‌ای گاو فراهم شد که بچرا نهادم، پس کارگر بازگشت و حق خویش مطالبه کرد. من گفتم: برو آن گله نزد آن گاوچران بستان! او گفت از خدا بترس و مرا به نیشخند مگیر! گفتم: نیشخند نیست آن گله با گاوچران از آن تو است، وی آنها را گرفت و برد. خدایا اگر می‌دانی که من این کار در راه تو کردم، راهی برای ما باز کن! پس خدا راه را باز کرد.

در این خوره، دیه‌های بزرگ منبر دار هست که از بسیاری شهرهای جزیرة العرب بزرگتر و آبادتر و نامبردار است. و چون اینها از یک سو در آئین نامه جزو شهرها بشمار نیامده و از یک سو به گمنامی دهات نیستند بلکه میان این دو درجه در کشاکش هستند، ما ناچاریم در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۴۸

اینجا وضع آنها را مشخص سازیم:

لد: در یک میلی رمله است و جامعی بزرگ دارد که بسیاری از مردم قصبه و دیه‌های اطراف نماز جمعه را در آن می گزارند. کلیسائی شگفت‌انگیز نیز دارد که عیسای دجال دم درگاه آن کشته خواهد شد.

کفرسابا : دیهی بزرگ در کنار جاده دمشق است و جامعی دارد.

عاقر : دیهی بزرگ است که جامعی بزرگ دارد مردمش نیک خواهند، در کنار راه مکه نان بهتر از آنجا یافت نمی‌شود.

یبنا: جامعی نیکو دارد. مرکز انجیر دمشقی بسیار خوب است.

عمواس : گویند در گذشته قصبه بوده، و چون در مرکز کوهستان بوده خود را کم‌کم بسوی دشت و دریا کشانیده‌اند، تا چاه‌ها کم گود شوند.* کفر سلام: از دیه‌های بزرگ قیساریه و پر جمعیت است. جامعی در کنار جاده دارد.

این قصبه [خوره] چند رباط نیز در کنار دریا دارد، که جای گردهمایی مردم هستند. کشتیهای رومیان بدانجا می‌آیند و مسلمانان اسیر شده را برای فروش عرضه می‌کنند و هر سه تن را به یکصد دینار

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۴۹

می‌فروشند. در هر رباط کسانی هستند که زبان ایشان را می‌دانند و برای رسانیدن نامه و خوراکی‌ها نزد آنان فرستاده می‌شوند. چون کشتی‌ها دیده شوند کرناها را به صدا در آورند. اگر شب هنگام باشد آتشگاه رباط را بر افروزند و اگر روز باشد دود براه اندازند. از هر رباط تا قصبه چندین آتشگاه بلند پایه ساخته و کسانی را بر آنها گمارده‌اند، همینکه آتشگاه رباط افروخته شود نزدیک‌ترین آتشگاه‌ها بدان، یکی پس از دیگری افروخته می‌شوند، یک ساعت نمی‌گذرد که مردم با ساز و برگ، با شنیدن آواز طبل از بالای آتشگاه‌ها، به سوی آن رباط روان شوند و جوانان روستا گرد هم آیند، پس باز خرید [فدا] آغاز می گردد، مردی، مردی را می‌خرد و دیگر درمی یا نگینی را می‌دهد تا از کالاهایشان بخرد. رباطهای این خوره که در آنها چنین بازخریدها رخ می‌دهد: غزّه، میماس، عسقلان، ماحوز، ازدود ماحوز ، یبنا، یافه، أرسوف می‌باشند.* صغر : مردم این دو خوره آن را صقر نامند. یک تن مقدسی به خانواده‌اش نوشت: از سقر اسفل به فردوس أعلا ... زیرا که شهری بیگانه کش و بد آب و هوا است. هر کس عزرائیلش دیر کرده بهتر است بدانجا بشتابد [تا او را در انتظار بیابد] که من مانند آن را در اسلام سراغ ندارم. من شهرهای وبا خیز دیده‌ام ولی نه مانند اینجا! مردمش سیاه‌چرده

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۵۰

درشت اندام، آبش همانند آب جهنم است، ولی بصره کوچک و بندری سود آور، بر کنار دریاچه مقلوبه ، باقی‌مانده شهرهای لوط است که چون مردمانش از آن فحشاء نداشتند رهائی یافتند! کوه نزدیک آنست.

مآب: در کوهستان، نزدیک صحرا دیه‌های بسیار با انگور و بادام دارد. موته از دیه‌های آنست که گور جعفر طیار و عبد اللّه بن رواحه در آنجا است.

اذرح: شهر سر راه حجاز به شام است. برده پیغمبر نزد ایشان است! با عهدنامه او که بر پوست نوشته شده است.

ویله: شهری در کنار شاخه‌ای از دریای چین است، آباد و بزرگ محصولش خرما و ماهی است. درگاه فلسطین و بار انداز حجاز است.

مردم آن را ایله نامند ولی ایله نزدیک آن بوده و ویران شده است. و همانست که خدا گوید: از ایشان درباره آن دیه بپرس که آباد در کنار دریا بود .

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۵۱

مدین: در مرز حجاز است. در حقیقت هر چه دریا به دور آنست جزیرة العرب است،* و مدین در این خطه است. گویند سنگی که موسی پیغمبر برای سیراب کردن گوسفندان شعیب آن را از جا بر کند در اینجا می‌باشد. آب بسیار دارند. اصطلاحات وزن و اندازه

و آداب ایشان شامی است.

میان شامیان و حجازیان درباره ویله کشاکش هست چنانکه در باره عبادان است. و نسبت دادن آن به شام بهتر است، چه آداب و رسومشان شامی است. این شهر درگاه فلسطین است و جلابشان از آنجا است.

تبوک: شهری کوچک است و مسجد پیغمبر در آنجا است. [در باره این خوره سخنها است که بهترین آنها اینست].

کلیاتی درباره این سرزمین

سرزمینی است با آب و هوای معتدل مگر در میانش از شراة تا حوله که گرمسیر است. نیل و موز و خرما دارد. روزی غسّان حکیم در شهر اریحا بمن گفت: این دژ را می‌بینی؟ گفتم: آری! گفت: تا حجاز کشیده می‌شود، سپس به یمامه سپس به عمان و هجر و سپس به بصره و بغداد می‌رود، سپس به سمت چپ موصل به رقه بالا می‌رود و این دره گرمسیر و نخلستان است. سردترین منطقه آن بعلبک و پیرامن آن است.

از متلکهای ایشان است که: از سرما پرسیدند تو را در کجا بیابیم؟ گفت:

در بلقا گفتند اگر نبودی؟ گفت بعلبک خانه من است! [کوهستان سمت صحرا از مآب تا پایانش سرد است و بعلبک سخت سردسیر است].

سرزمینی مبارک، ارزان میوه دارای مردم نیکوکار است. هر چه بسوی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۵۲

روم بالا- رویم نهرها بیشتر و میوه‌ها افزون و هوا خنک‌تر است و هر چه پائین‌تر میوه خوشمزه‌تر و بهتر و نخلستانها بیشتر است. رودخانه کشتی‌رانی ندارد و از همه آنها می‌توان گذر کرد. دانشمندان اندک اهل ذمه و جذامیها بسیارند. اندرزگران اهمیتی ندارد سامریها از فلسطین تا طبریه زندگانی می‌کنند در آنجا مجوسی و صابئی دیده نمی‌شود.

مذهب ایشان: همه به راه راست سنت و جماعت هستند. اهل طبریه و نیمی از نابلس و قدس و بیشتر عمان شیعه هستند، و در آن جائی برای معتزلیان نیست و ایشان پنهان هستند. در بیت المقدس گروهی کرامی هست که خانقاه و جلسات دارند [اینان مدعی علم کلام و فقه و زهد هستند و ماجراجوئی دارند ولی بحق اهل قرائتند] در اینجا مالکی و داودی یافت نمی‌شود. اوزاعیان در جامع دمشق مجلس دارند. رفتار در آنجا بر* مذهب أصحاب حدیث است و فقیهان شافعی هستند. کمتر قصبه یا شهر هست که حنفیان در آنجا نباشند، و چه بسا قاضیان از ایشان باشند [ایشان در بیت المقدس مجلسها دارند و در گذشته قاضیان از ایشان بودند ولی امروز کار بر مذهب مردم مغرب است که در سرزمین مغرب یاد خواهیم کرد].

هر گاه گفته شود: چرا نمی‌گوئی رفتار بر مذهب شافعی است، در حالی که صدارت در آنجا از آن شافعیان است؟ در پاسخ گوئیم: این سخن از نادانی است، در مذهب شافعی بسمله را بلند گویند و در نماز بامداد قنوت دارند. ولی ما جز در نماز وتر در نیمه دوم رمضان قنوت نمی‌گیریم نظریات دیگر شافعی را نیز مردم شام نپذیرفته و بکار نمی‌بندند.

نبینی هنگامی که شاه طبریه دستور داد تا بسمله را بلند گویند، مردم بنزد کافور اخشیدی دادخواهی بردند و دستور او را نادرست شمردند؟

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۵۳

بیشتر رفتار مردم امروز نیز بر زمینه مذهب فاطمی است که ما آن را در باره مغربیان یاد خواهیم کرد.

قرائت: قرائت به حروف ابو عمرو در این سرزمین غلبه دارد بجز در دمشق که در مسجدش کسی امامت نمی‌کند مگر به قرائت ابن عامر بخواند، و این قرائت معروف و پسندیده آنجا است. قرائت کسانی نیز در این سرزمین شیوع یافته است. و ایشان هر هفت قرائت

را بکار گیرند و برای ضبط آنها می‌کوشند.

بازرگانی: در آنجا پر سود است. روغن زیتون، قطّین ، مویز، خونوب و ملاحم و صابون فوته (لنگ) از فلسطین برآید، پنیر، پنبه، مویز عینونی و دوری بسیار خوب و سیب [خوب و موز که چیزی مانند خیار باشد که پوست آن برداشته می‌شود و به نرمی خربوزه ولی خوشمزه‌تر است. از صغر خرمای بسیار و شیره و نیل] قضم قریش که بی مانند است، و آینه و دیگ قندیل و سوزن برآید و از اریحا نیل خوب، و از صغر و بیسان نیل و خرما، و از عمان حبوب و گوسفند و عسل و از «طبریه» قطعه‌های فرش و کاغذ و پارچه و از «قدس» پارچه گلدوزی شده و بلعیسیّه و تناب، و از «صور» شکر و مهره و شیشه‌های

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۵۴

تراشیده [و بیشتر فرآورده‌های بصره] أز «مآب» مغز بادام أز «بیسان» برنج [و نیل و خرما] از «دمشق»* معصور بلعیسی دیباج، روغن بنفشه پست، فرآورده‌های مسین و کاغذ و گوز و بنشن و مویز. و از حلب پنبه و پارچه و اشنان و مغره . و أز بعلبک [بقاع] فرآورده‌های شیر برآید.

بنشن و زیت مصرفی، نان سفید و لنگ‌های رمله، معنّقه و قضم قریش و عینونی و دوری و تریاق و ترذوغ و سبحه‌های بیت المقدس بی مانند هستند.

بدانکه در خوره فلسطین سی و شش چیز فراهم است که در جای دیگر فراهم نیاید. هفتای نخستین در جای دیگر یافت نشوند، هفتای دوم در جای دیگر کم است، بیست و دو تای دیگر جز در اینجا جملگی با هم فرا نیایند، هر چند بیشتر آنها یافت می‌شوند مانند: قضم قریش، معنّقه، عینونی، دوری، انجاس ، کافوری، انجیر سباعی و دمشقی،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۵۵

قلقاس ، جمّیز ، خرنوب، عکّوب ، عنّاب، نی شکر، سیب شامی، خرما، زیتون، اترج ، نیل، راسن ، نارنج، لفّاح ، نبق ، گوز، بادام، هلیون ، موز، سماق، کرنب ، کماۀ ، ترمس ، طری، یخ، شیر گامیش، شهد، انگور عاصمی، انجیر خرمائی. هر چند قبیط در جای دیگر نیز یافت می‌شود ولی مال اینجا مزه دیگر دارد. کاهویش نیز در جای دیگر هم هست و در شمار دیگر سبزی‌ها است مگر در اهواز که فوق العاده است، در بصره نیز از سبزیها جدا شمرده شود.

اندازه‌ها: مردم رمله، قفیز، ویبه، مکّوک، کیل‌چه دارند.

کیل‌چه نزدیک به یک و نیم صاع است، مکّوک سه کیل‌چه است، ویبه دو مکّوک، قفیز چهار ویبه است. مدی ویژه مردم ایلیا می‌باشد و آن دو سوم قفیز است، و قبّ یک چهارم مدی است، مکوک جز در دربار بکار نرود. مدی عمّان شش کیل‌چه است، قفیز ایشان نیم کیل‌چه است که بدان مویز و بنشن می‌فروشند. قفیز صور همان مدی ایلیا است و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۵۶

کیل‌چه ایشان یک صاع است. غراره‌ی دمشقی یک و نیم قفیز فلسطینی باشد.

ترازو: رطل* از حمص تا جفار ششصدی می‌باشد ولی در همه جا یکسان نیست، و پرترین آن رطل عکا و تنگ‌ترین آن دمشقی است.

وقیه ایشان از پنجاه تا چهل و اندی دارد. هر رطل دوازده وقیه است، رطل قنّسرین دو سوم این است.

سنجه : پولهایشان با دیگران نزدیک است، درم شصت حبه است، حبه یک شعیره است، دانق ده حبه است، دینار بیست و چهار قیراط، قیراط سه و نیم شعیره می‌باشد.

رسم‌ها: همواره در مسجدها قندیل‌های افروخته را مانند مکه با زنجیرها می‌آویزند. در هر قصبه یک صندوق پسنداز در جامع شهر بر ستون آویخته است، میان سرپوشیده و صحن مسجد درها نهاده شده مگر در اریحا. سنگ فرش دیده نمی‌شود مگر در جامع

طبریه ، آتشگاه‌ها (مناره‌ها) چهار گوش ساخته شده میانه هر سقف سرپوشیده آرایش شده است، دم در هر جامع و در بازارها آبریزگاهها هست. مردم میان هر دو سلام از نمازهای ترویح بر جا می‌نشینند، و برخی به تک رکعت وتر می‌پردازند. در روزگار گذشته وتر ایشان سه رکعتی می‌بود، پس ابو اسحاق در شهر ایلیا در همین روزگار من دستور داد، تا آنها را از هم جدا کردند. هنگامی که وی برای گزاردن ترویح برمی‌خاست، جارچی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۵۷

فریاد بر می‌آورد که: آی نماز! خدا شما را بیامرزاد! در ایلیا مردم شش ترویح می گزارند [فقیهان در میان هر دو نماز می‌نشینند، قاریان در جامعها نشست‌ها برگزار می کنند] مذکّران در آنجا بیشتر داستان سرایند [مگر پیروان ابو حنیفه که در مسجد اقصا مجلس ذکری [نیکو] دارند که در آن جا از روی دفتر می‌خوانند. کرامیان نیز در خانقاه‌های خود نشستها دارند. پس از پایان نماز آدینه نگهبانان هلهله سر می‌دهند، و فقیهان در میان دو نماز روز و دو نماز شب نشست دارند و همچنین قاریان در جامعها.

از جشنهای نصارا که مسلمانان آن را شناخته فصل‌های سال را بدان می‌شناسانند، فصح در روزهای نوروز، عنصره در تابستان، میلاد یلدا در زمستان، جشن برباره هنگام بارانها است که متلک توده‌ای گوید: هنگام جشن برباره، بنّا زمار خود برداره ، یعنی خانه‌نشین می‌شود. و نیز قلندس که این متلک درباره آنست: اگر قلندس آمد، آدم خود را گرم کرده* در خانه بیارامد، جشن صلیب هنگام چیدن انگور، جشن لدّ به هنگام کشت است. ماه‌های ایشان رومی است: تشرین یکم و دوم، کانون یکم و دوم، شباط، آذار، نیسان، أیار، حزیران، تموز، آب، ایلول.

فقیه صاحب رأی و مسلمان نویسنده، در آنجا اندک است مگر در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۵۸

طبریه که همیشه نویسندگانی بیرون داده است، در آنجا و مصر همه دفتر دارا مسیحی هستند، زیرا که ایشان بر زبان بومی تکیه دارند، و مانند ایرانیان برای آموزش عربی نباید رنج را بر خویشتن هموار کنند.

من به هر گاه که نزد قاضی القضاهٔ بغداد می‌بودم، از عربی نادرست که سخن می گفت شرمسار می‌شدم، أما ایشان این را عیب نمی‌شمرند. بیشتر گهبدان، رنگرزان، صرّافان و دباغان این سرزمین یهودی هستند، بیشتر پزشکان و نویسندگان مسیحی می‌باشند.

بدانکه پنج چیز، در پنج جای کشور اسلام زیبا است: رمضان در مکه، شب ختمه در مسجد اقصا، دو عید در اصقلیه ، عرفه در شیراز، آدینه در بغداد، نیمه شعبان در ایلیا، عاشورا در مکه.

مردم زیبا پسند هستند، دانا و نادان همگی ردا پوشند [آزادانه پشم می‌پوشند] در تابستان نیز از پوشاک نکاهند، نعلین پوشند، قبرهایشان روسازی شده است. دنبال جنازه راه می‌روند و دلداری می‌دهند، تا سه روز پس از مرگ به سر گور رفته ختم قرآن گزارند، بارانی بپوشند، و ردا را کوتاه نبرند. بزازان گرانمایه رمله بر خر مصری پالان دار سوار شوند. در آنجا کسی جز فرماندار و سردار سوار اسب نشود، و جز

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۵۹

دهاتی‌ها و دبیران کسی لبّاده نپوشد. پوشاک مردم دیه و روستای ایلیا و نابلس تنها یک تکه پرده است بی شلوار. ایشان فرن‌ها دارند، روستائیان تنور کوچک زمینی دارند که ته آن سنگ‌ریزه است، پس خاشاکها پیرامون آن بیفروزند و چون سرخ شود قرص نان را بر سنگها پهن کنند. در آنجا طبّاخان عدس و بیسار می‌پزند و باقلای تازه را در روغن سرخ کرده، با زیتون خوراک عرضه می کنند. ترمس را نمک زده بسیار می‌خورند. از خرنوب شیرینی بنام قبّیط سازند و هر شیرینی که از* شکر سازند ناطف نامند. در زمستان زلابیه بی پنجره از خمیر سازند.

بیشتر این رسم و آئین‌ها در مصر و کمی از آنها در عراق و اقور نیز دیده می‌شود.

کانها: آهن در کوه‌های بیروت، خاک سرخ خوب در حلب و پست‌تر از آن در عمان است. کوه‌هائی سرخ رنگ دارد که خاک آن سمقه نامیده می‌شود و خاکش سست است، کوه‌هائی سفید نیز بنام

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۶۰

حواره هست که اندکی سخت است و با آن سفید کاری کنند و کف بام‌ها را گل‌اندود سازند. در فلسطین پارچه سنگهای سفید، و یک معدن رخام در بیت جبریل هست. در غارها معدن کبریت و جز آن یافت شود. از دریاچه مقلوبه نمک نرم گیرند. بهترین عسل آنست که در ایلیا و جبل عامل با خوراندن سعتر به زنبور به دست آرند، و بهترین مری آنست که در اریحا سازند.

دیدنیها: بیشتر مشهدها را در پیشگفتار این سرزمین یاد نمودم.

و هر گاه بخواهم جای هر یک را باز گویم کتاب به درازا کشد. آری، بیشتر آنها در ایلیا و سپس به دیگر جاهای فلسطین و اردن است:

آبها: آب این سرزمین خوب است مگر آب بانیاس که اسهال آرد و آب صور که یبوست آرد و آب بیسان سنگین است و پناه بخدا از آب صغر ، آب بیت رام بد است، سبک‌تر از آب اریحا نبینی! آب رمله مدّر، آب نابلس سخت، آب دمشق و ایلیا نیز کمی سخت است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۶۱

هوایشان کمی خشک است [و نیازمند چربی است]. چند رودخانه دارد که به دریای روم ریزند مگر بردا که پائین قصبه دمشق را شکافته خوره را سیراب می‌کند. چند شاخه از این رود، در بالای قصبه گردیده، سپس دو بخش شده بخشی در بادیه فرو شود و بخشی به پائین می‌آید و به نهر اردن رسد. رود اردن که از پشت بانیاس پائین می‌آید، در برابر قدس مرداب می‌شود، سپس از طبریه می‌گذرد و پس از گذر از دریاچه و و پستیها به دریاچه مقلوبه می‌ریزد، و آن آبی پر نمک ناگوار، برگشته، بد بو می‌باشد، چند کوه در آن هست و موج بسیار ندارد. دریای روم (میدیترانه) در باختر آن، و دریای چین (دریای سرخ) به سمت جنوب آن نزدیک است. جزیره قبرص برابر صور است که می‌گویند دوازده روز راه است و همه شهرهایش آباد می‌باشد و دست مسلمانان در آن جا باز است و کالای پارچه و آلات فراوانش در دست کسانی است که بر آن مسلّط باشند. فاصله تا آنجا یک شبانه روز راه دریا، و از آنجا تا کشور روم نیز چنانست.* شگفتیها: در بیرون شهر ایلیا غاری بزرگ است. از دانشمندان شنیدم و در کتابها خواندم که این غار به جایگاه خسف‌شدگان موسی می‌پیوندد، ولی من باور ندارم، بلکه بریده‌هائی از سنگ است و راهروها دارد که با چراغ توان پیمود. میان فلسطین و حجاز، سنگها هست که قوم لوط بدان سنگباران شدند، رنگارنگ کوچک و بزرگ در کنار راه حاجیان دیده می‌شوند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۶۲

در طبریه چشمه آبی گرم هست که به همه گرمابه‌های شهر می‌رسد و هر گرمابه جوئی برای خود باز کرده است. بخار این آب چنان اطاقک را گرم می‌کند که نیازی به سوخت ندارد. در هر خانه آن را برای شست و شو با آب سرد می‌آمیزند. در این خوره آب گرم دیگری نیز بنام حمّه هست، هر کس که سه روز در آن شود و سپس خود را با آبی دیگر بشوید، هر گونه جرب، یا دمل و ناسور، یا هر درد دیگر داشته باشد بهبود یابد. از طبرانی‌ها شنیدم، می‌گفتند: بر روی آن چشمه یک سنگ و گرد آن سوراخهائی بوده که آب هر سوراخ ویژه یک بیماری بوده است، پس هر کس آن بیماری داشت و با آن شست و شو می‌کرد شفا می‌یافت، تا روزگار ارسطاطالیس نیز چنین می‌بود. پس پادشاه آن روزگار دستور داد آن را ویران کردند تا مردم از پزشک بی نیاز نشوند. من این داستان را باور دارم زیرا که هر دردمند باید به درون همه آن آبها فرو شود تا داروی ویژه آن درد بدو برسد [در روستای مآب گرمابه دیگری نیز هست].

دریاچه صغر خود نیز شگفت‌انگیز است، رود اردن و رود شراهٔ در آن می‌ریزند و تغییر نمی‌کند و گویند زود هم غرق نمی‌کند، حقنه کردن آب آن بسیاری از بیماریها را شفا بخشد. در [نیمه] ماه آب موسمی نیز دارد که کودکان و بیماران بدانجا آیند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۶۳

در کوه‌های شراهٔ نیز یک* آب گرم (حمّه) هست. در فلسطین شبنم بسیار است. در تابستان اگر باد جنوب بوزد، شبنم از ناودانهای مسجد اقصا سرازیر می‌شود.

ابو ریاح: طلسمی است در حمص برای عقرب هر کس گلی را بر آن بزند و سپس بر جای عقرب زده بمالد سودمند باشد، البته تأثیر طبیعت است نه آن گل.

شهرهای سلیمان: بعلبک، تدمر نیز از شگفتیهای این سرزمین می‌باشند، قبّهٔ الصخرهٔ : و جامع دمشق و بندرهای صور و عکا نیز از شگفتیهایند.

[بیت المقدس نیز طلسمی برای جلوگیری از گزیدن مار و عقرب دارد و آن از سنگ رخام است و در پشت منبر جا دارد و بر آن نوشته ای هست، و بر پشت یکی محمد رسول اللّه و دیگری: بسم اللّه الرحمن الرحیم نوشته شده است].

وضع جغرافیائی: این سرزمین ظریف است و در چهار رده قرار گرفته است، نخست در کرانه دریای روم که دشتی است از شن درهم نشسته.

شهرهای آن رمله، و شهرهای ساحلی دیگر است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۶۴

رده دوم: کوهستان جنگلی با چشمه سار و روستاها و کشتزارها، شهرهایش: بیت جبرئیل، ایلیا، نابلس، لجّون، کابل، قدس، بقاع، انطاکیه [کوه‌های لبنان، لکام، زیتا، صدیقا در آنجا هستند].

رده سوم: دشتهای گود که روستاها و رودخانه‌ها و نخلستان و کشتزارها و نیلستان دارد. شهرهایش: ویله، تبوک، صغر، اریحا، بیسان، طبریه [وادی کنعان] بانیاس است.

رده چهارم: لبه بادیه کوه‌هائی بلند سردسیر همساز با بادیه است، روستاها و چشمه‌سار و درختستان دارد. شهرهایش: عمان، اذرعات، دمشق، حمص، تدمر، حلب است. کوه‌های فاضل مانند زیتا و صدیقا و لبنان و لکام در رده دوم‌اند. بلندی سرزمین مقدس در کوه‌های مشرف بر کرانه دریا است.

روزی من در مجلس ابو محمد میکالی رئیس نیشابور نشسته بودم و فقیهان برای مناظره آماده می‌بودند. از ابو* الهیثم درباره دلیل مجاز بودن تیمم با نوره پرسیده شد، وی به گفته پیغمبر استناد نمود که: «زمین برای من پاکساز و سجده‌گاه شده است» و مقصود پیغمبر نیز همه زمین‌ها است. پرسنده گفت: پیغمبر دشت را می‌خواسته نه کوه را! پس گفتگو و کشاکش بسیار گشت و هر کس بر سخن خویش ایستادگی نمود. من (مقدسی) به ابو ذر بن حمدان که از همگان پر چانه‌تر بود گفتم:

چه پاسخ داری هر گاه کسی بگوید: درست آنست که این فقیه فاضل (ابو هیثم) بیان نمود، زیرا که خدا گفته است: «به سرزمین مقدس درآیید»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۶۵

و ما می‌دانیم که آن ارض مقدس کوهستانی است. ابو ذر زمزمه کنان سخنی گفت که شکننده سخن من نبود .

سپس فقیه سهل بن صعلوکی گفت: خدا گفته است: به سرزمین درآیید، او نگفته است از کوه بالا روید [و اگر مقصود کوه بود می‌گفت:

بالا شوید!] پس گفتگو بریده شد.

اکنون اگر کسی بگوید: چرا او (صعلوکی) نگفت: آن در که دستور داخل شدن بدان داده شده در شهر اریحا است که در دشت می‌باشد نه در کوه، و بنا بر این سخن امام بن امام (ابو ذر بن حمدان) درست است (که ارض دشت است نه کوه) ما از دو راه به وی پاسخ گوئیم.

نخست پاسخی فقهی، سرزمین مقدس بطور کلّی کوهستان است، و اریحا که در دشت جا دارد تابع آنست، ظاهر آیه نیز خود قدس را می‌خواهد که همان ایلیا باشد و در کوهستان است، نه توابع آن را که در دشت هستند.

اگر گفته شود که روی سخن در آیه به شهر ستمگران اریحا است که دخول بدان امر شده است، پس آیه لزوم دو چیز را می‌رساند: داخل

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۶۶

شدن به ارض مقدس و بویژه شهر یاد شده اریحا. و بنا بر تفسیر شما (مؤلّف کتاب) تنها یک چیز را می‌رساند و آن داخل شدن در ارض مقدس باشد.

من در پاسخ گویم: در آنجا که خدا می‌گوید: «ما خاور و باختر آن سرزمین مبارک را به قومی بخشودیم که سست پنداشته شده بودند » همه کوه و دشت فلسطین را به ایشان بخشوده است. و آنجا که می‌گوید:

«گروهی ستمگر در آنجایند» برخی از نواحی فلسطین (اریحا) را خواسته است.

پاسخ دیگر جغرافیائی است، و آن اینست که ایشان مأمور بودند که به قدس درآیند و ستمگران در اریحا بودند که در دره میان کوه و دریاچه است، و چون نمی‌توان گفت که به ایشان فرمان دریانوردی داده شده، پس راهی جز این نیست که از کوهستان بدانجا روند، و همین کار را نیز کردند، ایشان از زیر بلقا از نهر اردن گذشته به اریحا درآمدند.

با این همه یکی از دو چیز گردن گیر این اعتراض کننده می‌باشد:

یا بگوید: بنی اسرائیل مأمور داخل شدن به کوهستان قدس نبودند، و یا آنکه بگوید: کوهستان ایلیا* و بلقا از ارض مقدس بشمار نمی‌روند، و با کسی که یکی از این دو را بگوید سخن نگفتن بهتر باشد. هنگامی که من راه پاسخ گوئی را بر فقیه ابو ذر تنگ کردم او گفت: تو (مؤلّف) به بیت المقدس نرفته‌ای! اگر رفته بودی می‌دانستی که آنجا دشت است

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۶۷

و کوه ندارد! در این هنگام رئیس ابو محمد (میکالی) به او گفت: او (مؤلّف کتاب) خود از مردم بیت المقدس می‌باشد!.

از دائی خودم عبد اللّه بن شوا شنیدم می‌گفت: یکی از سلاطین خواست دیر شموئیل را که دیهی در یک فرسنگی ایلیا است بخرد، پس به صاحب آن گفت: دیه خود را برای من توصیف کن! او گفت:

خدا تو را مؤیّد بدارد، آنجا به آسمان نزدیک و از لگد بدور است، کم ابروط و پر بلوط می‌باشد، نیازمند کوشش است بارد کردن تزکیه نشود و با اسبان در می‌نوردد، بادامش تلخ است، کشت آنجا بسیار و درو اندک است ولی آنچه تو بیندیشی بزرگوارانه است.

شاه گفت: دور شو، که ما را به دیه تو نیاز نیست!

کوه‌های مقدس این سرزمین

اشاره

کوه زیتا: مشرف بر بیت المقدس است و من آن را یاد کردم. (ص ۲۴۰) کوه صدیقا: میان صور و قدس و بانیاس و صیدا است. گور صدّیقا در آنجا است. نزدیک آن مسجدی هست که روزهای نیمه شعبان مراسمی در آن برگزار می‌گردد و مردم بسیار از آن

شهرها با نماینده

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‏۱، ص: ۲۶۸

سلطان بدانجا شوند. سفر من بدانجا نیز مصادف با جمعه نیمه شعبان بود، پس قاضی ابو القاسم بن عباس نزد من آمد [و به من دستور داد] برای مردم خطبه آدینه خواندم و ایشان را به ساختمان کردن آن مسجد تشویق نمودم، پس ایشان [مال بسیار گرد آوردند و به بهترین شکل] آن را ساختند و منبری در آن نهادند. من از ایشان شنیدم که باور داشتند: چون سگها به دنبال شکار می‌دوند، هر گاه به مرز این بارگاه رسند بر می‌گردند ، و مانند این داستانها.

کوه لبنان: به کوه پیشین چسبیده، پر از درختان و میوه‌های مباح، با چشمه‌هائی باریک است که گروه‌هائی از مردم در کنار آنها به پرستش خدا مشغولند . اینان خانه‌ها از نی [و پیزر] ساخته، با خوردن آب میوه‌ها و فروش آنها و قصب فارسی و مرسین و جز آن که به شهرها

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‏۱، ص: ۲۶۹

می‌برند، گذران می‌کنند. شمار ایشان نیز اکنون کاهش یافته است.

کوه جولان: برابر آنست از سمت دمشق چنانکه یاد کردم. من در آنجا ابو اسحاق بلوطی را با چهل مرد پشمینه پوش دیدم که در مسجدی گرد می‌آمدند. او را دانشمندی یافتم که در فقه پیرو سفیان ثوری بود.

خوراك ایشان بلوط بود که میوه‌ای به اندازه خرما ولی تلخ است. ایشان پوست آن را کنده [در آب می‌افکنند] تا شیرین می‌شود [سپس خشکانده] آرد می‌کنند و با جو بیابانی که در آنجا می‌روید می‌آمیزند [و نان می‌پزند. این دو کوه هوای خوش و میوه بسیار دارد].

کوه لکام: آبادترین کوه‌های شام و بزرگترین* و پرمیوه‌ترین آنها است و امروز به دست ارمنیها است، طرسوس پشت آن و انطاکیه زیر آنست.

حکومت: قدرت در این سرزمین به دست فرمانروای مصر می‌باشد، ولی در گذشته سیف الدولة [از بنی حمدان] بر بخش بالای آن دست یافته بود.

مالیات: مالیات در اینجا سبك است مگر بر مسافرخانه‌ها که در باره بیت المقدس گفتم . ولی حمایت داری گرانست، بر قنسرین و مرکزها سیصد و شصت هزار دینار، بر اردن یکصد و هفتاد هزار دینار، بر فلسطین دویست و پنجاه و نه هزار دینار، بر دمشق چهارصد و اندی هزار است.

و در کتاب ابن خردادبه خواندم که خراج قنسرین چهارصد هزار دینار

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج‏۱، ص: ۲۷۰

و خراج حمص سیصد و چهل هزار و خراج اردن سیصد و پنجاه هزار و خراج فلسطین پانصد هزار دینار است.*

فاصله‌ها:

[درازای شام از مدین شعیب تا مرز، سی و نه روز، پهنای آن گوناگون می‌باشد. زیرا که سمت حجازی (جنوبی) شام باریك‌تر و سمت مرزی (شمالی) آن پهن‌تر است].

از حلب که بگیریم تا بالس دو روز، از حلب تا قنسرین نیز یك روز و همچنین است تا أثارب از حلب تا منبج دو روز، از حلب تا انطاکیه پنج و از انطاکیه تا لاذقیه سه روز، از منبج تا فرات یك مرحله است.

از حمص گرفته تا جوسیه یك مرحله، سپس تا یعاث یك مرحله سپس تا بعلبك نیم مرحله، سپس تا زبدانی یك مرحله، سپس تا

دمشق یک مرحله است.

از حمص گرفته تـا شمسین یک مرحله، سپس تا قارا یک مرحله، سـپس تا نبک یک مرحله، سپس تا قطیّفه یک مرحله، سپس تا دمشق یک مرحله است.

از حمص گرفته تا سلمیه یک مرحله، سپس تا قسطل دو مرحله، سپس تا زرّاعه [دراعه] همانندش، سپس تا رصافه نیز همانندش، سپس تارقه نیم مرحله است.

از حمص گرفته تا حماه یک مرحله، سپس تا شیزر یک مرحله،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۷۱

سپس تا کفرطاب یک مرحله، سپس تا قنسرین یک مرحله، سپس تا حلب یک مرحله است.

[از حمص بگیر تا حلب یا تا دمشق پنج منزل، پنج منزل آبادی و شهرها هست].

از دمشق گرفته تـا طرابلس [یا تا بعلبک] یا تا بیروت یا تا صـیدا، یا تا بانیاس یا تا [اذرعات] یا تا حوران یا تا بثنیّه دو روز دو روز راه می‌باشد.

از دمشق گرفته تا پایان غوطه یا تا بیت سرعا یک مرحله است.

از دمشق گرفته تا کسوه دو برید، سپس تا جاسم یک مرحله، سپس تا فیق همانندش، سپس تا طبریه یک برید است.

از بانیاس گرفته تا قدس یا تا جب یوسف، دو برید دو برید، است.

از بیروت گرفته تا صیدا یا تا طرابلس، هر یک، یک مرحله است.

از طبریه گرفته تـا لجّون یـا تـا جب* یوسف یا تا بیسان یا تا عقبه افیق یا تا جش یا تا کفرکیلا [یا تا اذرعات یا تا قـدس] یک مرحله است.

[از عقبه افیق گرفته تا نوی یک مرحله، سپس تا دمشق یک مرحله است.

از جب یوسف گرفته تا بانیاس یک مرحله است.

از قدس گرفته تا کوه لبنان یک مرحله است.

از اذرعات گرفته تا عمان یا تا دمشق دو مرحله است].

از لجّون گرفته تا قلنسوه یک مرحله، سپس تا رمله یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۷۲

و اگر بخواهی از لجون بگیری تا کفرسابا ۲ یک مرحله بریدی، سپس تا رمله یک مرحله است.

از بیسان گرفته تا تعاسیر دو برید، سپس تا نابلس همانندش، سپس تا بیت المقدس یک مرحله است.

از جب یوسف گرفته تـا قریـهٔ العیون دو مرحله، سـپس تـا قرعون یـک مرحله، سـپس تا عین الجر یک مرحله، سـپس تا بعلبک یک مرحله است.

و این را طریق المدارج [الدراج] نامند.

از جش گرفته تا صور یک مرحله و از صور تا صـیدا یک مرحله، و از صور تا قدس یا تا مجدل [خربت مسـجد] سلیم دو برید، و از مجدل سلیم تا بانیاس دو برید.

از طبریه گرفته تا عکا دو مرحله، از کوه لبنان تا نابلس، یا تا قدس یا تا صیدا یا تا صور یک مرحله است.

[از عکا گرفته تا صور یا تا کنیسه یک مرحله است].

از رمله گرفته تا بیت* المقدس یا تا بیت جبریل [غزه] یا تا عسقلان [یا تا کفرسابا برید] یا تا سکّریه یک مرحله یک مرحله است.

از رمله گرفته تا نابلس یا تا کفرسلام یا تا مسجد ابراهیم یا تا اریحا یک مرحله، یک مرحله است.

از رمله گرفته تا یافه یا تا ماحوز [یا تا نابلس یا تا مسجد ابراهیم] یا تا أرسوف یا تا ازدود یا تا رفح یک مرحله، یک مرحله است.

از بیت المقدس گرفته تا بیت جبریل یا تا مسجد ابراهیم یا تا نهر أردن یک مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۷۳

از بیت المقدس گرفته تا نابلس یک مرحله است.

از بیت المقدس گرفته تا اریحا دو برید است.

[از عسقلان گرفته یا یافه یا تا رفح یک مرحله است.] از غزه گرفته تا بیت جبریل یا تا ازدود یا تا رفح یک مرحله است.

از مسجد ابراهیم گرفته تا قاووس یک مرحله، سپس تا صغر یک مرحله است.

[از کفرسابا گرفته تا قلنسوه یا تا قیساریه یک مرحله است].

از نهر اردن گرفته تا عمان یک مرحله است.

از نابلس گرفته تا [کفر سلام یا] تا اریحا [یا تا بیسان] یک مرحله است.

از اریحا گرفته تا بیت رام دو برید است، و سپس تا عمان یک مرحله است.

از صغر گرفته تا مآب [یا تا قاووس] یک مرحله، [و از صغر تا ویله چهار مرحله است].

از عمان گرفته تا مآب یا تا زرقا یک مرحله.

از زرقا گرفته تا اذرعات یک مرحله، و از اذرعات تا دمشق دو مرحله است.

از قیساریه گرفته تا کفرسلام یا تا کفرسابا یا تا أرسوف یا تا کنیسه یک مرحله، و از یافه تا عسقلان یک مرحله است*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۷۴

۵سرزمین مصر

اشاره

این همان سرزمین است که فرعون بر جهانیان بدان افتخار می‌ورزید و به دست یوسف شهرت جهانی یافت. آثار پیامبران، صحرای تیه، طور سینا، زیارتگاه‌های یوسف، معجزات موسی در آنجایند.

مریم عیسی را بدانجا برد. خدا در قرآن مکرر از آن یاد نموده، فضلش را بیان کرده است. یکی از دو بال جهان و دارای مفاخر بی شمار است.

مصر قبهٔ الاسلام است، رودخانه‌اش گرانمایه‌ترین نهرها است، حجاز از درآمد آنجا آباد می‌شود و موسم حج را مردم مصر رونق بخشند.

خیرات آن به خاور و باختر می‌رسد. خدا آنجا را میان دو دریا نهاده و نامش را در جهان بلند آوازه ساخته است. همین بس که شام با آن همه گرانمایگی روستای آن می‌باشد و حجاز با مردمش نان‌خور آنند.

گویند: ربوه همانست، و نهرش در بهشت عسل روان خواهد داشت.

دربار امیر المؤمنین را زنده کرده و نام بغداد را تا قیامت به فراموشی سپرده است. مرکزش امروز بزرگترین افتخار مسلمانان است، ولی هفت سال خشکسالی پیاپی دارد، انگور و أنجیر آن گرانست و آداب

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۷۵

و رسوم آن قبطی می‌باشد و هر چند گاه دچار مصیبت می‌شود.

مصر بن جام بن نوح آن را ساخته است. و این نقشه آن سرزمین است.

بررسی فهرست وار:

من مصر را بر هفت خوره بخش کرده‌ام که شش تای آن آبادان است. آبادیهای گسترده و دیه‌های گرانمایه دارد. ولی مدینه‌های مصر بسیار نیستند زیرا که بیشتر مردم قبطی هستند، و بنا بر قانون ما شهر جز با منبر عنوان مدینه نگیرد.

نخستین خوره از سمت شام جفار، سپس حوف، ریف، اسکندریه، مقدونیه، صعید و هفتم آنها واحات است.

جفار قصبه‌اش فرما است. شهرهایش: بقّاره، ورّادهٔ، عریش است.

جوف قصبه‌اش یلبیس است و از شهرهایش: مشتول، جرجیر، فاقوس ، غیفا ، دبقو* تونه، برّیم، قلزم است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۷۶

[حوف: هر آنچه را گویند که در سمت راست نیل بسوی دریای چین باشد].

ریف: [هر آنچه در دو کرانه نیل جا دارد] و قصبه آن عباسیه و از شهرهایش: شبرو ، دمنهور، سنهور ، بنها العسل شطنوف، ملیج، محلهٔ سدر ، محلهٔ کرمین، محلهٔ کبیره، سندفا، دمیره، بوره، دقهلهٔ ، محلهٔ زید، محلهٔ حفص، محلهٔ زیاد، سنهور صغری، برنس.

اسکندریه: قصبه‌اش نیز به همین نام است، شهرهایش: رشید، مریوط، ذات الحمام، برلس است.

مقدونیه : قصبه آن فسطاط مرکز مصر است. از شهرهایش:

عزیزیه، جیزه، عین شمس است [سردوس ، جرجیر را نیز ما می‌شناسیم].

صعید: قصبه‌اش اسوان، از شهرهایش: حلوان، قوص ، اخمیم، بلینا ، علاقی، اجمع بوصیر ، فیوم* أشمونین، سمسطا، تنذ، طخا،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۷۷

بهنسهٔ قیس است.

در کنار حوف دو جزیرهٔ در دو دریاچه هست که تنّیس و دمیاط در آنجا است. [جزیره تنّیس و جزیره دمیاط در دو دریاچه متصل به دریای روم و نیل هستند. در این سرزمین دیه‌ها هست که به صادراتشان شهرت دارند مانند شطا و طحا و بهنیسه و قیس و زفیتا و زفتاف و زفتتا و بسیاری از این شهرها هنوز برجایند که من نامشان را نمی‌دانم ولی مشهورهایشان همانست که گفتم. در برابر این سرزمین در دریای روم، جزیره اقریطش (کرت) است که بزرگ و دارای شهرها و با نعمت فراوانست، رومیان آن را گرفته بودند ولی مغربی آن را پس گرفت].

گزارش:

فرما:

بر کرانه دریای روم و قصبه جفار بشمار است، یک فرسنگ با دریا فاصله دارد، آبادان و پر جمعیت و دارای دژ و بازارهای خوب است. و در شوره‌زاری با آب شور نهاده شده، پیرامنش شکارگاه سلوا و مرکز ماهی‌های خوب و متناقضات بسیار و خیرات فراوان است. اینجا خود در تقاطع راه‌ها است [و ثروت هر دو سرزمین را در خود دارد]، ولی آبش شور و پرندگانش بیمارند. همه جای این خوره شنهای

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۷۸

زرین است، شهرها که یاد کردیم در میان آنست. راه‌ها و نخلستانها و چاه‌ها دارد. در هر فاصله یک برید دکانی [و چاهی و در هر روز راه یک شهر] هست ولی چه بسا باد بوسیله شن راه‌ها را می‌پوشاند، پس راه پیمائی در آن دشوار است [دیگر شهرهای جفار نخلستانهای گرم و پر بار دارند].

بلبیس:

قصبه حوف بزرگ و آباد، بادیه‌ها، کشتزارهای بسیار است.

ساختمانهایشان از گل می‌باشند.

مشتول: آسیاهای بسیار دارد [شنیدم می‌گفتند سیصد و شصت آسیا دارد] بیشتر خوار و بار، آرد و کعک حجاز از آنجا است [گندم بسیار نیز از آنجا به قلزم می‌برند]. در یکی از فصول سال آمار گرفتم به سه هزار بار شتر در هفته رسید که همگی حبوبات و آرد بودند.

قلزم : شهری باستانی در پایان دریای چین واقع است* خشک و بی‌روح است نه آب دارد نه آبادی نه کشت و نه حیوان نه هیزم نه درخت نه انگور نه هیچ میوه، آب را با کشتی و با شتر از جائی در فاصله یک برید بنام سویس می‌آورند، آن هم آبی گندیده است. ایشان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۷۹

به متلک می‌گویند: خوار و بار قلزم از بلبیس، آبش از سویس، خوراک مردم آن گوشت تیس (الاغ) است، سقفهایش به مصرف سوخت می‌رسد، یکی از کثافت خانه‌های دنیا است، آب گرمابه‌هایش تلخ و رنجزا، راهش دشوار است ولی مسجدهای زیبا و کاخهای استوار و تجارتخانه‌های سودآور دارد. أنبار مصر و بارانداز حجاز و کمک رسان به حاجیان بشمار می‌رود. روزی چیزی مورد نیاز را به یک درم خریدیم، ولی ناچار شدیم یک درم نیز برای نیاز همان بپردازیم . [دیگر شهرهای] این خوره ناخوشایند هستند و یاد کردن آنها سودی ندارد.

عباسیه: قصبه باستانی این روستا، آبادان و نیکو است. از نیل می‌آشامند نقطه زرخیز روستا است، ساختمانهایش [با آجر و گل، بالکونها از چوب ساخته شده] از ساختمانهای مصر فراخ‌تر است.

فراورده‌های متضاد [حبوبات، ماهی، خرما] بدانجا آورده می‌شود.

جامع زیبا از آجر با مرافق و مرفه دارد.

محله کبیرة: در دو بخش است، نام بخش دیگرش سندفا است در هر بخش یک جامع هست، جامع محله در میانست و جامع بخش دیگر در کرانه زیبا است و این آبادتر است و بازاری نیکو برای روغن دارد، مردم در زورقها آمد و شد می‌کنند و من آنجا را با واسط [به اهواز] همانند می‌بینم [جز آنکه آن دو کوچکند و سندفا کوچکتر آنها است].

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج۱، ص: ۲۸۰

دمیرة: این نیز در کرانه [نیل] دراز کشیده [بزرگ و] آباد است و خربوزه نیکو دارد.

اسکندریه:

قصبه‌ای نیکو بر دریای روم است. دژی استوار دارد* شهری گرانمایه پر از نیکوکاران خداپرست، از آب نیل می‌آشامند. هنگام افزایش آب آبراهه‌ها، انبارهایشان را پر می‌کند [و هنگام فروکش نیل و کاهش خلیج بند می‌آید]. از نظر آب و هوا و آداب و

رسوم شامی است، اضداد را فراهم می‌دارد. روستائی نیکو با میوه و انگور خوب و پاکیزه دارد. ساختمانها از سنگ دریائی و معدن رخام است. دو جامع دارد. در چاههایشان را شبها می‌بندند مبادا دزد از آن بر آید. شهرهای دیگر نیز آبادان هستند [آب و هوا و میوه‌اش مانند دیگر شهرهای شام است] در نواحی آن خرنوب و زیتون و بادام و کشتزارهای دیمی بسیار است. رود نیل نیز در اینجا به دریا ریزد. شهر ذو القرنین است، قصبه‌ای شگفت‌انگیز دارد.

فسطاط:

[شگفت‌انگیز و] در نظر همگان مرکز شمرده می‌شود زیرا که دیوانها و دربار امیر مؤمنان را در بر می‌گیرد. مرز مغرب و سرزمین‌های عرب می‌باشد. شهر گسترش یافته، مردمش افزایش گرفته، سرزمینش شکوفاست، نامش آوازه و اهمیت یافته، مرکز مصر و زداینده بغداد و افتخار اسلام و تجارتخانه ملتها و مهم‌تر از مدینهٔ السلام است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۸۱

انبار مغرب و بارانداز مشرق، رونق بخش حج است. در میان شهرها پر جمعیت‌تر از آن نیست. پر از پیران بزرگوار است. تجارتخانه‌های شگفت و بازارها با درآمدهای نیکو دارد، گرمابه‌هایش برترین می‌باشند.

قیصریه‌هایش برازنده و روشن‌اند: در اسلام مجلسهائی بزرگتر از جامع آن و مردمی زیبا پسندتر از مردم آن و بندری پرکشتی‌تر از بندر آن نباشد.

پر جمعیت‌تر از نیشابور [و بخارا] مهم تر از بصره، بزرگتر از دمشق است. غذا و خورشهای پاکیزه، شیرینی‌های ارزان، خرما و موز فراوان، سبزی و هیزم بسیار دارد، آبش سبک، هوایش خوب، زمستانش لذت بخش است. مرکز دانشمندان و مردم سالم، با دهش، خوش آواز در قرآن، نیکخواه و خداپرست است که شهرت جهانی دارند.

ایشان* از مشکل باران آسوده و از شر غوغاء در امانند. از سخن ران و پیشنماز نیز خرده گیری کنند، جز نیکوکار به پیشوائی نپذیرند هر چند بخششها کرده باشد. قاضی ایشان همواره گرانقدر و محتسب‌شان همچون یک فرماندار است. هیچگاه از دیدن سلطان و وزیر باز نمی‌مانند. اگر عیب‌های بسیار شهر نبود، در جهان بی مانند بود. نزدیک دو سوم فرسنگ ساختمانها چند اشکوبه بر روی هم در دو کرانه بنام فسطاط و جیزه نهاده شده بود، سپس یکی از خلیفگان عباسی شاخه‌ای أز نهر را به گرد یکی از دو بخش بکند، پس این بخش جزیره خوانده شد، زیرا در میان رود سراسری و رود دور زننده، قرار گرفته است. این شاخه نهر خلیج امیر المؤمنین نامیده شده و از آن می‌آشامند. خانه‌هایشان چهار و پنج [تا ده] اشکوبه مانند منبر ساخته شده، روشنائی را از روبرو دریافت می‌کنند. شنیده‌ام

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۸۲

که در هر خانه نزدیک دویست تن زندگی می‌کنند، هنگامی که حسن بن احمد قرمطی بدانجا آمد مردم برایش بیرون آمدند، چون وی مردم را به فراوانی ملخ دید ترسیده پرسید چه خبر است؟ پاسخ شنید که:

اینان تماشاگرانند و مردمی که نیامده‌اند بیشتر از اینانند. روزی من در کنار کرانه می‌رفتم و از بسیاری کشتی‌های رونده و لنگر انداخته در شگفت می‌بودم، یکی از مردم از من پرسید از کجا هستی؟ گفتم: از بیت المقدس هستم، گفت: ای سرور من بتو بگویم: کشتی‌هائی که در این کرانه هستند با آنچه از آنها به بندرهای دیگر رفته‌اند، آن اندازه‌اند که هر گاه به شهر شما بروند می‌توانند همه مردم آن را با ابزارشان و دیگر وسائل، حتی چوب و آجر شهر را بار کنند و ببرند، بطوری که گفته شود: در اینجا وقتی یک شهر بوده است. این شنیدم که می‌گفتند: در هر آدینه نزدیک به ده هزار تن با امام نماز می‌گزارند! من که باور نکرده بودم روزی زودتر از وقت به بازار طیر رفته دیدم آمار نزدیک به همانست که می‌گفته‌اند. آدینه دیگر دیرتر رفتم و دیدم صف نمازگزاران

بازارها را تا فاصله هزار گز از جامع پر کرده‌اند، قیصریه‌ها، مسجدها، دکانها را از* هر سو دیدم که از نمازگزاران پر بود.

این جامع را سفلانی پائین می‌خوانند که عمرو عاص آن را ساخته و منبری خوش بنا در آنجا هست و دیوارهایش کمی فسیفسا دارد، ستونهایش از رخام، بزرگتر از جامع دمشق است، انبوه مردم در آن بیش از شش جامع دیگر است [زیرا که این مهمترین جای مصر است] بازارها دورش را گرفته‌اند [مانند جامع‌های دمشق]. میان آن و بازارها از سمت جنوب دار الشط و انبارها و دستشوئی قرار دارد. آبادترین

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۸۳

جای مصر است و زقاق القنادیل سمت چپ آنست، که نمی‌دانی زقاق القنادیل چیست! جامع فوقانی را بنی طیلون ساخته‌اند، بزرگتر و روشن‌تر از جامع سفلانی با ستونها از [آجر با] ساروج سفید کاری شده است، در میان آنها گنبدی همچون گنبد زمزم است. سقا خانه‌ای نیز در کنار نهر دارد. چند بیرونی و یک خانه زیبا در پشت آنست. یک مناره سنگی نیز که پله‌هایش از برونست دارد [که موقعیتی زیبا دارد]. در میان دو جامع پائین و بالا، مسجد عبد اللّه است که به اندازه کعبه ساخته شده است. توصیف کردن بازارهایش سخن را بدرازا می‌کشاند.

[در جزیره یک جامع و در جیزه یکی دیگر هست. در بیرون شهر جائی هست که گنبدهای بسیار و سقاخانه‌ها دارد و قرافه نامیده می‌شود.

جامعی دارد که خانم ام المغربی آن را ساخته است، در کنار جزیره نیز جائی بنام مختاره هست که چند نزهتگاه از شاهان مصر و یک جامع در آنست، یکی نیز در قاهره هست که با این می‌شود هفتا. قاهره دور از شهر بوده ولی امروز ساختمانهایش به شهر پیوسته و شهر بزرگ‌تر از بغداد شده است] فسطاط امروز بزرگترین شهرهای اسلام و فخر آورترین و پر جمعیت‌ترین آنها است و با این شلوغی باز هم من در آنجا نان سفید را

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۸۴

که جز آن نمی‌پزند سی رطل به یک درم و تخم مرغ را هشت دانه به یک وانق [و به را هر هفتاد دانه به یک درم] خریدم موز و خرما نیز ارزان است.

همیشه میوه‌های شام و مغرب بدانجا می‌آید و منافع از عراق و مشرق بدانجا کشیده می‌شود. کشتیها از چین و روم به آنجا می‌آیند، بازرگانی شگفت‌انگیز و درآمد نیکو و دارائی بسیار دارد. از آبش شیرین‌تر و از مردمش سربزیرتر در جائی نیست.* بهتر از بزازی آن و پر برکت‌تر از رودخانه آن نیست. ولی خانه‌هایش متعفن و پر پشه و کثیف و رنج آور است، میوه‌اش اندک، آبش کدر، چاه‌ها چرکین، خانه‌ها کثیف پر کنه، بد بو بیماری گری فراوان است، گوشت اندک، سگ فراوان سوگندها بزرگ، آداب و رسوم وحشتناک، همیشه در تهدید خشکسالی و کاهش رودخانه و انتظار بلا- و خانه بدوشی هستند. نه پیران ایشان از باده‌گساری می‌پرهیزند و نه زنانشان از تردامنی، یک زن دو شوهر گیرد و پیرانشان مست شوند، و در مذهب دو دستگی دارند با شب‌نشینی و بددهنی‌هایش.

جزیرة: کم جمعیت است، جامع شهر با یک آب سنج در کنار پل است و در پشت شهر نخلستان و باغستان و نزهتگاه امیر المؤمنین کنار آب در جائی بنام مختاره است.

جیزه: شهریست در پشت رودخانه سراسری که از جزیره با پلی بدان می‌رسیدند، فاطمی [مغربی] این پل را برید، یک جامع دارد، آباد و بزرگتر از جزیره است راه بسوی مغرب از آنجا است، این

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۸۵

شاخه آب در زیر جزیره نزدیک مختاره با رود سراسری می‌پیوندد.

قاهره:

شهریست که جوهر فاطمی هنگامی که مصر را گشود و صاحبش را مغلوب کرد [برای سکنای سربازان] بساخت. بزرگ و زیبا [و دارای چهل گرمابه و [بازارها است] و جامعی دلباز نیز دارد. کاخ سلطان در میان آن با برج و بارو و درهای آهنین در کنار راه شام است. هیچ کس نمی‌تواند به فسطاط درآید مگر که از آن بگذرد، زیرا میان کوه و رودخانه واقع شده‌اند. نمازگاه عید در پشت آنست و گورستان در میان مصر و کوه جا دارد. [در حقیقت شهر جز یک دروازه ندارد، چه از سمت نیل و چه از سمت کوه و گورستان، تنها از راه شام می‌توان بدان وارد شد].

عزیزیه: اکنون یک سره به ویرانه تبدیل شده ولی در گذشته شهر در اینجا بوده و فرعون مصر در آن می‌زیسته کاخش با مسجد یعقوب و یوسف در آنجا است.

عین شمس: شهری در کنار جاده شام، پر کشتزار است. در آنجا بر نیل بندی زده‌اند برای جلوگیری از افزایش. جامع ایشان در بازار است.

محلّة: شهری در کنار نهر اسکندریه است. جامعی نیکو دارد ولی با همه آبادانی بازارش کم است، نهری خوش دیدگاه دارد.

صندفا: در برابر محلّه است، جامعی معمور دارد، من آنجا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۸۶

را به واسط مانند کردم، ولی میان این دو پل وجود ندارد و با کشتی از ابن بدان سو می‌شوند.

حلوان: شهری در سمت صعید است، غارها و بریده‌ها* و شگفتی‌ها دارد. یک گرمابه دارد که در بالایش گرمابه دیگر است. دیگر شهرها همگی در کرانه رود سراسری نیل و کرانه دو شاخه آن می‌باشند.

اسوان: قصبه صعید، در کرانه نیل، آبادان و بزرگ است. آتشگاهی (مناره) بلند و نخلستان و کرمستان بسیار، و بازرگانی و درآمد دارد و مادر شهر بشمار می‌رود.

اخمیم: شهری پر نخل بر یکی از شاخه‌های نیل دارای کرمستان و کشتزارها است. ذو الفون زاهد معروف از آنجا است. این خوره بلند- ترین زمین مصر است و نیل از آنجا برخیزد.

فیّوم: گرانقدر و دارای کشتزار برنج خوب و کتانی پست و دیه‌های گرانمایه بنام جوهریات می‌باشد.

علّاقی: شهری در پایان خوره، کنار راه عیذاب است.

واحات: خوره‌ای پر درخت و کشتزار بوده و تا به امروز نیز انواع میوه و گوسفند و چارپایان وحشی در آن یافت می‌شود. به دشت سودان چسبیده و هم مرز سرزمین مغرب است، برخی این را جزو آن می‌شمرند.

تنّیس: در میان دریای روم و رودخانه نیل دریاچه‌ای هست که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۸۷

جزیره‌ای کوچک در خود دارد که همه آن بصورت یک شهر ساخته شده است. چه شهری! بغداد کی است! کوهی از زر تجارتخانه خاور و باختر، با بازارهای زیبا، ماهیهای ارزان، شهر آرزوها، با نعمت فراوان، کرانه‌ای دلگشا است، جامعی گرانمایه و کاخهایی بلند دارد. شهری سود آور و مرفّه است ولی در جزیره‌ای تنگ قرار گرفته و دورادورش را دریای کثیف گرفته آب را در آب‌أنبارهای در بسته نگاه می‌دارند. بیشتر مردم قبطی هستند. پلیدیها را در خیابانها می‌ریزند. پارچه و روپوشهای رنگین می‌بافند. جائی دارند که در آن مردگان کفار را روی هم أنبار می‌چینند. گورستان مسلمانان نیز در میان شهر است.

دمیاط: اگر گذار این دریاچه یک شبانه روز راه پیمائی گهگاه به آبی شیرین نیز خواهی رسید و از راه‌های تنگ به شهر دیگر

می‌رسی که گشاده‌تر* و خوش‌هواتر، زیبا و جمع و جورتر، پر میوه و خوش ساختمان و پر آب‌تر، کارگرانش ماهرتر پارچه‌هایش گرانبهاتر و خوش‌کارتر، گرمابه‌ها پاکیزه‌تر دیوارها استوارتر و کم دردسرتر از تنّیس می‌باشد. دژی ساخته از سنگ، با درهای فراوان دارد. دسته‌جات آن جا رباطهای بسیار دارند، هنگامه‌ای سالانه نیز دارند که مرزداران از هر سو در آن گرد آیند. دریای روم در صدا رس ایشان است. در کرانه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۸۸

آن خانه‌های قبطیان است و در آنجا است که نیل به دریا می‌ریزد.

شطا: دیهی است میان آن دو شهر در کنار دریاچه که مسکن قبطیان است. پارچه مخصوص، بدانجا منسوب می‌باشد.

طحا: دیهی در منطقه صعید است، پارچه‌های پشمین بسیار خوب در آنجا می‌بافند. پیشوا و فقیه ابو جعفر ازدی از آنجا است.

در بهنسه پرده و فرشهای گوناگون می‌بافند. کشتزار کتان‌های خوب در بوصیر است.

کلیاتی درباره این سرزمین

هنگام نکوسالی از حاصلخیزی و ارزانی در این سرزمین مپرس! ولی پناه به خدا از خشکسالی آن، قحطی آنجا به هفت سال می‌کشد، تا جائی که سگها را هم می‌خورند، وبای سخت در ایشان می‌افتد. از کرانه‌های شام گرم‌تر است، در طوبه سرما سخت می‌شود، نخلستان بسیار دارد. بیشتر ذمّیان مسیحیانی هستند که قبط خوانده شوند و اندکی یهودند. گری و جذامخانه فراوان است، زیرا که کثافت بسیار است، بیشتر خوراکشان ماهی است.

مذهب: ایشان مذهبهای مردم شام را دارند ولی بیشتر فقیهانش مالکی هستند، نبینی که در نماز جلوتر از امام ایستند و سگ پرورش

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۸۹

می‌دهند! مردم بالای قصبه [فسطاط] و مردم صندفا شیعی هستند.

مذهبهای دیگر نیز در فسطاط آشکار است. محله‌ای ویژه کرّامیان هست.

معتزلیان و حنبلیان نیز آوازه‌ای دارند. ولی فتوای رسمی امروز، به مذهبهای فاطمی است که در بخش مغرب یاد خواهیم نمود.

قرائت: همه هفت قرائت نزد ایشان بکار می‌رود، ولی قرائت ابن عامر کمتر از دیگران [و نافع مشهورترین آنها است] وقتی ابن عامر را برای ابو طیب بن غلبون خواندم، گفت: این قرائت را رها کن که کهنه شده است! گفتم: بما می‌گفتند: همیشه به دنبال کهنه بروید! گفت: پس بخوان! [سپس] قرائت ابو عمر را* بر وی خواندم. او گفت: را را در دو واژه مریم و تورات کلفت تلفّظ کن! قرائت معروف و پسندیده نزد ایشان قرائت نافع است.

از شیخی در جامع سفلانی شنیدم که می‌گفت: هیچ پیشنماز در این محراب نه ایستاد مگر که در فقه، مالکی و در قرائت، پیرو نافع می‌بود، به استثنای این مرد- ابن خیّاط- گفتم: چرا؟ گفت: زیرا که ما از او بهتر کسی نیافتیم، او (در فقه) شافعی و (در قرائت) ابو عمری است، من در اسلام از وی خوش آوازتر نیافتم.

زبان مردم این سرزمین عربی ولی سست است. اهل ذمه همگی به قبطی سخن گویند.

اقتصاد: این سرزمین بازرگانی است، پوستهای خوش پرورده، نرم و کلفت، باز دارنده آب، آستریهای سرخ، کفشهای هم لخت و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۹۰

مثلث، همه از مصر خیزد. اما از صعید برنج، پشم، خرما، سرکه، کشمش خیزد. و از تنّیس- نه دمیاط- پارچه‌های رنگین و از دمیاط نی، از فیّوم برنج و کتان پست، و از بوصیر قریدس کتان خوب، از فرما ماهی و از شهرهایش قفّه و تناب لیفی بسیار خوب و قبطی و لنگ و خیش و عبادانی و حصیر و حبوبات و جلّبان و روغن فجل و زنبق و جز آنها خیزد.

ویژگیها: قلم‌ها، زاج، رخام، سرکه، پشم، خیش، بزازی کتان، پوست، کفش، هم لخت، لیف، وزّ، موز، شمع، قند، کوبیده رنگ، پر، نخ، اشنان، هریسه، نیده ، نخد، ترمس ، قرط، قلقاس حصیر، خر، گاو، کمربند، کشتزار، رودخانه،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۹۱

پرستش، خوش آوازی، ساختمان جامع* حالوم ، حیس ماهی‌ها، زندگانی، بازرگانی، خیرات، از همه اینها بهترین آن را دارند.

برخی از فرآورده‌ها که ویژه فلسطین بشمارند ولی در مصر هم یافت شوند چنین‌اند:

قلقاس: همانند فجل گرد (ترب) است، پوست دار و تند است در روغن سرخ کنند و در سکباج اندازند [سودائی است. گویند: اگر قلقاسی را بشکافند و هسته خرما در آن نهند و در زمین بکارند موز از آن بروید. برگش مانند برگ موز است].

موز: به اندازه خیار است و پوستی نازک دارد که می‌کنند سپس خرده می‌شود. شیرین و اندکی گس می‌باشد. [پیشتر گفتیم که در بصره و حجاز نیز یافت شود].

جمّیز: چیزی به اندازه انجیر [و کوچکتر] است، دمی دراز دارد [سرخ است و مزه انجیر ندارد. درختش بزرگ با ساقی کلفت است. در بیشتر مهمانخانه‌ها از آنست. هر درخت آن هفت بار میوه می‌دهد و از این روی ارزان می‌باشد] ترمس: [دانه‌ای] به اندازه یک ناخن خشک و تلخ است. آن را شیرین می‌کنند و نمک می‌زنند [و در بازار می‌فروشند و گاه آن را می‌کوبند و تخمیر می‌کنند و ادویه می‌زنند و تا بخارا فرستاده می‌شود.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۹۲

زنان آن را برای پای دیگ می‌خرند] نبق : میوه درخت سدر به اندازه زعرور با هسته بزرگ و شیرین است. [در خبر است که نبق بهشتی مانند قلال است].

نیده: [نوعی] سمنوا ولی پروردن آن پیچیده‌تر است. آن را بر روی نی پهن کنند تا خشک شود، آنگاه آن را می‌جوند. [و این را مصریان اضافه بر محصولات شامی دارند.] روغن بلسان: که از گیاه [بیلسان] که در آنجا است می‌کشند.

سنجه : پول رایج قدیمی ایشان همان مثقال و درم است.

مزبّقه نیز دارند که هر پنجاه تا به یک دینار است، و بیشتر معاملاتشان با راضیه است. فاطمیان سکه‌های رایج را عوض کردند، مگر این دو تا را پس تکه‌ها و مثقال‌ها را باطل کردند.

اندازه‌گیری: ویبه: پانزده من است. اروب، شش ویبه [من] است.

تلّیس: هشتا می‌باشد، اما متروک است.* رسم‌ها: در جامعهای این سرزمین، امام پس از دادن سلام نماز ظهر، مصحف را باز کرده جزوی می‌خواند، مردم همان اندازه که دور

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۹۳

مذکّران گرد آیند، به دور او نیز فرا آیند. مناجاتی ویژه خود نیز دارند که در ثلث سوم شب با آهنگ نوحه سرایان می‌خوانند، داستانی هم برایش نقل می‌کنند.

میان دو نماز مغرب و عشا جامع پر می‌شود، از حلقه‌های فقیهان، قاریان، أدیبان و حکیمان. من نیز با گروهی از مقدسیان به آنجا شده بودم، گاه می‌شد که در جائی به سخن می‌نشستیم، پس از دو سو بانگ می‌شنیدیم که: روی خویش به مجلس کنید! چون نیک می‌نگریستیم خود را در مرز دو حلقه می‌یافتیم. همه مسجدهایش چنین هستند. یک بار شمردم، یکصد و ده مجلس در آنجا بود. برخی از ایشان پس از نماز عشا تا ثلث شب می‌مانند. شلوغ‌ترین بازارشان پس از بازگشت از جامع است. در آنجا مهم‌تر از مجلس قاریان چیزی نیابی. البته مجلس‌های بازی و [مجلسهائی که قرآن] به مزد خوانند نیز هست. ایشان مانند مردم بصره هنگام خطبه خواندن بر روی جامع چتر می‌کشند و هنگام جمعه گزاری بازارهایشان خلوت می‌گردد. پوشاک شسته شده و کفش کار

کرده کمتر می‌پوشند، گوشت کمتر می‌خورند. هنگام نماز، با سرفه اشاره می‌کنند. آب بینی در مسجدها به زیر حصیرها می‌اندازند. در روستا هنگام خرمن، نان را برای یک سال می‌پزند و خشکانده انبار می‌کنند. همانند اهل شام باذهنجات دارند، خوشزبان، چاپلوس و شکسته نما هستند. سوگند بزرگشان به سر خدا! و کوچک‌تر از آن به حقّ علی! می‌باشد. کله ماهی را دوست دارند. گویند: هنگامی که

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۹۴

ایشان یک شامی ببینند که یک ماهی خریده است، به دنبال وی می‌روند تا چون او سر ماهی را بیندازد، آن را بردارند. ایشان دلّینس را بسیار می‌خورند که کثیف‌ترین چیز است، صدفی است در میان دو پوسته که آن را جوشانیده باز کنند و مانند لعاب بیرونش می‌کشند. از عیب‌های ایشان یکی ضعف قلب و یکی کمبود میوه است. مردم شام همواره ایشان را به مسخره گرفته گویند: شب نم، باران مصریان وحدا پرنده ایشان بشمار است. و سخن ایشان* مانند زنان سست: آقای من، خدا بزرگت دارد چرا چنین؟ خوراکشان دلّینس، تنقلشان نخذ، پنیرشان حالوم و شیرینی ایشان نیده کله‌هاشان خوکانند، سوگند ایشان کفر است.

نیل: در همه دنیا آبی شیرین‌تر از آن نه چشیده و نه شنیده‌ام مگر آب نهر منصوره. افزایش آن از ماه بونه تا ماه توت هنگام جشن چلیپا می‌باشد. دو سد بر آنست، نخست در عین شمس که با خاک و خاشاک آن را پیش از افزایش می‌بندند و پس از افزایش آب را در منطقه جرف بالای قصبه پخش می‌کند و آبادی‌های آنجا چون بهتیت، منیتین، شبرو، دمنهور را سیراب می‌کند و سدّ خلیج امیر المؤمنین نامیده شود. روز

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۹۵

جشن چلیپا که پایان شیرین شدن انگور باشد، سلطان به عین شمس می‌رود و دستور باز کردن این سد را می‌دهد، پیش از آن مردم اطراف، دهنه جویهای خود را بسته باشند تا آب از آن باز نگردد و نگهبانان آنها را پاسداری کنند، پس آب به سوی آبادیهای ریف سرازیر می‌شود. سد دیگر پائین‌تر از این و بزرگتر است ولی سلطان هنگام باز کردن آن به آنجا نیاید. با باز کردن این سد کمبود آب نیل آشکار می‌شود. و آن در سردوس است.

اندازه گیر: یک برکه است که در میانش تیری بلند، با نشانه‌های ذراع و انگشتان نهاده‌اند. دری استوار با نگهبانی دارد، که همه روزه اندازه آب را به سلطان گزاره کند، پس جارچی جار می‌کشد که: امروز خدا آب مبارک نیل را چنین و چنان افزود، سال گذشته در چنین روز چنان بود، پایان کار نیز با خداست. ولی او جز برای رسیدن به دوازده ذراع جار نکشد و باقی را تنها به سلطان گزارش می‌دهد. در ذراع دوازدهم آب به همه آبادی‌های ریف می‌رسد و چون به چهارده ذراع رسد نقاط دور را نیز سیرآب کند، هنگامی که به شانزده رسد مردم خوشحال شوند که سالی نکو بود و اگر بالاتر شود رفاه و گشایش بیشتر است.

چون آب فرو شود مردم به شخم زدن و کشت پردازند. در روزهای افزایش، مصر همچون مرداب است، تا آنجا که در برخی جاها، از یک دیه به دیه دیگر جز با زورق نتوان رفت.* نیل را سنّتی کهن بوده است که ابو یاسر مسافر بن عبد اللّه انصاری آن را برایم نقل کرده گفت: یوسف بن علی از مأمون از محمد بن خلف

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۹۶

از ابو صالح از ابن لهیعه از قیس بن حجاج نقل کند که: هنگام فتح مصر چون ماه بونه در آمد مردم نزد عمر عاص آمده گفتند: ای امیر! نیل ما را سنتی است که جز بدان بالا- نیاید: شب دوازدهم این ماه دوشیزه‌ای را با رضایت پدر و مادرش آراسته با بهترین پوشاک در آب می‌اندازیم.

عمر گفت: چنین نمی‌توان کرد اسلام سنتهای پیشین را بریده است.

پس یک ماه و ماه دیگر صبر کردند و آب نیل هیچ بالا نیامد، تا آنجا که مردم آماده کوچ کردن شدند، پس چون عمر عاص چنان

دید، نامه‌ای به عمر خطاب نگاشت. او پاسخ داد کاری درست کردی! اسلام سنتهای پیشین را پاره کرده است! و من یک کارت با این نامه می‌فرستم آن را در نیل بینداز!. پس چون عمرو نامه را گشود کارت را دید که در آن چنین نوشته بود:

«از بنده خدا امیر مؤمنان عمر به رودخانه نیل مصر. أما بعد: اگر تو از پیش خود به راه می‌آمدی، پس نیا! و اگر خدای قهّار تو را به راه می‌انداخت ما از وی می‌خواهیم که تو را به راه اندازد» عمر نامه را پیش از جشن چلیپا که مردم آماده کوچ کردن بودند به آب انداخت، پس خدا روز چلیپا آب را شانزده ذراع بالا آورد و از آن ببعد مردم سالی بد ندیدند! آب نیل هنگام افزایش تیره می‌شود. برای تصفیه آن هسته زردآلو را کوبیده در آن ریزند. در زمستان نزدیک دو ماه آب نیل سرد می‌شود. روزی من در مجلس حلیمی [حکیمی] در جامع بودم، یک کوزه آب

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۹۷

آوردند، او از آن بیاشامیده گفت: ای مقدسی! آبهای ما هما مانند یک دیگراند گفتم: خدا فقیه را مؤید بداراد چنین نیست! سردی آب ما همیشگی است و در اینجا موقت است.

در کرانه نیل آبشخورها هست که در آنها آب را در خیکها برگیرند و هر اشکوبه را با نیم دانق مزبّقه بالا می‌برند. با وزش* باد شمال موج دریا آب نیل را از دریاچه به پس می‌راند. و چون باد جنوب وزد، آب دریا را از دریاچه می‌راند و آب نیل در آن فزونی گیرد. اهل تنّیس آب انبارهای خود را در آن چهار ماه با خیک پر می‌کنند.

در فرما از گروهی شنیدم که می‌گفتند: آب نیل گاه چنان بالا آید که به مناره‌ها رسد. آب نیل به قصبه اسکندریه نیز می‌رسد و از پنجره آهنین گذشته بدرون رود و پس از پر شدن آب أنبارها فرو می‌نشیند.

در نیل حیوانی هست بنام تمساح که به حرذون ماند، سر او یک سوم تناش می‌باشد، سلاح در وی اثر ندارد مگر زیر دو بغل او و دهانش. او آدمی را می‌رباید. و بیشتر در صعید و سردوس یافت شود.

در مثل آرند: در سردوس هشیار باش! هر چند آب به قادوس باشد، که قادوس کوزه دولاب است. روزی در یک کشتی نزدیک سردوس بودم [در حالی که برمی‌گشتیم] کشتی ما به چیزی سایید! پرسیدم: آیا به زمین سایید، گفتند: نه! بلکه بر پشت تمساح بود! آب نیل به فیّوم نمی‌رسید، پس مردم نزد یوسف (ع) شکایت

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۲۹۸

بردند، او در میان رودخانه بندی بزرگ ساخت، و در زیر آن گذرگاه و کاریزهای شیشه‌ای نهاد. بند آب را بازداشت تا به فیوم رسید و سیرابش کرد، پس امروز سیراب‌ترین خاک مصر است، نبینی کشتزارهای برنج دارد و بار گران خراج را می‌کشد و باز هم درآمدش بسیار است؟ هنگام افزایش آب از روی سد می‌ریزد، پس برخی کشتیها را رها کنند تا با آب آهسته پائین بیایند و برخی سرنگون می‌شوند. و چون از آب بی‌نیاز باشند آب راهه‌ها را باز کنند تا آب پائین رود.

چاه‌هائی که نزدیک رود نیل باشند شیرین هستند و هر چه دورتر بدمزه‌ترند. بهترین گرمابه‌ها آنهایند که در کرانه نیل باشند. کاریزها نیز دارند که به درون شهر کشیده شده، در آنجا با دولاب از آنها آب گیرند. بر خود نیل نیز دولابهای بسیار سوار کرده، هنگام کاهش آب باغها را بدان سیراب کنند.

آب فیّوم گرم است زیرا بر کشتزارهای برنج می‌گذرد.

در افسانه آورند که وقتی جدی به دنیا می‌آید می‌گوید: بیگانگان بیرون شوید! در اسکندریه یک نوع ماهی بنام شرب هست که بر پوستش خطها هست، هر کس گوشت آن بخورد خواب هراس‌انگیز بیند مگر* می‌خواره باشد که بوی زیان نرساند. در فرما پرنده سمانی هست که هر کس از آن بخورد زمین گیر شود و بندهایش در هم پیچد. در فسطاط هر کس ماهی را پی در پی بخورد تا هفت سال گری از او دور نشود.

در آنجا کوهی هست که معدن زر دارد. کانهای زاج بی‌مانند برای مرکب سازی و گلی بنام طفل نیز در آنجا هست. در کوه مقطم

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۲۹۹

سنگی سفید و نیکو هست که مانند چوب آن را أره می کنند .

دیدنیها: برخی از مفسّران گویند: ربوه (بلندی) هموار و چشمه‌سار که در قرآن آمده مصر می‌باشد که عیسی و مادرش مریم مدتی بدانجا پناهنده بودند. طور سینا نزدیک قلزم (دریای سرخ) است که از دیهی بنام امن بدان شوند و آن جائی است که موسی بنی اسرائیل را از آنجا بدر برد، دوازده چشمه گوارا نیز در آنجا است. از طور تا آنجا دو روز راه است. در آنجا یک دیر مسیحی و کشتزار بسیار و یک درخت زیتون هست که گویند همانست که خدا می گوید: نه خاوری و نه باختری است و زیتون آن را برای شاهان می‌برند. در فسطاط جائی هست که گویند: یوسف را در آنجا فروختند . در مقطم نیز- جایگاههائی متبرّک و صومعه‌هائی هست که شبهای آدینه به دیدار آنها شوند.

در فاصله صدارس از فسطاط جائی است که قرافه نامیده می‌شود و در آن سقاخانه و مسجد و گروهی خداپرست و خلوتگاه و بازاری برای آخرت

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۳۰۰

جویان و جامعی زیبا هست. گورستانش خوش ساخت است، شهر گرد- آلود و گورستان سفید می‌نماید و به درازی شهر کشیده شده. گور امام شافعی در میان مزنی و ابو اسحاق مروزی دیده می‌شود. جائی که بنی اسرائیل از آنجا به دریا درآمدند نزدیک قلزم است. مسجد خضر (ع) نزدیک سردوس است. درباره تیه بنی اسرائیل اختلاف هست و درست آنست که جایش میان مصر و شام باشد که چهل فرسنگ [در چهل فرسنگ] است همه شن و شوره‌زار و سماق است. نخلستان و چشمه‌ای چند نیز در آن هست. یک مرز آن به جفار و مرز دیگرش* به طور سینا و مرزهای صحرای ریف [مصر] از سوی قلزم است، و مرزی نیز به شام دارد که راه ایشان به مکه از آنجا است.

شگفتیها: دو هرم، که از شگفتیهای جهان بشمارند، از سنگ همچون دو ساختمانند، که بلندی هر یک چهارصد ذراع ملکی، در پهنائی همچنانست، و پر از نوشته‌های یونانی می‌باشد. درون هر یک دو راه به بالا-و راهی به زیر زمین هست. در شن‌زار ساخته شده‌اند. درباره آنها گوناگون شنیده‌ام. برخی می گفتند آن دو طلسمند و برخی گفتند:

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۳۰۱

اهراء یوسفند، برخی نیز گویند: گورستان ایشان بوده، در کتاب ابن فقیه خواندم که آنها برای رمل محبوسند . گویند که: بر آنها چنین نوشته شده است: من اینها را ساختم، اکنون اگر کسی در خود توانائی می‌بیند آنها را ویران سازد، ویرانی نیز آسان‌تر از ساختن می‌باشد.

پس یکی از شاهان آهنگ ویران کردن آن نمود ولی دید که همه خراج مصر نیز به ویران کردن آنها نمی‌رسد، پس، از آنها دست برداشت! این دو هرم مانند دو ساختمان صافند و از فاصله دو سه روز راه دیده می‌شوند، جز افراد زرنگ کسی نمی‌تواند ببالایشان برسد. پیرامن آنها نیز چند همانند کوچکتر آنها دیده می‌شوند که نشانه گورستان بودن آنها است. نبینی چگونه فرمانروایان دیلم بر گورهای خود در ری گنبدهای بلند پایه ساخته و کوشش خویش در سربلندی آنها بکار برده‌اند تا ویران نشود و آنان که پائین‌ترند کوچکتر گیرند. یک بت نیز در آنجا است که گویند شیطان بدرون آن می‌رفته آن را به سخن می‌آورد، تا اینکه بینی و لبان بت شکسته شده است.

در عین شمس دو مناره مانند، دراز، یک پارچه هست که چیزی حربه مانند، بر سر آنها است و مسّله سوزن نامیده می‌شوند. در آنجا چیزی همانند و اندکی کمتر از اینها نیز هست. سخنان خردناپذیر درباره آنها شنیده‌ام* و در کتاب طلسمات آنها را طلسمی

برای تمساحها دانست و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۰۲

این تواند بود. نبینی که تمساحها در خوره فسطاط با اینکه بزرگ و بسیارند به کسی زیان نرسانند؟ در نزدیکی قصر شمع در فسطاط یک زن سنگ شده هست که یک سبد سنگی بر سر او است. گویند وی کازر زنی بود فرعونیان را، که موسی را بیازرد پس مسخ شد.

در راه صعید خانه‌های بسیار بنام برایی هست که نقاشی‌های بسیار در آنها دیده می‌شود. در آنجا و در هرمها نقش و نگار بسیار دیده می‌شود.

در حلوان غارهای ترس‌آور و شگفت‌انگیز که آدمی در آنها گم می‌شود هست، گویند از آنها به قلزم نیز راه هست، صاف است آنچنان که گوئی آب نمک روی آن گذرانیده‌اند [در آنجا گرمابه‌ای هست که روی آن نیز گرمابه است] مناره اسکندریه: پایه‌اش در جزیره‌ای کوچک نهاده شده که از راهی باریک که با سنگ استوار شده بدان می‌رسند، بطوری که آب از باختر با مناره و باروی شهر بر می‌خورد. ولی مناره در [شبه] جزیره است، سیصد اطاق در آن هست که سوار با اسبش به برخی از آنها می‌رسد و باقی را می‌توان پیاده رفت. مناره بر همه شهرهای کرانه مسلط می‌باشد. گویند در آن آئینه‌ای بوده است که هر کشتی را که از بندری

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۰۳

بر می‌خاست در آن می‌دیدند، همیشه یک نگهبان آن را می‌نگریست و هر کشتی را که می‌دید، فرمانروا را از آن آگاه می‌نمود و او کبوتران خبر را با دستور به بندرها می‌فرستاد تا اینکه سگ روم (امپراتور) کسی بدانجا فرستاد و او با حیله خود را نگهبان آنجا ساخت و آینه را دزدید و برد: برخی گویند آن را شکسته به دریا ریخت. در کتاب طلسمات آن را طلسمی دانسته که جلو تسلط آب را بر مصر می‌گیرد. و از همین روی سگ روم در صدد ویران کردن سر آن برآمد ولی نتوانست بدان دست یابد.

در جغار طلسمی برای جلوگیری از تسلط شن بر شهر و دیه‌ها هست.

طلسم در جائی جز مصر و شام نیست و گویند از کارهای پیامبران است. من در ایران نیز طلسمهائی دیده‌ام.

ماه‌ها: در ماه‌های قبطی آغاز زمستان توت است که نوروز در آنست، سپس بابه، هتور، کیهک* طوبه، امشیر است، ماه‌های تابستان نیز: برمهات، برموده، بشنس، باونه، ابیب، مسری می‌باشد.

مرزها: دریای روم در شمال و دریای چین (دریای سرخ) دو سوم شرق آن را گرفته است. این دو سوم خود در پنج رده دیده می‌شود،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۰۴

نخست کرانه خشک که در میان دریا و کوه است. دوم کوه مقطم، سوم صعید است که نیل در آن جاریست با شهرهای کرانه‌اش. چهارم نیز کوه است و پشت آن واحات است. درازای مصر از دریای روم تا نوبه کمتر از یک ماه است، پهنای آن در جنوب هشت مرحله، در شمال دوازده مرحله، در میانه نزدیک دریای قلزم چهار مرحله است.

حکومت: از آن فاطمیانست و مردم در أمن و داد زندگی می‌کنند، زیرا که دولت نیرومند و ثروتمند است و مردم در گشایش هستند. سیاست مجرا است و مردم در نهان و آشکارا گوش به فرمانند. خطبه جز بنام امیر المؤمنین خوانده نمی‌شود.

درآمد: در کتاب خراج از قدامة بن جعفر خواندم که می‌گوید:

درآمد جنسی مصر دو هزار و پانصد هزار دینار می‌باشد در کتاب ابن قفیه طور دیگر و به درازا کشانیده شده است. او درآمد روزگار فرعون را و سپس درآمد روزگار حجاج و روزگار بنی عباس را آورده، آنها را خراج نامیده است. من در بخارا از برخی

مصریان پرسیدم، گفت:

در مصر خراج نیست، بلکه هر کشاورز زمین را از سلطان می‌گیرد و می‌کارد، پس چون درو و خرمن کوبی و انبار کرد، آنها را بسته و مهر می‌کنند تا نماینده سلطان آمده کرایه زمین را از آن پر گیرد و باقی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۰۵

را به کشاورز واگذار کند. او می‌گفت: برخی کشاورزان پیش قسطی از سلطان می‌گیرند و همراه کرایه از ایشان کسر می‌شود. گفتم بنا بر این در این سرزمین ملک خاص نباشد؟ گفت: نه! مگر کسی زمینی را از اقطاع بندان سلطان از قدیم خریده یا هدیه گرفته باشد و سپس بخشیده یا فرزندانش فروخته باشند. گفتم: بدین سبب است که گویند: زمین مصر ملك کسی نمی‌شود زیرا که مردمش آن را به یوسف پیغمبر فروخته‌اند؟

گفت: این که حرف است مگر نمی‌دانی که اسلام مقررات پیش از خود را باطل کرده است؟ مگر نمی‌دانی که یوسف پیغمبر نیز همه زمین‌های مردم را پس از خشکسالی به ایشان پس داد؟ آری مقررات کنونی را مسلمانان هنگام گشودن مصر وضع کرده‌اند! گفتم: پس چرا مسلمانان همان معامله را که با شامیان کردند، با مصریان نکردند، در حالی که هر دو به زور فتح شده‌اند؟ گفت: زیرا که شام باران همه ساله دارد* و کشت در آنجا متوقف نشود فقط گاهی حاصلخیز و گاه خشکسال است، ولی وضع مصر بسته به نیل است که گاه خشک شود و گاه تا چهارده و شانزده ذرع بیشتر آب دارد و جریان آب در درآمد کشور تأثیر فراوان دارد.

پس هر گاه خراج ثابت بر آن وضع می‌شد، می‌باید کسی که کشته و کسی که نکشته آن را بپردازد.

مالیات: در این کشور سنگین است بویژه در تنّیس و دمیاط و در کرانه نیل، پارچه‌های شطوی [شطای رنگین] را قبطیان نباید بباقند مگر پس از اجازه سلطان، و هیچکس جز دلالان معیّن صاحب قرارداد حق فروش آنها را ندارد و آنچه از آنها بفروش رسد در دفتر سلطان نوشته می‌شود. پس آنها را برای بسته بندی و سپس برای تناب پیچی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۰۶

می‌برند و سپس سبد بندی و سپس عدل بندی می‌کنند، و هر یک از اینها مالیاتی می‌گیرند [سپس در کرانه از هر سبد نیم درم می‌ستانند و در هر بندر که باراندازی کنند مالیاتی دیگر می‌دهند] و در هر بار انداز نیز مالیاتی می‌گیرند و هر مالیات ستان مهر خویش بر آن سبد می‌نهد هنگام بیرون شدن از هر بندر کشتی‌ها بازرسی می‌شوند. در تنّیس از هر مشك روغن یك دینار می‌ستانند [و سخت بازرسی کنند] این گونه دشواریها در کرانه‌های نیل هست. و در فسطاط مالیات سنگین است. در کرانه تنّیس باج ستانی را دیدم در جائی نشسته بود و می‌گفتند: سر قفلی جای او روزانه یك هزار دینار است و مانند او در کرانه دریا، در صعید و کرانه اسکندریه نیز هست در اسکندریه از کشتیهای بیگانه و در فرما از کشتیهای شامی مالیات گیرند. در قلزم از هر بار یك درم می‌گیرند. [برخی کالاهای گرانبهای دریا را نیز به نزد سلطان می‌برند و او آن را بهر بها که پسندید می‌خرد و این دشواریها هست].

فاصله‌ها: از فرما گرفته تا بقّاره یك مرحله سپس تا ورّاده یك مرحله سپس* تا عریش یك مرحله، سپس تا رفح یك مرحله است.

در تابستان از فرما تا جرجیر یك مرحله و تا فاقوس یك مرحله است ولی در زمستان از فرما تا رصد یك مرحله سپس تا فاقوس یك مرحله است.

[از فرما گرفته تا فاقوس یك مرحله، سپس تا عیثا یك مرحله

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۰۷

سپس تا جرجیر یك مرحله، سپس تا فسطاط یك مرحله است].

از فرما گرفته در آب تا تنّیس یك مرحله، سپس تا دمیاط یك مرحله، سپس تا محله کبیرة یك مرحله، سپس تا اسکندریه دو مرحله است.

از دمیاط گرفته تا سردوس یک مرحله، سپس تا فسطاط یک مرحله است.

از بلبیس گرفته تا منصف یک مرحله، سپس تا قلزم همانقدر است.

از فرما گرفته تا دیر النصار و ذات الساحل یک مرحله، سپس تا مخلّصه یک مرحله، سپس تا عریش یک مرحله است. و از بلبیس تا فسطاط یک مرحله است. أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی ؛ ج ۱ ؛ ص۳۰۷

اسکندریه گرفته تا رافقه یک مرحله، سپس تا کوم شریک یک مرحله، سپس تا ترنوط یک مرحله، سپس تا ذات السلاسل یک مرحله سپس تا فسطاط یک مرحله است.

از اسکندریه گرفته تا بومینه یک مرحله، سپس تا سفا یک مرحله

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۰۸

سپس تا ارمسا دو برید، سپس تا ذات الحمام یک مرحله است.

از اسکندریه گرفته تا غاضره یک مرحله، سپس تا فاقوس یک مرحله است.

از فسخاط گرفته* تا بلبیس یک مرحله، سپس تا منصف یک مرحله، سپس تا قلزم یک مرحله، و از قلزم تا جدّه در دریا بیست و پنج تا شصت روز راه بسته به [خوبی] باد است که سیصد فرسنگ راه می‌باشد.

و از جبّ گرفته تا بویب یک مرحله، سپس تا منزل ابن بندقه یک مرحله، سپس تا عجرود یک مرحله، سپس تا مدینه یک مرحله، سپس تا کرسی یک مرحله، سپس تا حفر یک مرحله، سپس تا ویله یک مرحله است.

از اسوان تا عیذاب راهی مطمئن است که وصف نمی‌کنم.

[از فسطاط گرفته تا جب یک مربد، سپس تا قلزم یک مرحله

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۰۹

دو روز و یک شب است و همچنین از بلبیس تا قلزم و از قلزم تا ایله پنج مرحله و از فسطاط تا اسکندریه چهار مرحله است ... از فسطاط تا اسوان پانزده مرحله، سپس تا عیذاب بیست مرحله است ...

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۱۰

۶- سرزمین مغرب

اشاره

سرزمین خوش منظر بزرگ و ثروتمند است. شهر و دیه فراوان دارد با ویژگیهای شگفت‌انگیز و رفاه. مرزهای محکم و باروهای بسیار و باغهای دلگشا و جزیره‌های بسیار دارد مانند اندلس شگفت‌انگیز و تاهرت زیبا و دلگشا و تنجه آن شهر دور دست و سجلماسه منحصر به فرد و صقلیه سیسیل آن جزیره پر سود که مردم آن همیشه در جنگ هستند و ثروتشان سالم است. مانند بصره دارای شهرهایی چند است، مردم به خیرات رغبت دارند سلطانشان دادگر و حساب‌دان است. دریا را بهترین همسایه دارد و برای هر آینده و رونده مردم دارند* شهرهایش در میان زیتونستانها فرو رفته و دستهایش در زیر درختان انجیر و انگور است و پستهایش پر از درختانست. ولی مرزهایش دور و بیابانهایش بسیار و راههایش دشوار و پر خطر، گوشه دور افتاده اسلام است که برخی بخشهایش در پشت دریاها جدا مانده است. کسی را بدانجا رغبت نیست و برای رفتن بدانجا آمادگی نیست

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۱۱

و از آن پرسش نیز نکنند و درباره‌اش گفتگو ندارند. نه دانشمندی سرشناس بیرون داده و نه زاهدی مشهور مگر اندکی. مردمش

سخت هستند گرچه پوشیده باشند و بخیلند گرچه مرفه باشند. و این نقشه آن سرزمین است.

بررسی کوتاه

من «مغرب» را با «اندلس» یکجا نهادم [در دو سو: رقاق و اندلس] چنانکه «هیتل» را با «خراسان» نهادم. ولی من به «اندلس» نرفته‌ام تا آن را خوره بندی کنم [پس آنچه را شنیده‌ام یاد می‌کنم]: نخستین خوره [زقاق] از سمت مصر «برقه» است سپس «افریقیه»، «تاهرت»، «سجلماسه» «فاس»، «سوس دور»، جزیره «صقلیه- سیسیل» که روبروی آفریقا آفریقا است. «اندلس» در پشت دریا و سرزمین روم است. «فاس» خود دو ناحیت دارد: «تنجه» و «زاب» برقه: نام قصبه نیز همین است. از شهرهایش: «ذات الحمام»، «رمادة»، «اطرابلس»، «أجدابیه»، «صبرة قابس»، «غافق» می‌باشند.

افریقیه: قصبه آن «قیروان» و از شهرهایش: صبره، اسفاقس، «مهدیه»، «سوسة»، «تونس»، بن زرد، طبرقه، «مرسی خرز» ، بونه،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۱۲

«باجه»، لربس قرنه، مرنیسه*، «مس» در نجد مرماجنّه، سبیبه «قموده»، قفصه، قسطیلیّه، نفزاوه، لافس، «أوذنه»، قلانش، قبیشه، رصقه، بنونش ، لجم، «جزیره ابو شریک»، «باغای»، «سوق ابن خلف»، «دوفانه» «هسیله»، «اشیر»، «سوق حمزه»، «جزیره بنی زغنّایه» ، متّجه. «تنس»، «دار سوق ابراهیم»، غزّه، «قلعه برجمه»، باغر، یلل «جبل زالاغ»، «اسفاقس» منستیر «مرسی [قصر] الحجامین، «بنزرت» «طبرقه»، «هیاجه»، «باغر»، «غیبث»، «قریه الصقالبه»، لربس، «مرسی الحجر» جمونس، «الصابون» «طرس»* «قسطیلیه» نفطه، «بنطیوس» «تقیوس» ، «مدینة القصور» «مسکیانه»، «باغای»، «دوفانه» «عین العصافیر»، «دار ملول»، «طبنه» مقرّه، «تیجس»، «مدینة المهربین»، «تامسنت» «دکّما» «قصر الافریقی»، «رکوی»، «قسطنطنیه»، «میلی» «جیجل»، «تابریت»، «سطیف»، «ایکجا»، «مرسی الدجاج»، «اشیر»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۱۳

تاهرت: نام قصبه نیز همین است. از شهرهاش «یمّمه» «تاغلیسیه» «قلعه ابن هرب»، «هزاره»، «جعبه»، «غدیر الدروع»، «لمایه»، «منداس»، «سوق ابن حبله» «مطماطه»، «جبل تجان»، «و هران»، «شلف طیر» «غزة»، «سوق ابراهیم»، «رهبابه»، «بطحه» «زیتونه» «تمسا»، «یعود»، «الخضراء»، «واریفن»، «تنس»، «قصر الفلوس»، «بحریه» ، «سوق کری»، «منجصه»، «اوزکی»، «تبرین» ، «سوق ابن مبلول»، «ربا»، «تاویلت ابو مغول» ، «تامزیت»، «تاویلت» دیگر «لغوا» «و فکّار».

سجلماسه: نام قصبه نیز هست. شهرهایش: «درعه»، «تادنقوست» «اثر»، «ایلا»، «ویلمیس»، «حصن ابن صالح»، «نحاسین»، «حصن السودان»، «هلال»، «امصلی»، «دار الامیر»، «خیامات»، «حصن براره» ، «تازروت» فاس: نام قصبه نیز هست. بچه‌هایشان ولگرد هستند. این خوره را سوس پائین نیز نامند. از شهرهایش «بصره»، «زلول»، «جاهد»،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۱۴

«سوق الکتامی»، «ورغه»، «سبوا»، «صنهاجه»، «هواره»، «تیزا»، «مطماطه»، «کزنّایه»، «سلا»، «مدینه بنی قرباس»* «مزحاحیه»، «وازیلا» «سبتا»، «بلد غمار»، قلعة النّور»، «نکور»، «بلشّ»، «مزنیسه»، «تابریدا»، «وصاع»، «مکناسه»، «قلعه شمیت»، «مدائن» «برجن»، «اوزکی»، «تیونوا»، «مکسین»، «املیل»، «املاة ابو الحسن» «قسطینه»، «نفزاوه»، «نقاوس»، «بسکرة»، «قبیشه» ، «مدینة بنی زحیق»، «لواته عبد اللّه»، «لواته برکیه»، «اکذار ابن شراک»، مدینه «جبل زالاغ».

ناحیت آن طنجه و شهرهایش: «ولیله» ، «مدرکة» ، «متروکه» «زقّوز» ، «غزّه»، «غمیره»، «الحاجر»، «تاجراجرا»، «بیضاء»، «خضراء».

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۱۵

زاب: شهرستانش «مسیله» است، و او را است «طبنه»، «بسکرة» «بادس»، «تهوذا»، «طولقا»، «جمیلا»، «بنطیوس»، «ادنه»، «أشیر».

سوس دور: قصبه آن «طرفانه» است از شهرهایش: «أغمات» «ویلا»، «وریکه»، «تندلی»، «ماسّه» و جز آنها است.

صقليه، (سيسيل): قصبه آن «بلرم» است و از شهرهايش «خالصه»، «أطرابنش»، «مازر»، «عين المغطّا»، «قلعة البلّوط»، «جرجنت»، «بثيرة»، «سرقوسه»، «لنتينى»، «قطانيه»، «الياج»، «بطرنوا»، «طبرمين»، «ميقس»، «مسّينه»، «رمطه»، «دمنّش»، «جاراس»، «قلعة القوارب»،* «قلعه صراط»، «قلعه ابو ثور» «بطرليه» «ثرمه»، «بورقاد»، «قرليون»، «قرينش»، «برّطنيق»، «اخياس»، «بلجه»، «برطنّه».

اندلس: همانند «هيطل» در خاور زمين مى‌باشد. ولى من آگاهى درست از اندلس ندارم تا آن را خوره بندى كنم، زيرا من هنوز به آنجا نرفته‌ام تا بتوانم آن را بخش بندى نمايم. گويند: [اگر از درياى روم به سمت راست (شمال) بگذرى در اندلس باشى و اين چند راه دارد كه برخى معروفهايش را ياد خواهم كرد. پهناى دريا در برخى جاها

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۳۱۶

يك فرسنگ و در برخى شش روز راه دارد و سپس دريا گشاده‌تر گردد.

ماوراى جيحون مانند اندلس است و اگر من به آنجا رفته بودم آن را خوره بندى مى‌كردم چنانكه هيطل را نمودم. ولى من شنيده‌ام] كه اندلس هزار ميل است. ابن خردادبه گويد: اندلس چهل شهر است، يعنى معروفهاى آن. زيرا كسى پيش از من به خوره بندى و تعيين قصبه‌ها نپرداخته است، برخى از شهرها نيز كه او ياد كرده است، بنا بر روش من قصبه هستند [چنانكه گوئيم: بخارا، نسف، كش، سمرقند] من از برخى دانايان ايشان درباره روستاها و شهرهاى پيرامن قرطبه كه بدان نسبت داده مى‌شوند پرسيدم، آن اندلسى گفت. ما روستا را «اقليم» مى‌خوانيم، اقليمها و شهرهاى پيرامن قرطبه سيزده تا هستند: «أرجونه» «قسطلّه»، «شوذر»، «مارتش»، «قنبانش» «فخ ابن لقيط»* «بلاط مروان» «حصن بلكونه»، شنيده، «وادى عبد اللّه»، «قرسيس» ، «مائدة»، «جيّان» و چنانكه پسوند مى‌نمايد بايد اين نقطه ناحيت باشد. شهرهايش «جفر»، «بيغو»، «مارتش»، «قانت»، «غرناته»، «منتيشه»، «بيّاسه» است.

[من به سال ۷۷ كتاب خود را در مكه بر برخى از پيران اندلس عرضه نمودم. او گفت: برابر بيان تو، بايستى اندلس هجده خوره چنين

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۳۱۷

داشته باشد: «بجّانه»، «مالقه»، «بلنسيه»، «تدمير»، «سرقوسه»، «يابسه» «وادى الحجارة»، «قطيله»، «وشقه»، «مدينه سالم»، «طليطله»، «اشبيليه» «بطليوث»، «باجه»، «قرطبه»، «شذونه»، «جزيرة الخضراء». سپس من آن را بر ديگرى عرضه داشتم. أو گفت: برخى از اينها كه تو ياد كرده‌اى ناحيت هستند. اين كار تو با شنيدن ناديده‌ها درست در نيايد. پس او لبيره و خشنبه را بر آنها افزود. ابو زيد نيز در كتاب خود طرطوشه، بلنسيه، مرسيه، جزيره جبل طارق، اخشنبه، مريه، شنترين، لبله، قرمونه، مورور، استجه را ياد كرده است. اينست آنچه من از اندلس مى‌دانم و در آنها بدرستى قصبه را از شهر باز نشناسم. مگر قرطبه را كه مانند سمرقند معروفست] .

ديگر شهرهاى نامبردار اندلس: طرطوشه، بلنسيه، مرسيه، بجانه، مالقه، جزيره جبل طارق، شدونه*، اشبيليه، اخشنبه، مريه شنترين، باجه، لبله قرمونه، مورور، استجه مى‌باشند.

گزارش

برقه

قصبه‌اى معتبر و آبادان، پر ميوه، پر بركت با عسل فراوان و مرفه است. مرزى است كه كوهها دور آنند. كشتزارها دارد زنيم مرحله

أحسن التقاسيم/ ترجمه على نقى منزوى، ج ۱، ص: ۳۱۸

از دريا دور و در پستى قرار گرفته است، خاك اطرافش سرخ است. آبشان از چاه و بارانهائى است كه در انبارها نگاه مى‌دارند. در كنار راه مصر است و مردمش با بيگانه مهربانند و نيك‌انديش هستند و كمتر از ديگران رنگ پذيرند.

اطرابلس: شهری بزرگ بر کنار دریا است، با رویی از سنگ و جیل دارد. درهائی بنام باب البحر، باب الشرق، باب الجوف، باب الغرب دارد. آب از چاه و باران دارند. میوه انجاص ، سیب، و فراورده‌های شیر و عسل فراوانست و نامی پر آوازه دارد.

اجدابیه: آبادان و ساختمانهایش از سنگ در کنار دریا می‌باشد از آب باران می‌آشامند.

سرت: همچنانست و بادیه‌ها و درخستان‌ها دارد.

صره: در بیابان است و بارو دارد، نخلستان و انجیر دارد. از باران می‌آشامند.

قابس: از طرابلس کوچکتر است دره‌ای دراز دارد. ساختمانهایش از سنگ و آجر است. نخلستان، انگورستان و سیبستان دارد، بارو دارد. مردم بادیه‌اش بربرند. شهر سه دروازه دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۱۹

غافق: ناحیتی است گسترده پر آبادی و هفته بازارها، نزدیک دریا و برخی آن را از آفریقا شمرند.

ذات الحمام: شهریست که بتازگی ساخته شده. از کسی که از ابو العباس ابن الراعی درباره آن می‌پرسید، شنیدم که می‌گفت: ساختن این شهر یکی از علامات ظهور فاطمی در مصر است. [و برخی آن را از واحات بشمار آرند].

افریقیه

قیروان: مرکز این سرزمین است. دلباز و بزرگ خوش نان و گوشت است، درازای میوه‌های متضاد در کوه و دشت و دریا و نعمتهای گوناگون و دانش بسیار و ارزانی شگفت آور است للّه. گوشت پنج من به یک درم و انجیر ده تا از مویز و خرما و انگور و زیتون که مپرس! بارانداز مغربیان و مرکز بازرگانی در دریا است. هیچ جا بیش از این سرزمین شهر ندارد. مردی سازگارتر از ایشان نباشد، همه حنفی و مالکی و با نرمشی شگفت‌انگیز هستند. در میان خود کشاکش و تعصب ندارند در پرتو نور خدا بکار خویش می‌پردازند و دل از کینه تهی دارند. خود فخرآور مغرب و مرکز سلطنت و یک پایگاه است. از نیشابور مرفّه‌تر و از دمشق بزرگتر و از اصفهان محترم‌تر است ولی آب ایشان سست

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲۰

و بیانشان سبک است، بذله‌گو ندارند. آب آشامیدنی را در مواجین نگاهداری می‌کنند، مالیات از دکان داران گرفته نمی‌شود. خوار و بارشان در صبره است، بازارهای شهر تعطیل است، توده مردم همچون گله گوسفند یله، نماز تراویح نمی‌گذارند، هیچ یک از دو طرف نشانی ندارند در زمینی کمتر از سه در سه میل است و بارو ندارد. از گودالها و انبارهائی می‌آشامند که آب باران را در آنها گرد می‌آورند. معز (فاطمی) کاریزی از کوهستان برایشان کشید که پس از گذشتن از کاخ او در صبره أنبارهای ایشان را پر آب می‌کند. ساختمانها از سنگ و آجر است. أنبارهای روغن بسیار دارند. جامع ایشان در جائی بنام سماط کبیر در میان بازار و ناف شهر، بزرگتر از جامع ابن طیلون است و ستونهای رخام دارد و با رخام فرش شده است و ناودانهایش از سرب می‌باشد. دروازه‌هایش: باب سماط، باب صرافان. باب رهادنه ، باب فضولیان، باب مأذنه، باب صباغیان، باب حواریان، باب سوق الخمیس، باب میضاة باب خاصته، باب تماران است و باب لحّامان، باب سوق رمّاحان نیز دارد. پانزده کوچه دارد. بنامهای درب* ربیع درب عبد اللّه، درب تونس، درب اصرم، درب أسلم، درب سوق الأحد درب نافع، درب حذّائین.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲۱

صبره را فاطمی [مغربی] در آن هنگام که این سرزمین و [قیروان] را گشود، پایه نهاد، و نامش را از صبر و شکیبائی سربازانش در جنگ برگرفت، شهر همانند کاسه گردو بی مانند است، کاخ شاه در میان آنست مانند مدینهٔ السلام (بغداد). آب از میان آنجا می‌رود. ساختمانها استوار بازارها زیبا. جامع سلطان در آنجا است. پهنای بارویش دوازده ذراع است و جدا از ساختمانها است. میان

صبره و شهر پهنه راه است و بازرگانان از شهر تا آنجا را سوار بر خرهای مصری می‌آیند و باز می‌گردند. دروازه‌هایش: باب فتوح، باب زویله، باب وادی القصارین همگی آهنین هستند، دیوارها آجر است که با حیل بند کشی شده است.

اسفاقس و سوسه دو شهر دریائی هستند که باروئی با آجر و جیل دارند و از چاه آب أنبار می‌آشامند.

مهدیه نیز بر دریا است باروئی از آجر و جیل دارد. آب از چاه و أنبار آب باران می‌آشامند. انبار قیروان و بارانداز أصقلیه و مصر بشمار آید، پر جمعیت می‌باشد. هر کس می‌خواهد قسطنطینیه را ببیند و رنج سفر روم نکشد آنجا را ببیند که مانند آن در جزیره‌ای ساخته شده و از یک راه همچون بند به آنجا شوند.

بنزرد: بارو دارد. ساختمانهایش از سنگ است. جامع در میان شهر است. آبی شور نیز میان دره جاری دارد که از دریاچه‌ای در کنار دریا می‌آید و به دریا باز می‌گردد. مردم با قایق از آن می‌گذرند

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲۲

طبرقه: در کنار دریا و کوهی مشرف بدان است. دژ آن ویران شده مردم در حومه آن زندگی کنند. از چاه‌ها می‌آشامند. آبی شور نیز در ته دره دارد.

مرسی الخرز: شهریست در جزیره‌ای کنار دریا که از یک راه بدان می‌رسند مرجان تنها از آنجا خیزد و جز از آن دریا نیاید. معدنی جز آن نیز ندارد.

بونه: کنار دریا، بارو دارد و معدنی آهن دارد. از چاه‌ها می‌آشامند.

باجه: میان قیروان و دریا است، غله و خیرات بسیار دارد، چشمه‌ای با آب روان در میان دارد.

لربس: زیر* کوه بورغ کشتزارهای زعفران دارد. با رویش با سنگ آشامیدن مردم از چاه است پیرامن آن و پیرامن باجه بازارهای موسمی هست که ذکر آنها به درازا می‌کشد.

قرنه: بنام رودی شیرین که در آن است نامیده شده. باروی سنگین دارد.

مرنیسه: بارو ندارد. ساختمانها با گل رس است. آشامیدنشان از چاه است دیه‌های بسیار و روستائی گسترده دارد.

قموده: روستائی بزرگ و نام شهرستانش جمونس صابون است ساختمانها از گل آشامیدنشان از چاه، انجیر، زیتون، بادام فراوان دارد، دیهی بزرگ نیز بنام خورالکاف دارد.

مرماجنّه: بزرگ و وابسته به روستای تبسّا می‌باشد. از چاه‌ها

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲۳

می‌آشامند و میوه بسیار دارد.

قلانس: نام روستایش مکنهٔ ابو مفصور است، انجیر و زیتون و برکات دیگر بسیار دارد.

قبیشه : روستائی است که شهرستانش طرناسه است. بسیاری از بنی عباس بدانجا شده بر آن مسلّط شده‌اند. به نیکو و زیتون و انجیر بسیار دارد. آشامیدنشان از چاه‌ها است.

رصفه: روستائی است. نام شهرستانش بیونش است که مانند رمله می‌باشد از چاه‌ها می‌آشامند، سیصد و شصت کارخانه روغن گیری زیتون دارد. ساختمانهایش از گل می‌باشد.

جزیره ابو شریک: دو دریا است و دوازده روستا دارد، نام شهرستانش باشو است، بارو ندارد. ساختمانها از گل است، از چاه می‌آشامند و کشت می‌کنند مانند شیراز و سرخس.

باغای: بزرگ و بارو دار است. در زیر کوهی بنام أوراس می‌باشد که آبش بسوی ایشان می‌آید و بستانهای بسیار دارد.

سوق حمزه: شهری است* در دریا. ساختمانهایش با آجر پخته است و آب از رودخانه و چشمه سار می‌آشامند.

[مرسی الدجاج: شهری بر دریا است، ساختمانهایش از آجر پخته

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲۴

و آبش از رودخانه و چشمه سار است].

جزیره بنی زغنایه: در کرانه دریا است. و بارو دارد و از آنجا به اندلس می‌روند. چشمه‌ها دارد.

متّیجه: چراگاه است و آبی روان دارد که بر آن چند آسیا هست.

شاخه‌ای از این آب به خانه‌ها می‌رود، باغهای فراوان دارد.

هیاجهٔ: روستایش به همین نام، گندم زاری فراخ است.

قسطنطینیه: شهری جاهلی (پیش از اسلام) می‌باشد که دو روز راه با مرکز فاصله دارد.

گر نه بیم خستگی و دراز شدن کتاب می‌داشتم، دیگر شهرهای آفریقا را نیز یاد می‌نمودم، که پرشهرترین خوره‌های اسلام است، ولی من به کوتاه نویسی گرایش دارم، و تنها آن را یاد می‌کنم که از آن ناگزیر باشم. من هیچ خوره پرشهرتر از اینجا سراغ ندارم که همه خوب و پرجمعیت نیز می‌باشند، چه بسا من در سرزمین‌های دیگر شهرهایی کوچکتر از دیه را نیز یاد می‌کنم زیرا آنها به شهر بودن شهرت دارند و زمینه این دانش بر شهرت نهاده شده است. نبینی که مخا و جامعین و منیفه بی گفتگو شهر بشمار آیند، در صورتی که کفر سلام و قصر الریح و و أس التین که از آنها بزرگترند، دیه شمرده می‌شوند؟

آری! أهمیت یک خوره به بسیار بودن شهرهایش نیست، بلکه به مهم بودن روستاهایش می‌باشد. نبینی که چقدر نیشابور و بخارا مهم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲۵

هستند، با آنکه شهرهایشان اندک هستند، و چقدر زبید و هجر ناچیزند با آنکه شهرها بسیار دارند؟!.

تاهرت:

نام قصبه نیز همین است. بلخ مغرب بشمار می‌رود. رودخانه‌ها و باغها پیرامن آن را پر کرده و شهر در بستانها فرو رفته است، چشمه‌ها در اطرافش می‌جوشند و ارزش این سرزمین را بالا می‌برند، بیگانه در آنجا زود به نوا می‌رسد و صاحبدل را خوش می‌آید، تا آنجا که به غلط آن را بر دمشق ترجیح داده‌اند و بر قرطبه که آن را نیز نادرست می‌پندارم شهری بزرگ و پربرکت و مرفّه و خوش هوا است، بازارهای زیبا و آب فراوان و مردمی نیکوکار دارد. ساختمانش کهن و استوار و شگفت‌انگیز است، ولی کجا می‌توان مغرب را با شام قیاس کرد، در کجای اسلام مانند دمشق یافت می‌شود؟* قرطبه نیز نام و نشانی دیگر دارد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲۶

دو جامع دارد بفاصله دو سوم شهر نزدیک بازارها با سنگ و جیل ساخته شده‌اند چهار کویچه معروف دارد. باب مجّانه، درب المعصومه درب حارهٔ الفقیر، درب البساطین. نزدیک آن شهریست بنام رها که ویرانه شده است.

تنس: بر دریا است و بارو دارد، از رودخانه می‌آشامند، و همچنین است قصر الفلوس.

تاهرت سفلی: بر دره‌ای بزرگ است، چشمه سار و باغها دارد.

فکّان: بارو دارد، و بر دره‌ای است با آب روان و باغها.

یلل: و حبل توجان همچنانکه گفتم برابراند.

وهران: باروئی دارد بر دریا، که از آن با یک شبانه روز دریانوردی به اندلس می‌روند.

سبته: در تنگه دریای اندلس قرار گرفته و دو خشکی از روی آن دیده می‌شود، و این یکی از گذرگاه‌های بنام است.

جبل زالاغ: شهریست بر کوهی بلند، مشرف بر خوره فلس که آن را خلوف بن احمد معتلی بساخته. دیگر شهرها نیز بیشتر بار دارند و باغهای فراوان.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲۷

فاس: دو شهر بزرگ و مهم هستند که هر یک باروئی جدا دارد و میان آن دو دره‌ای پر از باغها و آسیاها است. دولت فاطمی بر یک سو دست دارد و اموی بر سوی دیگر و در نتیجه جنگ و کشتار و دست به دست شدن دارد. [و من از ایشان می‌شنیدم که چگونه امویان با جنگ از دریا گذشته و این سو را با زور ساخته خطبه‌خوانی برقرار نمودند].

ساختمانها گلین و باروها با آجر پخته است. دژ شمیت را [اسماعیل] ابن بوری [نوری ابن موسی بن ابی العافیه] در آنجا ساخته و دژی دیگر را ابن احمد در کناره دره ساخته است. شهریست پر برکت از انجیر و زیتون ولی چنانکه می‌بینیم مردمی سرد [گریزان از جنگ] و پیه هستند، دانشمندان اندک* و غوغا بسیار دارند.

مقرّ امیران فاس از طرف دولت فاطمی [مغرب] در جبل زالاغ است. بخش ایشان در فاس به نام عدوهٔ القروی و بخش دیگر مدینهٔ الاندلس نامیده می‌شود که این را امویان به هنگامی ساختند که از آب گذشته بر فاس مسلط شده بودند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲۸

بصره: شهری آباد و بزرگ و مهم بوده ولی اکنون ویرانه [شهر مانندیست] قسطیلیه: در همه دنیا همانند بصره است [اگر کسی بخواهد شهری همچون بصره ببیند باید بدان بنگرد] بهای یک بار شتر خرما دو درم است. رودی بزرگ دارند که در میان نخلستان‌ها پنهان شده است. از فراوانی نخلستان که مپرس! نفزاوه: نیز مانند آنست (در ارزانی خرما و فراوانی آب همانندند) و هر دو شهر از دریا دور افتاده‌اند.

نقاوس (الزاب): زیبا و دلگشا و پر آب و سرد است و گوزن فراوان دارد (و میوه‌های کوهی ارزشمند دیگر.) غمار: روستایش سه روز راه در مانند آن می‌باشد که همه دیه‌های آبادند [و نیز بسکره و چند شهر دیگر که مرکز خرما بشمار می‌روند)

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۲۹

و همه آبادانند.

میان فاس و صاع شهریست مهم و دلگشا و پر درختان با رودخانه‌های بسیار، که در روستای مکناسهٔ الصاغه جا دارد و من نامش را فراموش کرده‌ام طنجه:* ناحیتی آباد و گرانقدر است که شهرهای خشکی و کرانه‌ای آن آباد و مرفّه‌اند.

زاب: [ناحیتی] است] شهرستانش مسیله است که خود ناحیتی است و چنانکه گفتیم در این سرزمین شهرت دارد ولی طنجه مهم‌تر از آنست [این خوره سوس ادنی نیز نامیده شود].

سجلماسه:

قصبه‌ایست مهم، بر رودخانه‌ای جا دارد که جدا از آن است و در سمت قبله آن می‌ریزد. به سوی قبله دراز است. باروئی از گل دارد. در میان آن دژیست به نام عسکر. جامع و ستاد فرماندهی در آنجا است. گرما و سرمایش سخت است. هوایش خوش، خرما، انگور، مویز، انار و دیگر میوه‌ها و غلات دیگر خیرات فراوان دارد. بیگانگان را خوش آید و از هر سو بدانجا روی آورند، با این همه مرزی گرانقدر است. در روستایش کانهای زر و سیم یافت شود. مردم اهل سنّت و نیکوکارند. دانشمندان و خردمندان دارند. دروازه‌هایش:

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳۰

باب قبلی، باب غربی، باب غدیر، باب جزّاران باب توقّف گاه زناته رجز آن است. شن‌زار است. آب نیز دارد.

درعه: روستائی فراخ است و چندین منبر دارد. کنار رودخانه‌ای به درازای شش روز راه است.

عریش: روستائی است دارای چندین منبر شهرهای آباد پیرامن آن در شن‌زارانـد در تازرت کانهای سیم هست، میان این خوره و سرزمین سیاهان کان زر نیز هست. در جهان جائی گسترده و خوش آب و هواتر از آن نیست. راه‌ها بدین خوره دشوار است زیرا در بیابانی شن‌زار و ترسناک قرار دارد.

بلرم: قصبه أصقلیه در کرانه دریا در جزیره است. گشاده‌تر از فسطاط ولی پراکنده است. ساختمانها از سنگ و نوره است همه جا سرخ و سفید است.

فواره‌ها و خیزران زارها پیرامن آن را پر کرده است. رودخانه‌ای بنام وادی عباس به آن آب می‌رساند و آسیاها در میان آن ساخته‌اند و آب بر دیواره‌ها می‌کوبد. میوه و انگور بسیار و برکت فراوان دارد.

یک کوی در داخل دارد که جامع در آن و بازارها در حومه آن می‌باشد

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳۱

یک کوی دیگر در بیرون دارد که بارو دارد و خالصه نامیده می‌شود و چهار دروازه دارد: باب کتّامه، باب فتوح، باب بنود، باب صناعهٔ.

جامع و بازارها نیز دارد.

اطرابنش: در کرانه و غربی است. بارو دارد. از رودخانه سیراب می‌شود.

عین المغطا و مازر نیز غربی هستند.

قلعهٔ البلوط: در پستی است و بارو دارد از چشمه‌ای که در آنجا است سیراب می‌شوند.

جرجنت: در کرانه است و بارو دارد. از چاه می‌آشامند.

بثیره: در کرانه و غربی است. باروئی استوار همچون یک دژ دارد.

سرقوسه: دو شهر بهم چسبیده است. بندری شگفت‌انگیز دارد خندقی آب دریا را به دور آن می‌گرداند.

لنتینی: کنار رودخانه نزدیک دریا است. بارو دارد، ساختمانهایش از سنگ است.

قطانیه: در کرانه سمت قبله است، بارو دارد، مدینهٔ الفیله همین است.

الیاج: در کرانه سمت قبله است، بارو دارد. از آبی روان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳۲

می‌آشامند.

بطرنوا: در خاور است در دامنه کوه آتش روان .

طبرمین: در کرانه خاوری است، مشرف به سرزمین روم شرقی دژی از سنگ دارد. باراناداز دریائی است.

دیگر شهرها [شرقی و غربی و قبلی (جنوبی) هستند] و بخش خاوری چنانکه گذشت ده است، ولی قلعهٔ الصراط در پستی است .

بطرلیه: در سمت قبله در خشکی است، بارو دارد در میانش دژی است که یک کلیسا دارد.

برطنیق: در کرانه نیست. حنای بسیار دارد. و چنین است اخیاس و بلجه

صقلیه:

(سیسیل) جزیره‌ایست فراخ و مهم. مسلمانان را جزیره‌ای بزرگتر و آبادتر، پر شهرستان‌تر از آن نیست. درازایش دوازده روز راه و پهنایش چهار روز است. میان جزیره و سرزمین روم تنگه‌ای در سمت خاور هست به پهنای دوازده روز راه و این خلیج [را جیهانی]

از پنج دریای معروف بشمار آورده است.*

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳۳

اندلس:

قرطبه: مرکز اندلس است. از برخی عثمانیان شنیدم می گفت:

آنجا از بغداد مهمتر است و در بیابانی است که کوهی بر آن مشرف است. شهر، اندرونی و بیرونی (ربض) دارد. جامع و بازاری در بخش اندرونی است. بیشتر بازارها و خانه سلطان در بخش بیرونی در کنار دره‌ای بزرگ است. بامها را از سوفال ساخته‌اند. جامع با سنگ و و نوره ساخته شده دیوارهایش از رخام و پیرامن آن دستشوئی‌ها است شهر پنج دروازه دارد. باب جدید، باب عطاران. باب قنطره (پل) باب یهود، باب عامر. قرائن نشان می‌دهد و ناقلان متفق هستند که این شهری مهم و خوش هوا است. بینش و داد و سیاست نیکو و نعمت فراوان و دیانت استوار دارد. اندلس همیشه خواص هیطل را دارد جنگیانش همیشه در رزم و آمادگی‌اند، دانش بسیار و قدرت فراوان و ویژگیها دارند. بازرگانیش سود آور است. برخی از اندلسیان [که از دانشمندان خردمند آنجا بود و مدتی دراز در دریا همراه ما می‌بود] برایم گفت:

آنجا سیزده روستا در پانزده میل دارد.

ارجونه: بارو دارد، باغ و درخت ندارد ولی مرکز غلات است چشمه سار دارند و کشتزار ایشان دیمی است.

قسطله: سیزده میلی ارجونه است، در دشتی پر از درختها و زیتون

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳۴

و انگور است. از چاه‌ها می‌آشامند و باغها را با دولاب سیراب می کنند.

شوذر: در هجده میلی قرطبه در دشتی پر زیتون است. از چشمه می‌آشامند.

مارتش: در پانزده میلی قرطبه در کوهستان است و جز کرمستان چیزی ندارد، چشمه سار است.

قنبانش: در پانزده میلی است. در دشت و دارای کشتزارهائی در زمینی بنام قنبانیه است. از چاه‌ها می‌آشامند.

فنّج ابن لقیط: در بیست و پنج میلی است در دشتی پر از کشتزار است. از چاه‌ها می‌آشامند.

بلاط مروان: در سی میلی است. دره‌ای دراز دارد، در دشتی پر از کشتزار می‌باشد.

بریانه: کشتزارهای دشتی دارد* و از چاه‌ها می‌آشامند. دژی از سنگ دارد و بیرونش حومه (ربض) دارد. جامع در درون دژ است و بازارها در بیرون هستند.

حصن بلکونه: زیتون و درختها و چشمه بسیار دارد. باروئی از سنگ دارد. از یک چشمه و چند چاه می‌آشامند: در چهل میلی قرطبه است.

شنیده: بالا کوهی پر از کرمستان و دارای کشتزار و انگور و انجیر

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳۵

است. از چشمه و چاه‌ها می‌آشامند. دو روز راه از قرطبه دور است.

منزل آن فجّ ابن لقیط است.

وادی عبد اللّه: در سمت قبله در چهل میلی قرطبه و منزل آن وادی الزّمان در دشت دارای کشتزارها و رودخانه‌ها و درختان است.

قرسیس: در شصت میلی قرطبه. در دشتی پر از انجیر و انگور و زیتون درشت است. از چشمه‌سار سیراب می‌شوند.

جیّان: در پنجاه میلی قرطبه. نام روستایش أولبه است. شهر جیّان بر کوهی است پر از چشمه. دژ آنجا ویران شده است ولی خود در

کوه قابل دفاع است. دوازده چشمه دارد که بر سه تای آنها آسیاها هست که اندلس را تأمین می‌کند و خوار و بار قرطبه از آنجا است و میوه بسیار دارد. از خوبی و رفاه آن هر چه توانی بگو، که آنچنان که برای من گفته‌اند بهشت اندلس است. پسوند نامش نیز نشان می‌دهد که ناحیت است.

ساختمانها از سنگ است. سردسیر و بادخیز است، ولی در خوره گرمسیر نیز هست. بنا بر مقیاسی که ما نهادیم در شمار ناحیت‌ها باشد. شهرهایش.

جفر: بر کوهی است با بسیاری رودخانه‌ها و آسیاها در ده میلی جیّان پر از* درختها و میوه و زیتون و انگور بر دره‌ای پر از میوه است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳۶

یبغوا: کوهستانی و دارای چند دره و چشمه‌سار است که آسیاها را می‌چرخانند. توت و زیتون و انجیر بسیار دارد.

مارتش: بالای کوهی است و بارو دارد. از چشمه‌ها می‌آشامند، انجیر، زیتون و انگور بسیار دارد.

قانت: در قنبانیه است و بارو دارد. باغهای نیکو ندارد.

غرناطه: بر دره‌ایست دارا منیه‌ای از آن سلطان بدرازای سیزده میل که در آن همه گونه میوه هست شگفت‌انگیز و زیبا است [و نزهتگاه سلطان] است. در دشت آن کشتزار بسیار است. پرسیدم: منیه چه باشد؟ گفت: باغ است! منتیشه: در کنار دره‌ای پر از زیتون و انجیر است. بارور دارد و در دشت است.

بیاسه: بارو دارد و در کوهستان است. ساختمانها از گل است از چشمه‌سار می‌آشامند. انجیر و انگور بسیار دارد.

پرسیدم: آیا جز این روستاها و شهرها چیزی برای قرطبه مانده است؟ گفت: نه! گفتم: پس اشبیلیه، بجّانه و نام چند جا را بردم؟

گفت: اینها ناحیت و اقلیم هستند! چنانکه شما گوئید: قیروان، تاهرت سجلماسه! ایشان روستا را اقلیم می‌گویند! پس من دانستم که اینها به حساب ما خوره هستند، اگر اینها از خوره هیطل بزرگتر نباشند کمتر نخواهند بود.

نتیجه آنکه: قراین نشان می‌دهد که باختر همانند خاور است و

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳۷

هر یک در دو بخش است، همچنانکه خراسان و هیطل در خاورند و جیحون آن دو را جدا می‌سازد، مغرب و اندلس نیز در باختر چنین‌اند و دریای روم آن دو را جدا می‌کند. چون من [به اندلس نرفته بودم] و توانائی سوره بندی اندلس را نداشتم آن را مجمل گزاردم، ولی خوره قرطبه را که از گزارشگران فراوان شنیده و شناخته بودم گزارش دادم. پس کتاب خویش را بر پیری از پیران ایشان عرضه داشتم، او گفت: بر مقیاسی که تو نهاده‌ای بایستی اندلس هجده خوره باشد و آنها را چنین برشمرد: بجّانه، مالقه، بلنسیه، تدمیر، سرقوسه، یابسه، وادی الحجاره، تطیله، وشقه، مدینهٔ سالم، طلیطله، اشبیلیه، بطّلیوث، باجه، قرطبه، شذونه، جزیرهٔ الخضرا من این را با پیری دیگر در میان نهادم، او گفت: راست گفته و لبیره و خشنبه را بر آنها افزود. البته برخی از این نامها می‌توانند ناحیه باشند مانند ایلاق و کش و صغانیان. و اللّه اعلم.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳۸

کلیاتی چند درباره این سرزمین

اشاره

سرزمین بزرگ و دراز و مهم است. بیشتر چیزها که در دیگر سرزمین‌ها هست در آنجا به ارزانی یافت می‌شود، خرما و زیتونش

فراوان است، گرمسیر و سردسیر دارد. یهود در آنجا بسیارند، آب و هوایش خوش است. از مصر تا سوس اقصا همه گرم سیر است مگر چند نقطه کوهستانی و شهرهای سردسیر. بیشتر اندلس سردسیر است.

جذامیان و اختگان و تنبلان و بخیلان بسیارند، داستانسرایان اندکند.

دانش و دانشوران را دوست دارند، به بازرگانی و جهانگردی بسیار می‌پردازند.

آئین:

مذهب در آنجا سه گروه است: در اندلس مذهب‌واره مالک و قرائت نافع رایج است. خود ایشان گویند: ما جز کتاب خدا (قرآن) و موطأ مالک نمی‌شناسیم. هر گاه ایشان به حنفی یا شافعی دست یابند او را بیرون کنند. و اگر معتزلی یا شیعی یا مانند آن بیابند چه بسا او را بکشند.

در مغرب تا مصر، مذهب‌واره ابو حنیفه و مالک (ره) رایج است و مذهب‌واره شافعی را نمی‌شناسند. روزی من با یکی از ایشان درباره مسألهای گفتگو می‌کردم پس گفته شافعی را یاد کردم. او گفت:

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۳۹

خاموش باش! شافعی که باشد؟ دو دریا بوده‌اند، ابو حنیفه برای مردم خاور و مالك برای مردم باختر، چرا ما دو دریا را رها کرده به یک جوی بپردازیم؟ من می‌دیدم که پیروان مالك با شافعی دشمنی می‌ورزیدند ایشان می‌گفتند: شافعی دانش را از مالك گرفت و با استاد مخالفت کرد. من هیچ دو گروه مذهبی را خوش برخوردتر و کم تعصب‌تر از ایشان (مالکیان و حنفیان مغرب) ندیده بودم، من از ایشان داستانهائی شگفت آور شنیدم که از گذشتگان خود نقل کرده می‌گفتند: در اینجا یک سال یک حنفی و در سال دیگر یک مالکی قضاوت می‌کرده است.* پرسیدم: چگونه مذهب ابو حنیفه بر سر راه شما نبود بشما رسید؟ گفتند:

روزگاری که وهب بن وهب پس از دریافت علم و فقه از نزد مالك به اینجا آمد، بلندپایگی اسد بن عبد اللّٰه مانع او شد که از وهب بیاموزد، پس به مدینه شد تا از خود مالك فراگیرد. ولی مالك بیمار بود و پس از مدتی انتظار به او گفت: برگرد نزد ابن وهب که من دانش خویش بدو سپرده‌ام و شما را از پیمودن راه بی نیاز کرده‌ام. این پیشنهاد بر اسد گران آمده کسی را جویا شد که همانند مالك باشد. به او گفتند: در کوفه جوانی به نام محمد بن حسن (شیبانی) شاگرد ابو حنیفه هست.

اسد به آنجا شد محمد بن حسن که او را هوشیار و شیفته دانش دید، چنان او را در بر گرفت که دیگری را نگرفته بود و فقه را بر او تزریق کرد،

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴۰

پس چون استواری و خود کفائی او را دید، وی را به مغرب گسیل داد، چون بدانجا رسید جوانان به گرد او فرا آمده از تیزبینی وی در شگفت شدند، شاخ و برگها و مسائلی از او شنیدند که به گوش ابن وهب نرسیده بود. پس حلقه‌های درس پدید آمد و مذهب‌واره ابو حنیفه در مغرب رایج گشت.

من پرسیدم: پس چرا در اندلس رایج نشد؟ گفتند: در اندلس نیز کمتر از مغرب رایج نبود، ولی روزی دو گروه (حنفی، مالکی) به نزد سلطان کشاکش داشتند، سلطان پرسید بو حنیفه از کجا است؟

گفتند: از کوفه! گفت: مالك از کجا؟ گفتند: از مدینه! سلطان گفت:

دانشور دار الهجره (مدینه) [را دوست‌تر داریم او] ما را بسنده بود پس دستور داد پیروان ابو حنیفه را بیرون راندند. او گفت: خوش ندارم در سرزمین من دو مذهب واره باشد. من این داستان را از گروهی از پیران اندلس شنیدم [و از گروهی نیز باز پرسیدم ایشان گفتند: درست است.

من گمان دارم سلطان تعصب ورزیده باشد زیرا بنی امیه دشمن علی هستند و دانش بو حنیفه از علی است، امویان مردم کوفه را که شیعی‌اند دشمن می‌دارند. و چنانکه گفتم دسته دوم مذهب مردم کوچه و بازار است].

دسته سوم مذهب فاطمیان می‌باشد. و این خود در سه گونه مسائل است:* نخست: مسائلی که مورد اختلاف پیشوایان است، مانند قنوت در نماز بامداد، و بلند گفتن بسمله و یک رکعت خواندن نماز وتر و مانند اینها.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴۱

دوم: بازگشت به رفتار سلف (گذشتگان) مانند دوگانه گفتن بندهای اقامه که بنی امیه یکتای آن را اندوخته بودند، و سفید پوشی که بنی عباس آن را به سیاه تبدیل کرده بودند.

سوم: خود آورده‌هائی که هر چند پیشینه تاریخی نداشتند ولی با دیدگاه پیشوایان هم ناسازگار نبود، مانند افزودن حیعله بر اذان و شرط کردن دیدار ماه در تعیین روز اول ، و انجام دادن نماز کسوف با پنج رکعت دو سجده‌ای. و اینها از مذهب شیعیانست. ایشان کتابهائی نیز دارند [و بدستشان دیدم] که می‌خوانند. من کتاب دعائم را بررسی کرده دیدم ایشان در بیشتر اصول همگام معتزلیان و پیرو مذهب [تناسخ] اسماعیلی هستند و این سر را پنهان دارند و با هر کس نگویند مگر به او مطمئن شوند پس از آنکه او را سوگند داده با او پیمان بندند. از این روی ایشان را باطنیان گویند که ظاهر قرآن را به معنی دور و تأویل‌های بیگانه باز می‌گردانند و معنی‌های باریک از آن برآرند. و این مذهب ادریسیان است که بر خوره سوس اقصا دست یافته‌اند، و نزدیک به مذهب قرمطیان است. مردم خاور و باختر درباره مذهب فاطمیان سه گونه می‌اندیشند برخی آن پذیرفته باور دارند و برخی آن را تکفیر کرده‌اند و برخی

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴۲

آن را یکی از فرقه‌های اسلام برشمرند.

بیشتر مردم صقلیه حنفی هستند. من در کتابی که برخی پیران کرّامی و نیشابور تألیف کرده خواندم که در مغرب هفتصد خانقاه ایشان هست، پس گفتم: نه بخدا یکی هم نیست.

قرائت: قرائت همه این سرزمین تنها قرائت نافع است.

آداب و رسوم: در این شش اقلیم شهادت کسی نپذیرند مگر تعدیل شده باشد روزی من در معامله ملکی حاضر بودم، ابو طیب حمدان از من خواست تا گواهی بنویسم، پس این را به من تهنیت گفتند. جنازه مرده را جز از سمت سر و دو پا نگیرند پس از نماز تراویح می‌نشینند. گوسفندان کباب شده را پوست نمی‌کنند.* بی لنگ به گرمابه در آیند مگر اندکی از آنان. رسوم مغرب همانند مصر است جز طیلسان که کمتر پوشند و بیشتر دوایر را دو تا کرده بر پشت اندازند مانند عبا (مردم) قلنسوه رنگین پوشند، بربرها برنس سیاه، مردم روستا کیسه و بازاریان مندیل می‌بندند. بازرگان سوار خرهای مصری یا قاتر می‌شوند مصحف‌ها و دفترها را بر روی رق می‌نویسند. مردم اندلس ماهرترین ورّاقان هستند. خط ایشان [زیبا و] مدوّر است .

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴۳

بازرگانی: پارچه پشمین و کیسه از برقه بدانجا آورند. و از سیسیل پوشاکهای خوب برای کاخ پذیرائی و از افریقا روغن و پسته و زعفران و بادام و برقوق و خرجین و فرش‌ها و خیکها، و از فاس خرما و همه آنچه یاد شد، و از اندلس پارچه بزازی بسیار و صادرات اختصاصی شگفت‌انگیز دیگر برخیزد.

از ویژگی‌های این سرزمین مرجان است که از جزیره‌ای در دریا می‌آورند که نام شهرستان آن جا مرسی الخزر است. از یک راه باریک بدانجا می‌شوند مانند شهر مهدیه از دریای آن قرن که همان مرجان است برآرند، و ریشه گاهی جز اینجا ندارد و بر کوه‌هائی در ته دریا یافت شود.

برای شکار آن قایق به دریا می‌روند و با خود صلیب‌هائی چوبین می‌برند که بر هر یک مقداری کتان پیچانده باشد، آب می‌اندازند و کشتی‌بانان قایق را می‌چرخانند، پس دو تناب بدان ببندند و سر هر یک را یک تن می گیرد، پس صلیب را در آب می‌اندازند و کشتی‌بانان قایق را می‌چرخانند، پس صلیب به شاخه‌های مرجان می‌آویزد و آن را بیرون می کشند. و از ده تا ده هزار درم برمی‌آورد. پس آنها را در کارگاه‌هائی که دارند پرداخت می کنند، پیش از پرداخت نه رنگ دارد و نه جلا! و آن را ببهای ارزان می‌فروشند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴۴

در تطیله سمور بسیار است . در اندلس پوستی کلفت هست که از آن دسته شمشیرها سازند. در فصلی از سال عنبر بسیار از دریای محیط بدستشان می‌رسد. از سیسیل نوشادر سفید بسیار برآید، ولی شنیدم که معدنش به ته کشیده و مردم مصر بجای آن دوده* گرمابه بکار برند.

[در اندلس پارچه برای لنگ و پوشاک سازند].

وزن: سنجش در این سرزمین همه با رطل بغدادی بود، مگر درباره فلفل که آن را باندازه ده درم کمتر از بغدادی می کشند، و همین است که اکنون در دفاتر دولت فاطمی مغرب به کار گرفته می‌شود. [و دستور است که از سرب باشد و نام او بر آن ثبت گردد. اهل اندلس نیز رطل خود را دارند].

کیل: قفیز قیروان سی و دو ثمن است. ثمن شش مدّ است از مدّهای پیغمبر (ص). قفیز اندلس شصت رطل است. ربع هجده رطل، فنیقه نیم قفیز می‌باشد. کیل فاطمیان مغرب دوار است که از ویبه مصر اندکی خشک‌تر است و بر سر آن بندی نهاده شده که سر عمودی را که در ته آن ایستاده‌اند نگاه می‌دارد و بر سر آن شاخک آهنی چرخان هست هنگامی که کیال ویبه را پر می کند آن شاخک آهن را می‌چرخاند تا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴۵

زیادتی را از سر آن بریزد.

رطلها از سرب هستند و بر هر یک نام امیر المؤمنین نوشته شده است. هر گاه بخواهند رطلها را در یکجا گرد آورده همه را آب کرده بر روی آنها چاث می کنند اگر چه ده تا باشند.

پول رایج : در همه ایالتها تا آخر دمشق [بجز حجاز] دینار است، که از مثقال به اندازه یک حبّه یعنی یک شعیره کم‌تر است. و گرد سکّه آن نوشته هست. ربعی کوچک نیز دارد و هر دو را به شمار دست بدست کنند. درم ایشان نیز کمبود دارد و نیمه‌ای دارد که قیراط خوانده می‌شود، ربعی و هشتم و نیم هشتم آن را خرنوبه خوانند و همگی با شمار دست گردان می‌شوند ولی با قطعه‌های آن معامله نمی کنند. سنجه یا پول خرد ایشان از شیشه است که مانند رطلهای یاد شده چاپ خورده است.

رطل شهر تونس دوازده وقیه و وقیه دوازده درم است.

شگفتیهای این سرزمین بسیار است. یکی از آنها ابوقلمون است و آن حشره‌ایست که خود را بر سنگهای ساحل مالیده و کرک خود را بر آن می‌نهد که به نرمی خز و به رنگ زر است و چیزی از آن کم نشود.

آن را گردآورند و پوشاکی بسازند که در شبانه روز* به رنگهای گوناگون درآید، سلطان از صادر کردن این کالا- به بیرون جلوگیری می کند مگر آنچه از دید ایشان پنهان باشد. چه بسا بهای یک چنین پوشاک [از هزار تا] به ده هزار دینار [و یازده هزار درم] برسد.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴۶

در سیسیل کوهی هست که در هر ده سال یک بار چهار ماه آتشفشانی می کند و در دیگر اوقات از آن دود برآید. و جز دهانه دود

خیز همه جایش را برف گرفته است.

در شهر ایکجا، چشمه‌ها هست که در هنگام نمازها می‌جوشد و سپس فرو می‌نشیند و اگر کسی که ناروا آدمکشی کرده بدانجا شود برای او نمی‌جوشد.

اگر کسی بگوید: تو بسیاری از شگفتیهای این سرزمین را فراموش کرده‌ای، گوئیم ما هر آنچه را که گذشتگان در تصنیف‌های خود یاد کرده‌اند رها کرده‌ایم. از خوبی‌های کتاب من آنست که آنچه را دیگران گفته‌اند من ناگفته گذارم [و تنها آنچه را نیاورده‌اند و یا نادرست آورده‌اند می‌آورم] و نکوهیده‌ترین رفتار ایشان در کتابهایشان روش ضد آنست.

نبینی که اگر به کتاب جیهانی بنگری خواهی دید که همه اصل ابن خردادبه را در بر می‌دارد، و هر گاه به کتاب ابن فقیه نگاه کنی چنانست که به کتاب جاحظ و زیج اعظم نگریسته باشی. و اگر به کتاب من بنگری می‌بینی که در ترتیب منحصر به خود است. اگر گرد آوری این اصل (کتاب

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴۷

احسن التقاسیم) برای من واجب نبود، من هرگز بدان نمی‌پرداختم. ولی چون خداوند مرا به دورترین نقاط کشور اسلام رسانیده راههای آن را به من وانموده بخشبندی آن را به من الهام کرده بود. من بر خویش واجب دیدم این دانش را به همه مسلمانان برسانم. نبینی خدا می‌فرماید: بگو: در زمین گردش کنند و بنگرند پس آنچه من می‌نویسم برای بیننده هشدار است و برای سفر کننده سودمند می‌باشد.

سرزمین سیاهان: این منطقه در مرز جنوبی این سرزمین (مغرب) و مصر می‌باشد، و آن سرزمینی خشک گشاده و دشوار است. ایشان از نژادهای گوناگونند. بطور کلی در کوهستان‌های ایشان همان میوه‌ها هست که در نزد مسلمانان دیده می‌شود، ولی بیشتر سیاهان آنها را- نمی‌چشند. ایشان میوه‌ها و خوراکیها و گیاه‌هائی نیز دارند که نزد ما نیست.

وسیله مبادلات: ایشان با زر و سیم معامله نمی‌کنند* معاملات قرماطیان با نمک و نوبیان و حبشیان با پارچه است. نوبه در پشت مصر و بجه در پشت عیذاب و حبشه در پشت زیلع است.

بردگان: خدمت‌گزارانی که می‌بینی در سه گونه نژادند. بخشی که به مصر آورده می‌شوند بهترین ایشانند، بخشی که به عدن برده می‌شوند

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴۸

بربر هستند که بدترین جنس خدمت‌گزارانند، سومین نژاد ایشان همانند حبشیانند.

خدمت‌گزاران سفید نیز دو گروهند: صقلبیان که سرزمینشان در پشت خوارزم است، ولی ایشان را به اندلس می‌برند و اخته می‌کنند و از آنجا به مصر و روم می‌آورند و به شام و اقور (کردستان) نیز می‌رسند، ولی اکنون در اثر خرابی مرز، بند آمده است.

درباره چگونگی اخته کردن ایشان پرسشها کردم و چنین نتیجه گرفتم که رومیان فرزندان را برای نگهبانی (کلیسا) اخته می‌کنند تا به زنان نگروند و گشنی ایشان را نیازارد [اخته رومی چنانست که خایه را برکنند و کیر را واگذارند. ایشان این کار را با کودکان خود که به کلیسا می‌بخشند نیز انجام می‌دهند] و هر گاه مسلمانان بر ایشان دست می‌یافتند این کودکان را از کلیسا بیرون می‌آوردند. صقلبیان را نیز به شهری در پشت بجانه که مردمش یهودیند برده اخته می‌کنند. درباره چگونگی این کار نیز خلافست، برخی گویند: کیر و دو خایه را یکجا از کار می‌اندازند. و برخی گویند کیسه را می‌شکافند و دو خایه را بر می‌کشند و چوبی به زیر کیر نهاده آن را از ته می‌برند. من به عریب خادم که دانشمندی راستگو می‌بود گفتم: ای آموزگار سرنوشت خدمتگرانی را برایم بازگو! که دانشمندان در آن اختلاف دارند و بو حنیفه برای ایشان پدر شدن را ممکن دانسته و فرزندان همسر ایشان را از آنان می‌شمرد و رای درست جز از شما آشکار نشود. او گفت: بو حنیفه راست می‌گوید و من بتو خواهم گفت پس بدانکه چون ایشان

را به اختگاه می‌آورند. کیسه ایشان را می‌شکافند و دو خایه را می‌کشند ولی گاهی یک خایه کودک در این حال

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۴۹

از ترس به بالا- می‌جهد و آن را نمی‌یابند، و پس از بهبود زخم پائین می‌آید. پس اگر تخم چپ مانده باشد گشنی منی خواهد داشت و اگر تخم راست مانده باشد، ریشش بر خواهد آمد مانند فلانی* و فلانی. بو حنیفه بر گفتار پیغمبر تکیه کرده است که: فرزند از آن رختخواب است و ممکن است از اختگانی باشد که یک خایه‌اش مانده بوده است. من این سخن با ابو سعید [احمد بن محمد] جوری در نیشابور باز گفتم، وی گفت: ممکن است چنین باشد و من خود یکی از دو خایه‌ام کوچکتر است و ریش او تنک بود. از هنگامی که کسی را اخته می‌کردند تا بهبود یابد بر در سوراخ شاش او قطعه سربی می‌نهادند که هنگام شاشیدن بیرون می‌آورد تا مبادا بسته شود.

زبان: این مردم عربی است ولی شکسته و جز آنست که سرزمین‌های دیگر یاد کردم. ایشان زبانی دیگر هم دارند که نزدیک به رومی است. هر چه به غروب گاه خورشید نزدیک می‌شویم رنگ مردم بازتر و چشمها آبی‌تر و ریشها انبوه‌تر است. جای ایشان در شهر سطیف است، و ایشان بودند که زمینه را برای پیروزی عبید اللّه فراهم ساختند، بیشتر بادیه‌نشینان این سرزمین

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵۰

بربر هستند که در خوره سوس جای دارند. این مردم همانند خوارزمیانند زبانشان نا مفهوم و طبعشان نامأنوس است و پستی بسیار دارند. شنیدم مثلا یکی از ایشان هزینه سفر بر کمر می‌بندد و به حج رفته باز می‌گردد و هنوز آن را بر کمر خود دارد، پس ازدواج می‌کند. کمتر کسی از ایشان هست که به زیارت بیت المقدس نرفته باشد.

از عیوب مغرب آنکه در دو شهر آفریقا گوشت سگ را بر قناره کشیده می‌فروشند و این دو شهر قسطیلیه و نفطه است. مسلمانان ایشان را متهم می‌کنند گوشت سگ را در هریسه نیز می‌ریزند، ایشان کج خلقی و خشونت را با فرزی دارا هستند، یک تن را می‌بینی که خود هم دیگ را می‌پزد و هم گوشت یا ترید را می‌فروشد. راه‌هایشان به نقاط دور افتاده در بیابانهای شن‌زار دشوار است.

حکومت: در اندلس، برای جز امویان هیچگاه خطبه خوانده نشده است. اما در سوس اقصا، پس نخستین غیر اموی که بر آن دست یافت، ادریس بق عبد اللّه بن حسن بن ابی طالب بود. هنگامی که ادریس از میدان جنگ عباسیان با طالبیان در حادثه فخ در خلافت هادی* رهائی یافت به مصر آمد، در آن هنگام واضح مولای منصور رئیس برید مصری می‌بود و مذهب شیعی داشت، واضح، ادریس را با برید به مغرب فرستاد.

ادریس به طنجه شد و مردم آنجا و حومه‌اش گرد او فرا آمدند. پس چون رشید به خلافت رسید و داستان را دانست گردن واضح بزد و تنش را به دار آویخت، پس شماخ یمانی مولای مهدی را به سوی دریس فرستاد و نامه‌ای برای او به ابراهیم اغلب که فرماندار او بر آفریقا می‌بود نوشت.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵۱

شماخ به زویله رسیده خود را پزشکی از دوستان وانمود کرد. ادریس به او اطمینان کرده با او انس گرفت. روزی ادریس از درد دندان شکایت کرد و شماخ داروئی زهرآگین بدو داده و گفت: بامدادان با آن مسواک کند، و خود نیمه شب فرار کرد، چون ادریس مسواک کرد بمرد، پس شماخ را خواستند و نیافتند. رشید شماخ را رئیس برید مصر کرد.

[اما کسانی که امروز بر این سرزمین حکومت دارند، پس نخستین ایشان عبید اللّه است که معلم وداعی وی بود. قبیله کتامه نیز به ایشان گرویده پیروزیها بر ایشان آوردند. اصل ایشان از سلمیه شهری نزدیک حمص است و خود شاخه‌ای از عرب باهلی هستند. او مهدی لقب گرفت و پس از وی هادی و سپس معز آمدند و او است که مصر را بگشود و پس از او عزیز آمد. هنگامی که لشکر

ایشان به مصر رسید ابو جعفر طحاوی فقیه مصر برای مردم خطبه خوانده گفت: برخیزید و جلو ایشان را بگیرید! اینان خارجی هستند و جنگ با ایشان واجب است، ایشان سنت‌ها را تغییر می‌دهند و مردم را جدا کرده گمراه می‌کنند، مردم یک دست شده با ایشان جنگیده فرارشان دادند و اموالشان را غارت کردند].

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵۲

فاصله‌ها: از برقه گرفته تا «ندامه» یک مرحله، سپس تا تاکنست یک مرحله سپس تا «مغار» یک مرحله، سپس تا «حلیمان» یک مرحله، سپس تا «مخیل» یک مرحله، سپس تا جب المیدعان یک مرحله، سپس تا «جیاد صغیر» یک مرحله، سپس تا* «حی عبد اللّه» یک مرحله، سپس تا «مرج الشیخ» یک مرحله، سپس تا عقبه یک مرحله، سپس تا «خرائب أبی حلیمه» یک مرحله، سپس تا خربه القوم یک مرحله، سپس تا سکّه الحمام یک مرحله، سپس تا جبّ العوسبح یک مرحله، سپس تا «کنائس الحریر» یک مرحله، سپس تا «طاحونهٔ» یک مرحله، سپس تا حنّیه الروم یک مرحله، سپس تا ذات الحمام یک مرحله، سپس تا «بومینه یک مرحله، سپس تا «اسکندریه» یک مرحله است.

از «طرابلس» گرفته تا مسدود یک مرحله، سپس تا ارسطا یک مرحله سپس تا «راشدیه» یک مرحله سپس تا قصورحّان یک مرحله، سپس تا «مغمداش» یک مرحله، سپس تا «سرت» یک مرحله، سپس تا «قصر العبادی یک مرحله، سپس تا «یهودیّتین» یک مرحله، سپس تا «قصر العطش»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵۳

یک مرحله، سپس تا سبخهٔ مزیوسا یک مرحله، سپس تا «بلدروب» یک مرحله، سپس تا «برمست» یک مرحله، سپس تا «سلوق» یک مرحله، سپس تا «اوبران» یک مرحله، سپس تا «قصر الفیل» یک مرحله، سپس تا «ملیتیه» یک مرحله، سپس تا «برقه» یک مرحله است.* از «طرابلس» گرفته تا «بئر الجمالین» یک مرحله، سپس تا «قصر الدرق» یک مرحله، سپس تا «بارجمت» یک مرحله، سپس تا «فوّاره» یک مرحله، سپس تا «قابسن» یک مرحله، سپس تا «زیتونه» یک مرحله، سپس تا «کتانه» یک مرحله، سپس تا «کبس» یک مرحله، سپس تا قیروان یک مرحله، سپس از بیابانها گذشته تا به «سوس ادنی» یک هزار و یکصد و پنجاه میل است، سپس تا «سوس اقصا» بیست و سه روز راه است. پهنای دریای روم در اینجا [تا اندلس] هجده میل می‌باشد.

از «قیروان» گرفته هفت مرحله به قفصه سپس تا «قسطیلیه» سه

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵۴

مرحله، سپس تا «تاهرت» پانزده روز راه در شن زار و دهات است، سپس در میان بربرها سه روز راه تا «فاس» است، سپس به آبادی رسیده هشت مرحله تا «شقور» است، سپس همین قدر در میان دیه‌ها و رودخانه‌ها تا «بصره» است که مرز «سوس ادنی» می‌باشد.

اگر خواستی نیز از «قیروان» گرفته تا «سطیف» ده مرحله، سپس تا «تاهرت»، بیست، سپس تا «فاس» پنجاه، سپس تا «سوس اقصا» سی مرحله است.

از «قیروان» گرفته تا «زویله» یک ماه است.

از «قیروان» تا «سجلماسه» در بیابان سی مرحله و در آبادی پنجاه است.

از «قیروان» گرفته تا «تونس» سه مرحله، سپس تا طبرقه ده مرحله سپس تا تنس شش مرحله، سپس تا «جزیره بنی زغنای» پنج مرحله است.

از «قیروان» گرفته تا «قلبس» یا تا قرنه یا تا سبیبه یا تا «مدینهٔ القصور» یا تا «مهدیه» هر یک دو مرحله است.

از «قیروان» گرفته تا «لافس» یا تا «جزیره» یا تا ابّه یا تا «مرسی الخزر» هر یک* سه مرحله است.

از «قیروان» گرفته تا «قابس» یا تا «قصر افریقی» یا تا «مجّانه هر یک پنج مرحله است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵۵

از «مجانه» گرفته تا تبسّه یا تا «باغای» یا تا «دوفانه» یا «عین العصافیر» یا دار ملوّل یا طبنه یا مقّره یا مسیله هر یک یک مرحله است، و میان هر یک از اینها و دیگری به ترتیب یک مرحله می‌باشد.

از «مسیله» گرفته تا به سوی مغرب تا «أشیر» سه روز راه، سپس تا «تاهرت» و سپس تا «فکّان» هر یک مانند آن است، سپس تا تلمسان دو مرحله، سپس جراوه همان اندازه است.

از «تلمسان» گرفته تا «صاع» دو مرحله ... و «مسیله» مرز آفریقا است.

از «تاهرت» گرفته تا «ناکور» سی مرحله، سپس تا «سجلماسه» پانزده تا است.

از «فاس» گرفته تا بصره شش مرحله، و نیز از «فاس» یا «أزیله» هشت مرحله است.

از «قیروان» تا «سوسهٔ» یا تا قلشانه یا تا «تماجر» هر یک یک مرحله است.

من بیان فاصله‌های این بخش را مختصر و مجمل می‌نهم زیرا که نقطه‌ها بسیار و مسافرانش اندک هستند.

درباره فاصله شهرهای اندلس نیز، چنانکه برای من ثابت شده است، از «قرطبه» که قصبه است تا «اشبیلیه» سه مرحله است، سپس به سمت قبله، تا «استجه» یک مرحله و از «قرطبه» تا طلّیطلهٔ شش روز

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵۶

است، و از آن تا «وادی الحجارهٔ» دو مرحله، و از «قرطبه» تا «مکناسه» چهار روز، سپس تا «هوّاره» همان اندازه، سپس تا نفزه ده روز، سپس تا سمور چهار روز، و از آن تا «قوریه» دوازده مرحله، سپس تا «مارده» چهار روز است و از «قوریه» تا «باجه» شش روز، و از باجه تا دورترین شهرستان شنترین هفده روز است. و از آن تا فحص البلوط دو دو روز، سپس تا لبّله چهارده است. و از آن تا «قرمونه» چهار روز است که در میان «باحه» و «اشبیلیه» به سوی باختر بر راه «مارده» قرار دارد. و از «قرمونه» تا «اشبیلیه»* دو مرحله است، و از «استجه» تا «مورور» یک مرحله، سپس تا شذونه دو روز و تا «جبل طارق» سه روز است. و از «استجه» تا «مالقه» به سوی شرق هفت روز تا ارجدونه سه مرحله، و از آن تا «بجّانه» شش مرحله، و از آن تا «مرسیه» هفت روز، و از آن تا بلنسیه نیز بیست روز، سپس تا طرطوشه دوازده مرحله است، و از «مرسیه» تا «بجانه» شش روز، سپس تا «مالقه» ده روز، سپس تا «جبل طارق» چهار روز، سپس تا «شذونه» سه روز، سپس تا «اشبیلیه» چهار روز است. این «اشبیلیه» در باختر زمین نمونه دوری راه و متلک آنست، چنانکه «فرغانه» در خاور زمین همین گونه است.

و من اشبیلیه نخستین را نمی‌شناسم.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵۷

یادی از بادیه عرب

اشاره

بدانکه میان سرزمین عرب و مغرب بیابانی است دارای آب و گود آبها و چاه‌ها و چشمه‌ها و تپه‌ها و شن‌زارها و نخلستان و اندکی کوهستان و پر از مردم عرب، راه‌هایش ترسناک و ناپیدا، خوش هوا و بد آب است. نه دریاچه‌ای دارد و نه رودخانه‌ای بجز ارزق، شهری بجز تیا نیز ندارد. برخی مردم آن را از جزیرهٔ (العرب) می‌دانند ولی از آن نیست، و برخی آن را بر چند اقلیم بخش می‌نمایند، و برخی آن را از شام می‌شمرند. من چنان دیدم که آن را جدا آورده در نقشه برکشم زیرا که مردم هیچ یک از سیزده ایالت، راهی در خشکی به مکه جز از میان این سرزمین ندارند، پس از ما شناخت آن بی نیاز نیستیم. در آنجا راه‌ها و آبهای

ناشناخته هست که شناسائی آنها سود فراوان و پاداش و ثواب دارد. من خود چند بار بدانجا شده آن را ز سمت یمن (جنوب) و شام (شمال) و خاور و باختر ورانداز کرده، راه‌هایش را جسته و از آبهایش پرسیده و در بررسی آنها تبحّر کردم تا بیشتر راه‌هایش را شناختم و بالله التوفیق.*

بررسی کوتاه:

من آن بادیه را به صورت کمانی از «ویله» تا «عبادان» و سپس تا «بالس» نهادم، و [از چهارده راه] دوازده را [مفید] آن را نشان دادم

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵۸

که نه تای آنها به درازا تا مکه می‌رسند و سه تای دیگر در پهنا و به شام می‌رسند.

راهی دیگر نیز دارد که بصره را به قرح رسانیده سپس به مصر می‌رود. راه‌ها چنین‌اند:

راه مصر، راه رمله، راه شراهٔ، راه تبوک، راه وبیره ، راه بطن السر، راه رحبه، راه هیت، راه کوفه، راه قادسیه، راه واسط راه وادی القری، راه بصره، این است فهرست آنها و گزارش جدا جدای آنها چنین است:

راه مصر: از بویب گرفته تا بندقّه یک مرحله سپس تا عجرود یک مرحله، سپس تا «مدینه» یک مرحله، سپس تا «کرسی» یک مرحله، سپس تا حفر یک مرحله، سپس تا «منزل» یک مرحله، سپس تا «ویله» یک مرحله است.

راه رمله: از سکّریه گرفته تا تلیل دو مرحله، از تلیل تا عمو دو مرحله، سپس تا ویله دو مرحله است.

راه شراه از صغر گرفته تا ویله چهار مرحله است. و این دو راه هر چند در شام بشمار می‌روند ولی راهی وحشتناک و در کنار بادیه یاد شده هستند [چنانکه محمد بن حسن را نیز می‌بینی که گاهی در باب

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۵۹

وکالت مطالبی مربوط ببابهای دیگر که توضیح دهنده هستند ۲۵۰ می‌آورد]. * راه تبوک: از «عمان» گرفته تا معان دو منهل است، سپس تا «تبوک» همان اندازه است. سپس تا «تیما» چهار، سپس تا «وادی القری» چهارتا است.

راه وبیر: از «عمان» گرفته تا «وبیر» سه منهل سپس تا «أجولی» چهار مرحله، سپس تا «ثجر» دو منهل، سپس تا «تیما» سه منهل است.

راه بطن السر: از «عمان» گرفته تا «عونید» دو روز، سپس محدثه نیم روز سپس تا نبک همان اندازه، سپس تا «ماء» یک روز، سپس تا جربی یک روز، سپس تا «عرفجا» یک روز و نیم، سپس تا مخری سه تا، سپس تا «تیما» چهارتا است.

این سه بزرگ راه، راههای تازیان به مکه هستند و برید بنی امیه هنگامی که دمشق را پایتخت می‌داشتند [در راه بطن السر رفت و آمد

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۶۰

می‌داشت و لشکریان عمرین برای گشودن شام از آنجا گذشتند.

اینها راههائی کوتاه و مطمئن و در اختیار «بنو کلاب» و یاران شامی ایشانند که در «عمان» گرد هم می‌آیند. [این شش راه به ترتیب از مغرب به مکه می‌رسند، و سه راه پس از آنها، مردم خاور را از بادیه گذرانیده به مکه می‌رسانند].* راه قادسیه: از «قادسیه» گرفته تا مغیشه هفده میل، سپس تا «قرعا» بیست و دو میل، سپس تا «واقصه» بیست و چهار میل، سپس تا «عقبه» بیست و نه میل، سپس تا «قاع» بیست و چهار میل، سپس تا «زباله» بیست و چهار میل، سپس تا شقوق بیست و یک میل، سپس تا بطان بیست و نه میل، سپس تا ثعلبیه» بیست و نه میل، سپس تا جزیمیّه سی و دو میل، سپس تا أجفر بیست و چهار میل، سپس تا فید سی و شش میل می‌باشد.

راه واسط: من بدین راه نرفته‌ام، ولی در «ثعلبیه» با راه پیشین یکی می‌شود.

راه بصره: از «بصره» گرفته تا حفیر هجده میل، سپس تا رحیل بیست و هشت میل، سپس تا شبحی بیست و هفت میل، سپس تا

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۶۱

حفر ابو موسی بیست و شش میل، سپس تا ماوّیه سی و دو میل، سپس تا ذات عشر بیست و نه میل، سپس تا ینسوعه بیست و سه میل، سپس تا سمّینه بیست و نه میل، سپس تا فریتین بیست و دو میل، سپس تا «نباج» بیست و سه میل است.

این سه تا، راه‌های عراق به مکه می‌باشند و همه نه راه یاد شده در طول جغرافیائی قرار دارند [و راه‌های عرض جغرافیا چهارند].

راه کوفه: از «کوفه» گرفته تا رهیمه دوازده میل [نیم مرحله] سپس تا «نحیت» دو روز [دو مرحله] سپس تا «قرای» همان اندازه، سپس تا خنفس یک روز، سپس تا «حشیه» همان اندازه، سپس تا غریفه همان اندازه سپس تا «قراکر» همان اندازه، سپس تا أزرق همان اندازه سپس تا «عمان» همان اندازه که همه‌اش روی هم یازده مرحله سبک می‌شود.

راه هیت: از «هیت» گرفته ... [راه «هیت» تا «دمشق» ده روز است و همچنین راه رحبه تا آنجا].

راه رحبه: از «رحبه» گرفته ... این سه راه در عرض جغرافیائی قرار دارند و شاخه‌هائی دارند که به «اذرعات» و جز آنها می‌رسند.

راه وادی القری: گویند، این راه به «منهب» که در پشت «فید»

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۶۲

است می‌رسد.

[منهب شهری پر نخل و کشتزار است. کوهستان و دره طی نیز در آنجا نخلستانها و آبادیها دارد، و محصولات «فید» از این دو جا است راه بصره به شام نیز از این دو می‌گذرد]. از «منهب» تا «وادی القری» پنج شب و از آن تا «تیا» چهار [شب] و از آن تا «تبوک» هفت و از آن تا «وادی طحاء» دو شب راه است.

از «بصره» تا «کوفه» در مرز این بیابان ده مرحله راه سنگین است. بیشتر این منزلها که یاد شد گوداب و آبها هستند. [از بصره تا شام نزدیک یک ماه راه است و من از آن راه نگذشته‌ام]. چنین است وصف این بادیه و آبهای آن [و شش اقلیم عربستان].

گزارش گسترده‌تر

بدان که این جا، بیابانی گسترده و پر عرب است. گیاهی مانند خردل دارد که فثّ نامیده شده، خود بخود می‌روید و آن را در گودالها گرد آورده آب می‌دهند تا دانه‌هایش باز شود، پس آن را آرد کرده نان می‌پزند و خوراک کنند، گوشت بزمجه و مار بسیار خورند و راه می‌زنند و غریب نوازی می‌کنند و گمراهان راهنمائی و کاروانها را نیز نگهبانی می‌کنند. [و از این روی هنگامی که نقفور طرسوس را بگرفت، گفت:

ای عربهای شام، برگردید به «فث» و سوسمار خواری خودتان

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۶۳

و «شام» ما را بما پس دهید ...» خلاصه هیچ کس نمی‌تواند از این راه بگذرد مگر با نگهبانان با نیروئی باز دارنده. به حاجیان با همه نیرو که دارند دست برد زده می‌شود و شترها و دارائی‌شان ربوده می‌شود.

مرزهای این بیابان، از «ویله» نزدیک مداین لوط گرفته، تا به «مآب» سپس بر مرزهای عمان، اذرعات، و روستاهای «دمشق»، «تدمر» «سلمیه» و پیرامن «حمص» تا «بالس» گذشته، سپس بسمت فرات آمده بر «رقّه»، «رحبه»، «دالیه» تا «هیت» و «انبار» سپس بر «حیره» [کوفه] «قادسیه»، و باختر «بطایح»، سپس از کنار بصره و عبادان می‌گذرد.

برخی «شراة» را نیز بدان می‌افزایند و شهرهایش را از آن می‌شمرند و این درست‌تر است.

در این بیابان شهری جز «تیما» نیست، که شهری کهن در زمینی گسترده پر نخل و باغهای فراوان و آب سرشار است، با چشمه‌ای سبک و شگفت‌انگیز و زیبا که از پنجره آهنین* به یک برکه می‌ریزد و سپس به باغها می‌رود. چاه‌های شیرین نیز دارند، در دشت

واقع است ولی بیشتر آن ویرانه شده است، جامع در میان و ساختمانها دور بازار است مردمش آزمندند. مرجعی دانشمند و فرمانروائی کار آمد ندارند.

خطبه خوان ایشان بقّال و حاکمشان کفاش می‌بود. مردمی سخت متعصبند و «زره‌های داودی» دارند که هنگام آشوبها بر تن می‌کنند.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۶۴

منزل‌های میان مصر و ویله با جوی سیراب می‌شوند.

غمر: آبش وحشتناك است، نزدیك آن شن‌زاری هست که چون می‌کنند آب شیرین فراوان از آن برمی‌آید.

وبیر: در زمینی روشن و زیبا است و چاه‌های شیرین دارد.

اجولی: خدا آبش را نابود کند، کسی که از آن بیاشامد باد می‌کند و چه بسا بمیرد.

ثجر: گودال آب بسیار ندارد [سه تا هستند] و آبشان نیز بدمزه است.

عونید: دو گودال آب نزدیك هم است که آبشان بدمزه است و خود در شن‌زار می‌باشد.

محدثه: کاریزی شیرین است که با سنگهای سیاه دورچین شده است.

نبك: دو گودال آبند که یکی از دیگری شیرین‌تر، و راه در میان آن دو می‌باشد و نخلستانی دارد. پس از آن نیز یك گودال گل کم آب هست که نامش را فراموش کرده‌ام.

جربی: یك یا دو گودال آب گندیده است در میان دغل و طرفا عرفجا: دو گودال آب شیرین است در جایی دلگشا و زیبا.

مخری: دو گودال آب است در زمینی سیاه، خدایش زشت داراد که مردم شتران را نیز می‌رماند و مانند نامش (مخری) اسهال آور است، خواه از آن بیاشامی و خواه نان یا خوراك بپزی! نتیجه یکی است.

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۶۵

مغیثه: ویرانه‌ایست که یك چاه نیز در آنجا هست.

قرعاء: چند چاه بی فایده دارد.

واقصهٔ: دژی آباد دارد با چند چاه شیرین و برکه‌ای بزرگ که چشمه‌ای در آن می‌جوشد.

عقبه: دارای چاه‌هائی گود و چند ویرانه است.

قاع: جائی است که ویران شده و پیشتر آباد و مسکون بوده و چاهی نیز دارد.* زباله: دژی آباد است، چاه‌هائی شگفت‌انگیز در سنگ و چند چاه کوچك دارد. گروهی از حاجیان برخی از توشه خود را نیز در آنجا می‌سپارند. تازیان بسیار با شتر و حشیش و جز آن به آنجا می‌آیند این جایگاه خود کمکی برای حاجیان است.

بطان: چند ویرانه و چاه‌هائی خشکیده است.

ثعلبیه: یك سوم راه است. آباد با برکه‌های بسیار است که از جویها آب می‌گیرد دژ آنجا ساکنانی نیز دارد، و آب چاهش گوارا است قبر عبادی که در آغاز این منهل می‌باشد سنگی بزرگ دارد. اینها بودند نقاط مهم شن زار هبیر.

خزیمیه: چند برکه خشکیده و چاه‌هائی بی‌کار افتاده دارد.

فید: شهری کوچك است که دو دژ و یك گرمابه و برکه با درهای

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۶۶

آهنین دارد و آثاری از عضد الدوله در آنست. همه گونه چیزهای مفید در آن هست. حاجیان توشه خود را در آنجا می‌سپرند که مردم درستکار دارد. چشمه‌ها، چاه‌ها برکه‌های گوارا و کمی دورتر آبی شیرین دارد از شهرهای حجاز بشمار است، ولی ما از راه

قادسیه بدانجا رسیدیم زیرا که بدان نیاز می‌باشد. [از کارهای قرامطه است، جامعی در آنجا همت که خطبه‌خوانی ندارد].

نبّاج: آن نیز بوسیله حاجیان آباد است، دژی دارد که حاجیان بصره توشه خود را در آن می‌نهند که مردمی درستکارند. آبش نیز فراوانست.* اگر کسی گوید: تو مردی هستی که جهانگردی را آگاهانه انجام داده‌ای و راه و چاه‌های این بیابان را دانسته‌ای، اینک نظر تو در باره حج توکلی چیست؟ آیا می‌توان این راه را بی زاد و توشه پیمود؟

در پاسخ او گفته می‌شود. از سفیان عیینه نقل است که می‌گفت: دو کس هستند که هر گاه از تو نظر خواستند باید بدیشان دلگرمی بخشی زیرا که پرسش ایشان از احساس ناتوانی خیزد، تک مردی که درباره زناشوئی پرسد، و رهروی که خیال حج بی زاد و توشه دارد. برخی از زاهدان شهرضا برایم گفت: من بی زاد به این بیابان شدم، پس از سه روز گرسنه ماندم، ناگهان چیزی نرم یافتم چون نگریستم حلوائی دیدم در

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۶۷

میان نان لواش گرم پیچیده. خود من نیز عصر هنگامی که روزه می‌داشتم در کرانه‌ای به قصد حج بی توشه به راه افتادم، چون به عاقر رسیدم و نماز مغرب گزاردم در گوشه به نماز پرداختم، زیرا که من همه شب پس از نماز وتر افطار می‌کردم پس چون نماز شام را گزاردم و همه مردم رفتند مؤذن مسجد نزد من آمده مقداری نان و قطیّن و یک کوزه آب به من داد، ولی من قصد داشتم که نه خیک و نه کوزه برندارم، گفته بودم: آن کس که آذوقه رساند آب را هم می‌دهد، آن شب تا اندیشیده بهترین شام را خوردم. فردایش پس از نماز ظهر به سوی سکریّه براه افتادم و چون نماز شام را خواندم مردی یک نان روستائی و کوزه آب برایم آورد* پس خوردم و آشامیدم و تا فردا راه پیمودم تا به رأس الزاویه رسیدم. پس آنچه پوشید بودم به طوّافی دادم و یک مدرعه (روپوش) موئین با یک کفش کهنه و یک دستمال پوسیده از وی گرفتم و براه افتادم تا عصر شد و من هیچ امیدی به شام نداشتم. پس دژی از دور دیدم و چون بدرون آن شدم یک مرد مقدسی مرا شناخته پس از رو بوسی و خوش آمد گوئی جایگاه مرا به دیگران معرفی نمود و انواع خوراک و پوشاک برایم آورد. من نیمه شب از ایشان گریختم و تا پس از نیمه روز راه پیمائی کردم، ناگهان گروهی از مغربیان مرا بازداشت کرده گفتند:

تو جاسوس هستی! و چون غروب را با ایشان نماز گزاردم از من پوزش خواسته مهمانم کردند. فردا برای راه پیمائی بیرون آمدم تا به

أحسن التقاسیم/ ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، ص: ۳۶۸

کسیفه رسیدم، در آنجا هیچکس نیافتم، ناگهان پنج سوار مرا گرفتند و با زور مرا بجایگاه خودشان برده مهمان کردند. من چون دیدم که هر شب در جائی مهمان هستم و خدا مرا بر می‌گرداند دوباره به شهر خود بازگشتم و همان سال را با سواری و توشه رهسپار حج گشتم.

بخش نخست پایان یافت و بخش دوم سرزمین‌های ایران است که با اقلیم خاوران آغاز خواهد شد

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW